دو فصل‌نامه

صعود

شماره ۳ بهار ۱۴۰۳

مدرسه علمیه امام صادق (علیه‌السلام) کوتنا شهرستان قائمشهر

journal of

So'ud

No.3, spring 2024

Imam Sadiq (a.s.) Seminary, Kutna, Qaemshahr City

رهبر معظم انقلاب

حضرت امام خامنه‌ای(مد ظله العالی):

اگر برای ذکر مصیبت، کتاب «نَفَس المهمومِ» مرحوم «محدّث قمی» را باز کنید و از رِو بخوانید، برای مستمع گریه‌آور است و همان عواطفِ جوشان را به‌وجود می‌آورد. چه لزومی دارد که ما به خیال خودمان، برای مجلس آرایی کاری کنیم که اصل مجلس عزا از فلسفه واقعی‌اش دور بماند؟!

۱۳۷۳/۳/۱۷

بسم‌الله الرحمن الرحیم

دوفصلنامه پژوهشی صعود

شماره پیاپی ۳، بهار ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: مدرسه علمیه حضرت امام صادق(علیه‌السلام) کوتنا، شهرستان قائمشهر

مدیر مسئول: حجه الاسلام و المسلمین امین کیانی‌منش

سردبیر: حجه الاسلام و المسلمین دکتر مهدی قربان‌زاده

تلفن:

۰۱۱-۴۲۰۶۰۲۴۳

پست الکترونیک: howzehkutena@gmail. com

آدرس پستی:

استان مازندران، شهرستان قائمشهر، روستای کوتنا، مدرسه علمیه امام صادق(علیه‌السلام)،

صندوق پستی: ۸۳۷-۴۷۶۱۵

راهنمای تهیه و تنظیم مقالات

- حجم مقالات بین ۱۰ تا ۲۰ صفحه باشد.
- مقاله در قالب word ارسال شود.
- مقاله باید مشتمل بر بخش‌های ذیل باشد: عنوان، نام نویسنده، چکیده، کلیدواژگان، مقدمه، بدنه اصلی، نتیجه‌گیری و فهرست منابع.
- مقالات رسیده ابتدا به وسیله سردبیر بررسی شده، سپس به دست هیـأت تحریریـه ارزیابی می‌شود و پس از تأیید و در صورت نیاز اصلاح برای چاپ آماده می‌شود.
- چکیده مقاله باید ۱۵۰ تا ۲۵۰ کلمه باشد و شامل بیان مســئله، ضــرورت، روش و نکته‌های مهم یافته‌های تحقیق باشد.
- کلیدواژگان بین سه تا پنج کلمه باشد.
- مقدمه مقاله شامل بیان مسئله، ضرورت، روش تحقیـق و فهرسـت توصـیفی مقالـه باشد.
- پیشینه تحقیق ذکر گردد.
- هر مطلبی که عینا" از کتابی یا نویسنده‌ای نقل می‌شـود بایـد در گیومـه(«») قـرار گیرد.
- هر مطلبی که نقل شده باید به منبعی ارجاع داده شود.
- آدرس‌دهی باید به صورت پاورقی باشد.

فهرست مطالب

سرمقاله:

ماه محرم و پژوهش‌های فرارو

مهدی قربان‌زاده

ماه محرم را در پیش داریم. این ماه برای همه شیعیان بسیار حایز اهمیت است. در اهمیت این ماه همین بس که در روایتی داریم که امام کاظم(ع) از اول ماه محرم تا پایان آن هرگز نمی‌خندید.[1] همچنین حضرت امام خمینی(ره) در این باره می‌فرماید: «انقلاب اسلامی ایران، پرتویی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی آن است.»[2] و «محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است.»[3]

با توجه به اهمیت والای این امر، هر ساله روحانیت در کنار دیگر اقشار، نه تنها به وظیفه ذاتی خویش در باره عزادارای محرم و صفر عمل می‌کند، بلکه به تبلیغات دینی از نوع منبر نیز می‌پردازد. با این حال، در این زمینه می‌توان تحقیقات علمی هم داشت. خوشبختانه تحقیقات علمی خوبی هم در این باره صورت گرفته است که می‌توان مجموعه این پژوهش‌ها را «عاشوراپژوهی» نامید.

به نظر می‌رسد برخی از موضوعاتی که جا دارد بیشتر پژوهش شود عبارت‌اند از:

- مناسبات بین ارزش‌های عاشورایی و فرهنگ تجددگرایی؛
- مناسبات بین ارزش‌های عاشورایی و فرهنگ پساتجددگرایی؛

---

۱ . ابن بابویه، محمد بن علی(شیخ صدوق)، الأمالی، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش، ص ۱۲۸.

۲ . صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۴۸۲.

۳ . همان، ج ۱۵، ص ۳۳۰.

- مناسبات بین قیام مستضعفان در تاریخ و قیام عاشورایی؛
- جایگاه فرهنگ عاشورا در فرهنگ ایرانی؛
- عوامل مؤثر در ماندگاری و گسترش فرهنگ عاشورا در سطح جهانی.

تردیدی نیست که انجام این پژوهش‌ها و ترویج یافته‌های آن، راه را برای گسترش فرهنگ عاشورایی و در نتیجه زمینه‌سازی برای ظهور حضرت ولی عصر(عج) فراهم‌تر خواهد کرد.

دوفصل‌نامه صعود
شماره پیاپی ۳، بهار ۱۴۰۳

نقش جوانان در قیام عاشورا

نویسنده: سید جواد جلالی[۱]

چکیده

جوانان در اندیشه اسلامی جایگاه بلندی دارند؛ به طوری که وقتی نبی اعظم(ص) خواستند دین مبین اسلام را به جامعه معرفی کنند ابتدا آن را به جوانان عرضه کردند. عمار و مقداد و دیگر یاران آن حضرت همگی از جوانان بودند. شنیدن و خواندن ماجرای عاشورای سال ۶۱ هجری برای هر انسان آزاده‌ای دردآور است و این ماجرا از زوایای مختلفی قابل ارزیابی است، یکی از این مسائل، نقش جوانان در آن است. در یک کلمه، نویسنده در این تحقیق در پی پاسخ بدین سؤال است که نقش جوانان در ماجرای عاشورا چیست؟ ویژگی‌های جوانان عاشورا از زوایای مختلف قابل توجه است از جمله ایمان راسخ، بصیرت، ولایتمداری، پیشتازی، وفاداری و شجاعت، ادب، جوانمردی، پایبندی به احکام و ارزش‌ها و صبر و استقامت. به غیر از شهدای معروف از اهل بیت(علیهم السلام) برخی دیگر از جوانان قهرمان که در کربلا حضور داشتند و کمتر از آنان سخنی به میان می‌آید را می‌تواند چنین برشمرد: عبدالله بن علی(علیه‌السلام)، ابوبکر بن الحسن(علیه السلام)، عثمان بن علی، جعفربن علی(علیه‌السلام)، ابوبکر بن علی(علیه‌السلام)، عون بن عبدالله، محمد بن عبدالله، عبدالله بن مسلم، محمد بن مسلم، عبدالرحمن بن عقیل، جعفر بن عقیل، شبیب، عمرو بن قرظه، عمرو بن جناده، عبدالله بن یزید و عبیدالله بن یزید.

کلیدواژگان

عاشورا، کربلا، جوانان، بصیرت، وفاداری

---

۱ . طلبه پایه دهم مدرسه علمیه امام صادق(علیه السلام) کوتنا قائمشهر

مقدمه

جوانان در اندیشه اسلامی جایگاه بلندی دارند؛ به طوری که وقتی نبی اعظم(ص) خواستند دین مبین اسلام را به جامعه معرفی کنند ابتدا آن را به جوانان عرضه کردند. لذا با جستجو در تاریخ اسلام به این نکته می‌رسیم که نوعا" یاران پیامبر اعظم(ص) جوان بودند؛ جناب عمار، مقداد و دیگر یاران آن حضرت همگی جوان بودند.

شنیدن و خواندن ماجرای عاشورای سال ۶۱ هجری برای هر انسان آزاده‌ای دردآور است. این ماجرای از زوایای مختلفی قابل ارزیابی است، یکی از این مسائل نقش جوانان در آن است.

در یک کلمه، نویسنده در این تحقیق در پی پاسخ بدین سؤال است که نقش جوانان در ماجرای عاشورا چیست؟

اهمیت تحقیق از آن رو است که برای همه شیعیان مسئله عاشورا تمام‌شدنی نیست و به عنوان الگویی کامل برای همه آحاد مطرح است. از این رو، چنین گنجینه‌ای باید به عنوان الگویی جاودان برای جوانان مطرح باشد. با توجه به اینکه بعد از دفاع مقدس جوانان ما مورد هجوم فرهنگی دشمنان واقع شده‌اند و طی سال‌های اخیر این تهاجم فرهنگی بیش از هر زمان دیگری رخ نموده است، طرح این الگوها برای جوانان شیعه ضرورت دارد.

۱–پیشینه تحقیق

درباره پیشینه تحقیق نگارنده سه منبع خوب در این باره یافته است.

یک. کتاب «جوان، جوانی و فرهنگ عاشورا»، نویسنده: محمد منصورنژاد، انتشارات جوان پویا، ۱۳۸۸.

نویسنده می‌نویسد که فرهنگ عاشورا واجد عناصر و مؤلفه‌های زیادی است که عمده‌ترین آنها با ویژگی‌های جوانان مطابقت دارد. برخی از این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: عشق؛

خطرپذیری؛ قدرت خودشکنی و بازگشت؛ غرور و سربلندی؛ انتخاب و آزادی؛ و مواجهه با مرگ. بر این اساس باید گفت که عاشورا و کربلا اکنون تبدیل به فرهنگی پویا و سازنده شده است و این فرهنگ در قلب افراد وجود دارد. این کتاب با نگاهی به ویژگی‌های دوره جوانی به مؤلفه‌های اصلی فرهنگ عاشورا و نقاط مشترک این مؤلفه‌ها با خصلت جوانان اشاره دارد.

دو. گاهنامه «ارمغان»، وابسته به مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، شماره اول، زمستان ۱۳۸۵.

این گاهنامه فصل پنجم خود را «جوانان و عاشورا» نامید و در آن به طرح شخصیت چند تن از جوانان عاشورایی پرداخته است.

سه. فصلنامه علمی-تخصصی «ره‌توشه»، شماره ششم، ویژه مبلغان، تابستان ۱۴۰۰، مقاله‌ای را به نام «ویژگی‌های جوانان عاشورایی» به قلم محمد سبحانی‌نیا چاپ نمود.

۲-مفهوم‌شناسی

در بحث مفهوم‌شناسی مهم‌ترین مفاهیمی که مورد بحث است عاشورا و جوان است. از این رو، این دو مفهوم مورد کنکاش قرار می‌گیرد.

۲-۱-عاشورا

واژه عاشورا در لغت به معنای همان «عاشر» یعنی دهم است؛ منتها عرب به خاطر مهم جلوه دادن روز دهم محرم آن را بر وزن «فاعولاء» آورد تا اهمیتش را بیشتر کند. از این رو واژه «عاشوراء» در مذهب تشیع ساخته شد. به همین ترتیب، واژه «تاسوعاء» به معنای نهم محرم به جای «تاسع» ساخته شد. در زبان عرب به غیر از این دو واژه، کلمه دیگری بر وزن فاعولاء وجود ندارد.[1]

---

۱ . ابن اثیر جزری، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص ۲۴۰.

اهمیت عاشورا به خاطر شهادت امام حسین(ع) و هفتاد و دو تن از یارانش در آن است که دشمنان و بنی امیه آن حضرت و یارانش را به بدترین شکل کشتند و خاندانش را اسیر نمودند.

۲-۲-جوان

جوان یعنی کسی که دوره نوجوانی را پشت سر گذاشته است و به سن پیری پا نگذاشته است. به لحاظ سنّی دقیقا جوانی شامل چه سنینی است؟ در پاسخ بدین مطلب باید گفت که این بازه زمانی در کشورهای مختلف تفاوت دارد. مثلاً در آفریقای جنوبی ۱۴ تا ۳۵ سال، در استرالیا ۱۵ تا ۲۵ سال، در چین ۱۴ تا ۲۸ سال و در مالزی ۱۵ تا ۴۰ سال دوران جوانی محسوب می‌شود. سازمان بهداشت جهانی در آخرین اعلام رده‌بندی دوران عمر در سال ۲۰۱۸م. سنین بین ۲۵ تا ۶۵ سالگی را دوره جوانی معرفی کرد.

منتها منظور از جوان در این مقاله یعنی کسی که بیش از هجده سال است و به سن پیری پا ننهاده است.

۳-جوانان در احادیث معصومان(علیهم‌السلام)

در احادیث معصومان(علیهم‌السلام) به جوانان توجه شده است؛ از جمله این که امام صادق(ع) از مؤمن الطاق پرسید، آیا به بصره رفتی؟ گفت: آری. آن حضرت پرسید: اقبال مردم نسبت به فرهنگ اهل بیت(ع) را چگونه دیدی؟ گفت: کم، در عین حال اشتیاق دارند. امام فرمود:

> علیک بالأحداث فإنّهم أسرع إلی کلّ خیر.[۱]
>
> به سراغ جوان‌ها بروید، جوان‌ها در کار خیر پیشقدم و پیشگام‌اند.

یعنی حالا که شما می‌گویید وضع مناسب نیست و مردم چندان با معارف اهل بیت آشنا نیستند شما یک کار زیربنایی و بنیادی انجام دهید و به سراغ نوجوانان بروید. معلوم می‌شود

---

[۱]. الکافی، دار الکتب الإسلامیة، ج ۸، ص ۹۳.

اگر ما بخواهیم فرهنگ متعالی اسلام پیش برود باید متولیان امر فرهنگ مرکز کار فرهنگی را روی نوجوانان ببرند. چه بسا باید از نوجوانی مردم را با معارف اهل بیت(ع) آشنا کرد، کما اینکه رویه اهل بیت(ع) این بوده است.

حضرت علی در نامه ۳۱ نهج البلاغه وقتی می‌خواهد امام حسن(ع) را مورد خطاب قرار بدهد آنجا حضرت تأکید می‌کند که تربیت را باید از دوران کودکی شروع کرد.

وَ إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ کالْأَرْضِ الْخَالِیةِ مَا أُلْقِی فیها مِنْ شَیءٍ قَبِلَتْه.[۱]

قلب جوان مانند زمین دست نخورده است.

و نمونه‌های دیگری از توجه پیامبر اکرم(ص) و ائمه(ع) به جوانان و نوجوانان نیز قابل مشاهده است.

در روایت آمده است مولا علی(علیه السلام) به همراه غلامشان قنبر به بازار رفتند و بر در دکان جوانی ایستاد و فرمودند: «ای جوان دو پیراهن به ارزش پنج درهم داری؟ گفت آری، حضرت دو پیراهن خرید یکی به دو درهم و دیگری به سه درهم، بعد به قنبر فرمود: پیراهن سه درهمی را برای خود بردار. قنبر گفت: آقا برای شما این زیبنده‌تر است که باید به منبر بروید و برای مردم حرف بزنید. حضرت فرمود:

یَا قَنْبَرُ أَنْتَ شَابٌّ وَ لَکَ شَرَهُ الشَّبَاب.[۲]

تو جوانی و نشاط و آرزوی جوانی داری و من از خدایم شرم دارم که خود را بر تو برتری نهم. از پیامبر(ص) شنیدم که فرمودند:(به خدمتکاران و غلامان خود) از طعام و لباسی که خود به کار می‌برید بدهید.

صادقَین(علیهماالسلام) به جوانان توصیه فراوان کردند نسبت به تحصیل معارف دین. فرمودند:

---

۱ . نهج البلاغة، صبحی صالح، ص ۳۹۳.

۲ . ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات، طبع القدیمة، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۶۶.

لَوْ أُتِيتُ بِشَابٍ مِنْ شَبَابِ الشِّيعَةِ لَا يَتَفَقَّهُ لَأَدَّبْتُه.[۱]

اگر جوانی از شیعه را ببینم که احکامش را نمی‌داند، ادبش می‌کنم.

۴-ویژگی‌های جوانان عاشورا

در اینجا ویژگی‌های جوانانی که تا آخرین قطره خون خویش از رهبری و اهداف والای این نهضت دفاع کردند، اشاره می‌کنیم که شامل موارد ذیل است: ایمان راسخ، بصیرت، ولایتمداری، پیشتازی، وفاداری و شجاعت، ادب، جوانمردی، پایبندی به احکام و ارزش‌ها و صبر و استقامت.

۴-۱-ایمان راسخ

جوانان پاکباز عاشورا به دلیل پرورش در دامان خانواده‌های مؤمن و پرهیزکار، به کامل‌ترین مراحل ایمان دست یافته بودند و در راه حاکمیت احکام الهی آماده شهادت بودند.

وقتی امام حسین(علیه‌السلام) در مسیر کربلا در منزل «قصر بنی مقاتل» به دنبال خوابی که دیده بودند، جمله «انا لله و انا الیه راجعون» را بر زبان آوردند. «علی‌اکبر» جلو رفت و علت را جویا شد. حضرت فرمود: «اسب سواری جلو من در خواب ظاهر شد و گفت: این قوم شبانگاه در حرکت است و مرکب به استقبال‌شان می‌آید.» علی اکبر گفت: «پدرم! آیا ما بر حق نیستیم؟» حضرت فرمود: «سوگند به خدا که ما برحقیم.» علی اکبر گفت: «پس ما را باکی از مرگ نیست.[۲]

۴-۲-بصیرت

مسلمان باید در راه اسلام و انقلاب وفادار باشد و البته این وفاداری باید همراه با بصیرت باشد؛ بصیرت باید به ما وفاداری بدهد. اگر بصیرت باشد به دنبال خود وفاداری هم

---

۱ . برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲ . مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۸۲.

می‌آورد. ریزش‌ها به دنبال عدم بصیرت است و کسانی که از انقلاب جدا شدند یعنی بی‌وفاها و بی‌بصیرت‌ها بودند. بصیرت جوانان در واقعه عاشورا موج می‌زند.

در دوران حکومت اموی، به دلیل تبلیغات زهرآگین علیه خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله)، تشخیص حقّانیت امام حسین(علیه‌السلام) کار آسانی نبود. حتی بسیاری از سیاستمداران بزرگ تحت تاثیر وضع حاکم، قیام آن حضرت را مورد انتقاد قرار می‌دادند. در چنین موقعیتی، عده‌ای از جوانان بابصیرت بدون هیچ تردیدی، با تمام وجود به حمایت از آن حضرت پرداختند.

امام صادق(علیه‌السلام) در توصیف صفات حضرت عباس(علیه‌السلام) می‌فرماید:

کان عمّنا العبّاس نافذ البصیرة، صلب الایمان، جاهد مع أبی عبد اللّٰه، و ابلی بلاء حسنا، و مضی شهیدا.[۱]

خدا رحمت کند عموی ما عباس را، او از بصیرت و ژرف بینی بسیار نافذ و ایمان بسیار استوار برخوردار بود. به همراه اباعبدالله به جهاد پرداخت و در نهایت هم به فیض شهادت نایل آمد.[۲]

روزی امام سجاد(ع) در خیابان پسرعمویش عبیدالله بن عباس(فرزند حضرت عباس علیه السلام) را دید. به همین مناسبت اشک ریخت و سپس فرمود:

رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَل.[۳]

خداوند رحمت کند عمویم عباس را که خودش را فدا کرد و دچار بلا نمود و خودش را فدای برادرش کرد تا این که دو دستش قطع شد و در عوض، خداوند دو بال به او در بهشت عنایت فرمود.

---

۱ . ابن نما حلی، جعفر بن محمد، در سوگ امیر آزادی(ترجمه مثیر الأحزان)، قم، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۵۴.

۲ . در سوگ امیر آزادی، ترجمه مثیر الأحزان، ص ۲۵۴.

۳ . ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی، شیخ صدوق، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش، ص ۴۶۲.

آری، به برکت همین بینش ژرف و بصیرت کامل، دشمن نتوانست آن حضرت را از امام حسین(علیه‌السلام) جدا سازد.

۴-۳-ولایتمداری

پیروان سید الشهدا در واقعه عاشورا چند خصلت داشتند که یکی از آن‌ها دینداری و عمل به وظیفه و ولایت‌مداری آن‌ها بود؛ اگر ما در دوران دفاع مقدس پیروز شدیم، این امر ثمره ایمان جوانان و ولایتمداری ایشان بود. امروز هم یکی پیام‌هایی که از واقعه عاشورا دریافت می‌کنیم وفاداری به ولایت و ولایتمداری است؛ رهبر معظم انقلاب فرمودند:

> در جنگ نرم دشمنان به دنبال ایمان جوانان هستند. می‌خواهند باور جوانان و ایمان آن‌ها را سست کنند. هجمه نرم دشمن به ایمان جوانان است؛ خصوصاً جوانان نخبه، جوانانی که امروزه در هر عرصه‌ای اعم از عرصه‌های علمی و نظریه‌پردازی، عرصه‌های مختلف فرهنگی حضور دارند و این مهم‌ترین پیام عاشورا به جوانان ماست.

۴-۴-پیشتازی

قرآن کریم از دو دسته خوبان نام می‌برد. دسته‌ای که اصحاب یمین‌اند و دسته‌ای دیگر پیشتازان یا سابقون‌اند. پیشتازی در کارهای خیر باعث می‌شود که در جامعه موجی ایجاد شود و دیگران به کار خیر خاصی هدایت شوند. در ماجرای عاشورا نیز جوانان پیشتاز بودند.

بعد از به هلاکت رسیدن معاویه و سرکار آمدن یزید، وی نامه‌ای به حاکم مدینه نوشت که او از چند نفر از جمله سید الشهدا(ع) بیعت بگیر. آن حضرت بدین مناسبت در خطبه‌ای در بین دوستان و اقوام فرمود:

رِضَی اللَّهِ رِضانا اهْلَ الْبیتِ، نَصْبِرُ عَلی بَلائِهِ وَ یوَفِّینا اجْرَ الصَّابِرین... مَنْ کانَ باذِلًا فینا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً علَی لِقاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْیرحَلْ مَعَنا فَانَّنی راحِلٌ مُصبحاً انْ شاءَ اللَّهُ تَعالی.[1]

رضایت و خشنودی خدا، رضایت و خشنودی ما اهل‌بیت(ع) است، بر بلا و گرفتاری که از جانب اوست صبر خواهیم کرد. و پاداش صابران را بر ما عنایت خواهد نمود... هر یک از شما که آماده است خون [جان] خویش را در راه ما فدا کند و جانش را در راه لقای پروردگار نثار کند آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد. اگر خدا بخواهد.

پس از سخنان حضرت، کسانی که اعلام آمادگی کردند جوانان رشید بنی هاشم بودند که در رکاب سید الشهدا(ع) حاضر شدند؛ از جمله حضرت عباس(ع) و حضرت علی اکبر(ع) و فرزندان امام حسن(ع) و فرزندان عقیل و فرزندان جناب جعفر طیار از نسل عبدالله جعفر که همگی جوان بودند در رکاب حضرت اعلام آمادگی نمودند و حرکت کردند. لذا نقش جوانان در جای جای واقعه کربلا قابل مشاهده است.

۴-۵-وفاداری و شجاعت

بارزترین صفت جوانان کربلا، وفاداری آنان به امام زمانشان است که در سخت‌ترین شرایط، حاضر نشدند محبت خود را با امام، نقض کنند.

امام صادق(علیه‌السلام) با اشاره به نهایت وفاداری علمدار کربلا فرمود:

أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ وَ التَّصْدِیقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِیحَةِ لِخَلَفِ النَّبِیِّ الْمُرْسَلِ[2]

شهادت می‌دهم که در برابر جانشین رسول خدا(صلی الله علیه و آله) همواره تسلیم بودی... همیشه به جهت خدا وفادار ماندی و لحظه‌ای از خیرخواهی برای او کوتاهی نکردی.

---

۱ . ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۴۸ش)، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه: احمد فهری زنجانی، نشر جهان، تهران، چاپ اول، ص۶۱.

۲. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، نجف اشرف، چاپ اول، ۱۳۵۶ش، ص ۲۵۶.

وهب جوانی ۲۵ ساله بود که بعد از اجازه از امام حسین(علیه‌السلام)، بـه میـدان تاخـت و بـا رشادت عجیبی می‌جنگید، به طوری که ۱۹ سواره و ۲۰ پیـاده را کشـت. دشـمنان هـر دو دست او را قطع کردند، ولی او همچنان می‌جنگید تا این که او را اسیر کردند و به نـزد عمـر سعد آوردند. عمر سعد که صلابت و دلاوری او را دیده بود، به او گفت: ما اشـدّ صـولتک؟ «چقدر صولت و رشادت سختی داری؟». سپس دستور داد گردنش را زدند![1]

۴-۶-ادب

از ویژگی‌های دیگر یاران امام حسین(علیه‌السلام) به‌ویژه جوانان کربلا، آراستگی بـه فضـیلت ادب است. در این میان، قمر بنی‌هاشم دارای منزلتی خاص است. حضرت عباس(علیه‌السـلام) بدون اجازه در کنار امام حسـین(علیـه‌السـلام) نمـی‌نشسـت. هنگـامی کـه در حضـور بـرادر می‌نشست، همانند یک بنـده در مقابـل مـولای خـود بـر روی دو زانـو در کمـال تواضـع می‌نشست.

امام در راه کوفه وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنید، به فرزندان عقیـل نگریست و به آنـان فرمود: مسـلم کشـته شـده است، چه می‌کنیـد؟ خانـدان عقیل بلافاصـله گفتنـد: بـه خـدا قسم برنمی‌گردیم. آیـا فامیـل مـا کشـته شود و ما برگردیم؟! هرگز برنمی‌گـردیم تـا انتقام او را بگیریم یا هماننـد او بمیریم.[2]

این اولین بحرانی بود که در واقعه کربلا پیش آمد و در آن جوانان وفـاداری خـود را اعـلام کردند.

در شب عاشورا هم امام خطاب به فرزندان عقیل فرمود:

---

۱ . بحار الأنوار، بیروت، ج ۴۵، ص۱۷.

۲ . مقتل خوارزمی، شرح غم حسین علیه السلام، توضیح: مصطفی صادقی، مسجد مقدس جمکران، ص ۴۱.

یا بنی عقیل: حسبکم من القتل بمسلم، اذهبوا، قد أذنت لکم! قالوا: فما یقول الناس! یقولون إنّا ترکنا شیخنا و سیّدنا و بنی عمومتنا خیر الأعمام، و لم نرم معهم بسهم، و لم نطعن معهم برمح، و لم نضرب معهم بسیف، و لا ندری ما صنعوا! لا و اللّه لا نفعل، و لکن تفدیک أنفسنا و أموالنا و أهلونا، و نقاتل معک حتی نرد موردک! فقبّح اللّه العیش بعدک!

شهادت مسلم برایتان کافی است، شما صحنه را ترک کنید، ولی آنان یک‌صدا گفتند: به خدا سوگند چنین نخواهیم کرد. جان و مال و خانواده و هستی خود را فدای تو می‌کنیم و در رکابت می‌جنگیم تا شهادت.[1]

در عصر تاسوعا از طرف لشگر عبیدالله و توسط شمر بن ذی الجوشن امان‌نامه‌ای برای حضرت اباالفضل(ع) آمد، در حالی که حضرت سید الشهدا فرموده بود هر کس می‌خواهد برود. این خیلی مهم است که رهبر نهضت سید الشهدا(ع) بگوید من از همه شما راضی هستم و کوچک‌ترین نارضایتی از شما ندارم و شما می‌توانید بروید و با این حال یاران جوان سید الشهدا(ع) اعلام وفاداری کردند و گفتند ما تا پای جان با شما هستیم. زمانی که امان‌نامه می‌آید معنای آن این است که شما اگر از حسین دست بردارید در دنیا با عزت زندگی خواهید کرد، عکس العمل حضرت عباس(ع) علمدار رشید نهضت عاشورا بسیار زیبا و درس‌آموز است. ایشان آشفته شدند و شمر و امان‌نامه‌اش را لعنت کردند و خدمت سید الشهدا اعلام وفاداری کردند. فرمود:

لعنک اللّه و لعن أمانک- لئن کنت خالنا- أ تؤمننا و ابن رسول اللّه لا أمان له![2]

و جالب اینجا است که در مقاتل و تحلیل‌های نهضت عاشورا آمده است که حضرت سید الشهدا غیر از حضرت عباس سه برادر پدری همراه خود داشتند که سن ایشان را ۲۲ سال و ۲۳ سال و ۲۴ سال گفته‌اند و خود حضرت عباس(ع) ۳۴ سال سن داشتند. یعنی همگی

---

۱ . ابو مخنف کوفی، لوط بن یحیی، وقعة الطفّ، قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق، ص ۱۹۸.

۲ همان، ص ۱۹۰.

این‌ها جوان بودند. حضرت عباس ابتدا لباس رزم بر تن برادرانش پوشاند و جلوتر از خود به میدان فرستادند تا آنجا که به شهادت رسیدند. اما چرا حضرت ابولفضل این کار را انجام دادند؟ معنای کار ایشان این است که من در راه سید الشهدا(ع) از برادران خود هم می‌گذرم و همچنین حضرت ابالفضل(ع) این سیاست را به کار بردند که اگر ابتدا خودشان به شهادت برسند ممکن است ورق برگردد و آن‌ها بعد از شهادت حضرت ابالفضل(ع) سست شوند و نتوانند این راه را به‌خوبی ادامه دهند. از این رو، برای خاطر جمعی ابتدا برادران خود را به میدان فرستاد. این مطلب خود برگ دیگری از افتخارات حضور غیرتمندان جوانان در حماسه عاشوراست.

۴-۷-جوانمردی

یکی دیگر از ویژگی‌های جوانان کربلا، جوانمردی و از خودگذشتگی آنان است. در بین این جوانان، حضرت ابوالفضل(ع) در جوانمردی زبانزد است.

هنگامی که حضرت عباس(ع) تنهایی امام را دید، اجازه خواست تا عازم میدان شود. اما امام از او درخواست کرد تا برای کودکان حرم کمی آب تهیه کند. آن حضرت مشک و نیزه‌اش را برگرفت و پس از شکستن محاصره فرات، وارد آن شد. برای لحظه‌ای قصد آشامیدن آب جاری فرات کرد، اما عطش امام و اهل بیت آن حضرت را از نوشیدن آب بازداشت. گویا با خود می‌گفت:

یا نفس من بعد الحسین هونی / و بعده لاکنت ان تکونی

هذا الحسین شارب المنون / و تشربین بارد المعین؟[1]

---

۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۵، ص ۴۱.

۴-۸-پایبندی به احکام و ارزش‌ها

ویژگی دیگر اصحاب امام حسین(علیه‌السلام)، پاسداری از احکام الهی و پافشاری بر ارزش های اصیل دینی است. مثلا در هنگام ظهر در بحبوبه جنگ، دست از جنگ برداشتند و مشغول نماز شدند.[۱]

۴-۹-صبر و استقامت

مصائب امام سجاد(علیه‌السلام) از جمله سه شبانه روز تشنگی و شدت تب و التهاب، ناظر شهادت و کشته شدن پدر و برادر خردسال و عموها و عموزادگان و دیگر یاران، تاراج خیمه‌ها و اسارت بانوان اهل بیت(ع) نشان‌دهنده عظمت، صبر و استقامت آن امام بزرگوار است.

علاوه بر موارد مذکور، ایثار و فداکاری، شجاعت و شهامت، عفو و بخشش، آزادگی، عزت نفس، اخلاص و رأفت و... از دیگر اوصاف جوانان کربلاست.

۵-برخی از جوانان کربلا

در زیر نام برخی از جوانانی که در کربلا حضور داشتند اعم از این که جزو خاندان اهل بیت(ع) بودند و یا غیر آن ذکر می‌شود.

ذکر این نکته ضروری است که امام حسین(علیه‌السلام) در عظمت یارانش و اهل بیتش فرمود:

فإنّی لا اعلم اصحابا أولی و لا خیرا من اصحابی و لاهل بیت أبرّ و لا أوصل من اهل بیتی فجزاکم الله جمیعا عنی خیرا.[۲]

من یارانی برتر و بهتر از یاران خود ندیده‌ام و اهل بیت و خاندانی نیکوتر و به صله رحم پایبندتر از اهل بیتم نمی‌شناسم. خدا شما را به خاطر یاری من پاداش نیکو عطا فرماید.

---

۱ . همان، ج ۴۵، ص ۲۱.

۲ . طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی(ط – القدیمة)، تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۰ ق، ص ۲۳۸.

۵-۱-امام زین العابدین(علیه السلام)

امام سجاد(علیه‌السلام) در حادثه کربلا ۲۲ ساله بود و آن روزها بیمار بود. همین بیماری نیـز باعث گردید که آن حضرت از خطر کشته شدن نجات یابد و دودمان پیامبر(صلی الله علیه و آله) در روی زمین باقی بماند.

حضرت امام سجاد(علیه‌السلام) مصائب، مشکلات و آزارهـای بسـیاری را تحمـل کـرد و بـا سخنرانی‌ها و افشاگری‌های خویش در نزد عامه مردم، مجالس عبیدالله بن زیاد و یزیـد بـن معاویه باعث زنده نگاه داشته شدن عاشورا و به لرزه در آمـدن پایـه‌هـای حکومـت امـوی گشت.

دوران زندگی آن حضرت را می‌توان به دو بخش خلاصه کرد: الف. ۲۲ سال ملازمت با پدر بزرگوارش. ب. ۳۵ سال دوران امامت، یعنی دشوارترین دوران خفقان حکومت امویان، کـه آن حضرت در سخت‌ترین شرایط به وظیفه امامت ادامه داد و عالی‌ترین معارف و اخلاقیات و امور سیاسی و اجتماعی را در لباس دعا بیان فرمود.

حضرت امام سجاد(علیه‌السلام) بنابر قول مشهور در ۲۵ و به قولی ۱۲ محرم سال ۹۵ هجـری قمری به وسیله هشام بن عبد الملک در سن حدود ۵۶ سالگی به شهادت رسید.

۵-۲-عباس بن علی(علیه السلام)

پدرش امیرالمؤمنین(علیه‌السلام)، مادرش فاطمه ام البنین و کنیه اش ابوالفضل است. «عبـاس» جوانی دلاور، زیبا و بلند بالا بود. وقتی که سوار اسب می شد، پاهایش به زمین می رسـید. او علاوه بر مزایای جسمی، از نظر ملکات روحی و کمالات نفسانی نیز بعد از برادرش امام حسین(علیه‌السلام) در میان همه جوانان و رجال اهل بیت(علیهم‌السلام) نظیر نداشت.

در جنگ‌های صفین و نهروان در رکاب پدر بزرگوارش مشارکت داشت.

به خاطر سیمای جذاب و نورایش، او را «قمر بنی هاشم » می‌خواندند و بـه خـاطر آوردن آب به خیمه‌ها، «سقا» لقب یافت.

امام سجاد(علیه‌السلام) می‌فرماید: «خدا رحمت کنـد عمـویم را کـه جـان خـویش را در راه برادرش فدا کرد تا آنکه دست‌هایش قطع شد. خداوند دو بال به او داده است که بـه وسـیله آن با فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند. چنانکه خداوند برای جعفر بن ابی طالـب قـرار داده است.

وقتی که امام حسین(علیه‌السلام) بر بالین خون آلود حضرت عباس(علیه‌السلام) حاضـر شـد، فرمـود: الان انکسر ظهری و قلت حیلتی.[1]

حضرت ابوالفضل در کربلا ۳۴ ساله بود.

۵-۳-علی اکبر(علیه السلام)

پدرش امام حسین(علیه‌السلام)، و مادرش لیلا دختر ابی مره است.

به علی اکبر معروف بود و از حیث شجاعت و نبوغ، بهترین یادگار جدش علی بن ابی طالب بود و از لحاظ چهره زیبا و تناسب اندام و خوی نیکو و گفتـار نغـز از همـه کـس بـه جـد بزرگوارش رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) شبیه‌تر بود. نخسـتین شـهید از بنـی هاشـم در روز عاشورا بود که جسد مبارکش قطعه قطعه گردید و نزدیک‌ترین شهیدی است که در کنار امام حسین(علیه‌السلام) دفن شده است. سن او را از ۱۸ سال تا ۲۷ سال نقل کرده‌اند.[2]

---

۱ . بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله، عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، قم، چـاپ اول، ۱۴۱۳ ق، ص ۲۸۵.

۲ . همان

۵-۴-عبدالله بن علی(علیه السلام)

پدرش، علی(علیه‌السلام) و مادرش فاطمه ام البنین است که به توصیه برادرش حضرت عباس(علیه‌السلام) به میدان کارزار شتافت ۲۵ سال بود.[۱]

۵-۵-عثمان بن علی(علیه السلام)

پدرش علی و مادرش ام البنین است. به خاطر علاقه شدیدی که حضرت علی(علیه‌السلام) به «عثمان بن مظعون» داشت، نام فرزندش را عثمان گذاشت. وی دومین فرزند ام البنین است که در روز عاشورا به شهادت رسید. او به هنگام شهادت ۱۹ ساله بود.[۲]

۵-۶-جعفر بن علی(علیه السلام)

پدرش امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) و مادرش فاطمه ام البنین است. امام علی(علیه‌السلام) به واسطه علاقه و محبتی که به برادرش «جعفر طیار» داشت، نام فرزندش را «جعفر» نهاد.

امام حسین(علیه‌السلام) به وی فرمود: به کارزار بشتاب تا تو را مانند دو بردارم(عبدالله و عثمان) شهید ببینم. وی در هنگام شهادت ۱۹ سال داشت. این سه برادر و حضرت عباس(علیه‌السلام)، امان‌نامه شمر را رد کردند و امام حسین(علیه‌السلام) را تنها نگذاشتند.[۳]

۵-۷-ابوبکر بن علی(علیه السلام)

پدرش امام علی(علیه‌السلام) و مادرش لیلا دختر مسعود بن خالد بود. او را «محمد اصغر» و یا «عبدالله» می‌خواندند. او در روز عاشورا پس از کارزار با دشمن، به محاصره در آمد و به شهادت رسید. نوشته‌اند: جسد بی‌جان او را در آبراه خشکی در کربلا یافتند.[۴]

---

۱ . الأخبار الطوال، ابن قتبه دینوری، ص ۲۵۷.

۲ . همان

۳ . همان

۴ . همان

۵-۸-ابوبکر بن الحسن(علیه السلام)

پدرش امام حسن مجتبی(علیه‌السلام) و مادرش، کنیز آن حضرت بود. او از مدینه همراه عمویش امام حسین(علیه‌السلام) به کربلا آمد و بعد از شهادت برادرش قاسم، به میدان آمد و جنگید تا به فیض شهادت نایل گشت[۱].

۵-۹-عون بن عبدالله

پدرش، عبدالله و مادرش حضرت زینب(علیها السلام) است. او در اوائل راه مکه به کربلا، در «وادی عقیق» به امام حسین(علیه‌السلام) پیوست. او در روز عاشورا به میدان نبرد تافت و شمشیر زد تا به شهادت رسید[۲].

می‌نویسند: تا خبر شهادت او به پدرش عبدالله رسید، گفت: «به خدا قسم!، شهادت پسرم در رکاب حسین(علیه‌السلام) مصیبت مرا آسان می کند.

۵-۱۰-محمد بن عبدالله

پدرش، عبدالله و مادرش خوصاء است. او با برادرش «عون» در راه مکه به کربلا در «وادی عقیق» به امام حسین(علیه‌السلام) پیوست و در روز عاشورا قبل از برادرش عون به میدان رفت و به شهادت رسید. وقتی خبر شهادت او به پدرش عبدالله رسید، گفت: «گرچه من توفیق یاری حسین را نیافتم، ولی با تقدیم پسرانم او را یاری کردم[۳].

۵-۱۱-عبدالله بن مسلم

پدرش، مسلم بن عقیل و مادرش، رقیه دختر حضرت علی(علیه‌السلام) است. وی در روز عاشورا در میدان جنگ، سه مرتبه با دشمن کارزار کرد.

---

۱ . فاضل، جواد، فرزندان آل ابی‌طالب، ترجمه: مقاتل الطالبیین، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲ . طبرسی، فضل بن حسن، زندگانی چهارده معصوم(علیهم السلام)، ترجمه إعلام الوری، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۰ ق، ص ۳۵۶.

۳ . علامه حلی، خلاصه الأقوال فی معرفه الرجال، نشر الفقاهه، بی‌جا، ۱۴۱۷ق، ص ۱۲۸.

دشمن به سوی او تیری رها کرد و و عبدالله دستش را روی صورت گذاشت تا از اصابت تیر جلوگیری کند. تیر دستش را به پیشانی دوخت. تیری دیگر، قلب او را نشانه گرفت. شهادت او در روز عاشورا این گونه بود[1]

عبدالله، چهارده سال داشت.

۵-۱۲-محمد بن مسلم

پدرش مسلم بن عقیل و مادرش از کنیزان بود. او در روز عاشورا پس از شهادت بـرادرش «عبدالله» در حمله دسته‌جمعی فرزندان ابی‌طالب به دشمن شرکت کرده، سپس بـه شـهادت رسید. او ۱۳ ساله بود[2]

۵-۱۳-عبدالرحمن بن عقیل

پدرش، «عقیل» برادر علی(علیه‌السلام) و مادرش از کنیـزان اسـت. وی از عموزادگـان امـام حسین(علیه‌السلام) است. امام حسین(علیه‌السلام) فریاد زد: «ای عموزادگان من! صبر و مقاومت پیشه سازید... بعد از این دیگر هرگز سختی و مصیبتی نخواهید دیـد.» وی در روز عاشـورا در حمله دسته جمعی فرزندان ابی‌طالب به دشمن، شرکت کرد و به شهادت رسید[3]

۵-۱۴-جعفر بن عقیل

پدرش «عقیل » و مادرش «خوصاء» است. «جعفر» در روز عاشورا به میدان جنگ شتافت و در حالی که مادرش جلوی خیمه ایستاده بود و او را نظاره می‌کرد، به شهادت رسید.[4]

۱ . شیخ مفید، الإرشاد، ترجمه: ساعدی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش، ص ۴۶۰.

۲ . دانشنامه اسلامی، مدخل جوانان کربلا.

۳ . الخوئی، معجم رجال الحدیث، المؤسسه الخوئی الإسلامیه، ج ۹، ص ۳۳۹.

۴ . الخوئی، معجم رجال الحدیث، المؤسسه الخوئی الإسلامیه، ج ۴، ص ۸۱.

نتیجه‌گیری

اسلام با جوانان شروع شد. نهضت امام حسین(ع) از همان آغاز مورد حمایت جوانان واقع شد. نامه‌هایی که امام حسین(ع) به کوفه فرستادند، توسط جوانان ارسال شد و قیس بن مسهّر الصیداوی یکی از ایشان بود. همچنین جناب مسلم بن عقیل که به عنوان نماینده امام به کوفه فرستاده شدند هم جوان بودند و میان‌سالی را رد نکرده بودند و سفیر کبیر سید الشهدا(ع) یک جوان کامل سن بود. امام حسین(ع) نیز نهضت خود را با جوانان شروع و با جوانان پیش بردند و در ادامه نهضت هم می‌بینیم این جوانان بودند که نقش‌آفرینی کردند.

امروزه قیام عاشورا به خاطر ویژگی‌هایی که جوانان فهیمش دارد می‌تواند الگویی کامل برای جوانان امروز باشد. ویژگی‌هایی از جمله: ایمان راسخ، بصیرت، ولایتمداری، پیشتازی، وفاداری و شجاعت، ادب، جوانمردی، پایبندی به احکام و ارزش‌ها و صبر و استقامت.

فهرست منابع

۱-قرآن کریم

۲- نهج البلاغة، صبحی صالح.

۳- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، مصحح: محمود محمد طناحی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ش.

۴- ابن بابویه، محمد بن علی الأمالی، شیخ صدوق، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶.

۵- ابن طاووس، علی بن موسی اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه: احمد فهری زنجانی، نشر جهان، تهران، چاپ اول، ۱۳۴۸ش.

۶- ابن قولویه، جعفر بن محمد کامل الزیارات، مصحح: عبد الحسین امینی، دار المرتضویة، نجف اشرف، چاپ اول، ۱۳۵۶ش.

۷- ابن نما حلی، جعفر بن محمد در سوگ امیر آزادی(ترجمه مثیر الأحزان)، ترجمه: علی کرمی، نشر حاذق، قم، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۸- ابو مخنف کوفی، لوط بن یحیی، وقعة الطفّ، قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق.

۹- بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

۱۰- برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۱.

۱۱- ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات، طبع القدیمة، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

۱۲- خوارزمی، محمد بن محمود، مقتل الحسین (ع)، شرح غم حسین(علیه السلام)، توضیح: مصطفی صادقی، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۸ش.

۱۳- الخوئی، معجم رجال الحدیث، المؤسسه الخوئی الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.

۱۴- دانشنامه اسلامی.

۱۵- الدینوری، احمد بن قتبه، الأخبار الطوال، تحقیق: عبد المنعم عامر مراجعه جمال الـدین شیال، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش.

۱۶- شیخ مفید، الإرشاد، ترجمه: ساعدی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.

۱۷- شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

۱۸- طبرسی، فضل بن حسن، زندگانی چهارده معصوم(علیهم السلام)، ترجمـه إعـلام الـوری، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۰ش.

۱۹- علامه حلی، خلاصه الأقوال فی معرفه الرجال، نشر الفقاهه، بی‌جا، ۱۴۱۷ق.

۲۰- فاضل، جواد، فرزندان آل ابی‌طالب، ترجمه مقاتل الطالبیین، تهـران، کتابفروشـی علـی اکبر علمی، ۱۳۳۹ش.

۲۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

۲۲- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

دوفصل‌نامه صعود
شماره پیاپی ۳، بهار ۱۴۰۳

قاعده لاضرر؛ مستندات فقهی و گستره آن

نویسنده: محسن سالارفر[۱]

چکیده

از جمله قواعدی که در تعدیل یا تکمیل نصوص شرعی کاربرد مؤثر دارد و احکام فرعی فراوانی از آن متفرع شده است قاعده لاضرر یا قاعده نفی ضرر است. با آن که نصـوص شـرعی متعـددی بـه عنوان مدرک قاعده مزبور مورد استناد فقها واقع شده است، اما بـدون تردیـد قـبح ضـرر و حسـن جلوگیری از آن و در نتیجه نهی از ضرر از احکامی است که عقل صرف نظر از متون شرعی یا ادله نقلی به آن حکم می‌کند و از مستقلات عقلیه است. به عبارت دیگر، این قاعده از قواعد کلی مبتنـی بر انصاف است. نویسنده در این مقاله در صدد بیان دو بحث ذیل درباره قاعده لا ضرر است: یـک. شناخت و بررسی مفهوم قاعده. ب. شناخت گستره و چگونگی شامل شدن این قاعده است. هـدف این مقاله آن است که نظرات مختلف فقها بررسی شود و پس از شناخت نظرات وچگـونگی دلالـت قاعده لا ضرر، بتوان فهم مباحث قوانین حقوقی را آسان‌تر کرد تا مرزهـای دقیـق و سـلطنت ایـن قاعده بر احکام شرعی و قوانین حقوق مدنی مشخص گردد.

کلیدواژگان

قاعده لاضرر؛ معنی ضرر؛ قواعد فقهی؛ نظریات هفتگانه؛ حقوق مدنی

---

۱ . طلبه پایه هشتم مدرسه علمیه امام صادق(علیه السلام) کوتنا قائمشهر

مقدمه

فقهای شیعه جهت استنباط‌های فقهی در کنار بهره‌برداری از دانش «اصـول فقـه» از دانـش دیگری نیز بهره گرفته‌اند که دانش «قواعد فقهیه» نام دارد. یکی از این قواعد، قاعده لاضرر نام دارد. نویسنده در این تحقیق مستندات و گستره آن را بررسی خواهد کرد.

ضرورت تحقیق

ضرورت تحقیق از آن روست که ایـن قاعـده در ابـواب مختلفـی فقهـی اعـم از عبـادات، معاملات، فقه پزشکی و مسائل مستحدثه کـاربرد دارد و برخـی از فقهـا دربـاره آن رسـاله مستقلی نوشته‌اند و عملا" این قاعده در قوانین مدنی ما حضور دارد و از این جهت ضروری است که مستندات آن بررسی علمی شود.

جهت بیان اهمیت موضوع تحقیق، ذیلا برخی از مصادیق کاربرد قاعـده لا ضـرر در قـانون مدنی بیان می‌شود:

–ماده ۶۵ قانون مدنی

صحت وقفی که به علت اضرار دیان واقف، واقع شده باشد، منوط به اجازه دیان است. لازم به یادآوری است که کاربرد قاعده لاضرر در این ماده با توجه به مفهوم عـدم وجـود حکـم ضرری در اسلام است.

– ماده ۵۹۲ قانون مدنی

در این ماده، شریک متضرر، اجبار به تقسیم نمی‌شود؛ زیرا بنا بر قاعده لاضرر حکم زیانبار در اسلام وجود ندارد.

– ماده ۵۹۴ قانون مدنی

در این ماده به حاکم این اجازه را می‌دهد که بنا بر قاعده لاضرر، شریک ممتنع از تنقیه و تعمیر قنات مشترک را مجبور به تنقیه یا تعمیر یا اجاره یا بیع سهم خود نماید.

پیشینه تحقیق

پیشینه تحقیق اعم از کتاب، پایان‌نامه و مقاله شامل موارد ذیل است:

۱-کتاب «قاعده لاضرر، ترجمه القواعد الفقهیه»، آیت الله مکارم شیرازی، ترجمه: سید محمدجواد بنی‌سعید لنگرودی.

مهم‌ترین مباحث کتاب عبارت‌انداز: جایگاه قواعد فقهی بین فقه و اصول؛ قواعد فقهی چیست؟؛ اقسام قواعد فقهیه؛ موارد استعمال ماده ضرار در قرآن و روایات.

۲-کتاب «ظرفیت فقهی قاعده لا ضرر در رفع ضرر و زیان ناشی از روابط زوجین»، نویسنده: مریم مهاجری، عزت السادات میرخانی.

در کتاب پیش رو موضوع محل بحث، بررسی ظرفیت قاعده فقهی لا ضرر در روابط زوجین از نگاه فقهای امامیه است. اهم سوالاتی که در این کتاب قصد پاسخگویی به آن را داشته، عبارتند از این که قاعده لا ضرر چه مفهومی دارد و از چه جایگاهی در فقه برخوردار است؟ گستره کاربرد قاعده لاضرر در دفع ضرر ناشی از روابط زوجین در نهاد خانواده تا چه حدی است؟

۳-قاعده لا ضرر، شیخ الشریعه اصفهانی.

این کتاب اثری ارزشمند برای تحقیق در قاعده لا ضرر و آشنایی با مباحث علمی آن از دیدگاه منابع شیعه و سنی است.

این کتاب در یک مقدمه و دوازده فصل آمده است. مطالب کتاب عبارت‌اند از: بیان مأخذ قاعده، قضیه سمره، روایات عام قاعده لا ضرر و لا ضرار شامل کلمه اسلام نیست، روایات

منع فضل الماء از روایات مشهور است، ضرر مترقب از شفعه از معامله نیست، مراد از حدیث ضرر، نهی تکلیفی است، سند روایت.

۴-کتاب «قاعده لا ضرر و ضرار»، نویسنده: آیت الله علی سیستانی.

کتاب حاضر در دو فصل تنظیم شده است. در فصل اول، دو بحث دارد که در بحث اول آن قضایای لا ضرر بیان شده و در بحث دومش لفظ حدیث بررسی گردیده است. ایشان در فصل دوم به معانی لغوی کلمات حدیث پرداخته و مفهوم ضرر و ضرار را تشریح نمود.

۵-قواعد فقهیه، جلد اول، قاعده لا ضرر و لا ضرار، بخش اول، آیت الله سید محمد محسن حسینی طهرانی، انتشارات مکتب وحی.

این کتاب، در ۳۶ درس تدوین شده است. نویسنده در صفحه ۴۳ معتقد است که قاعده لا ضرر حکم مستقل عقل است و ملاک این حکم همان قبح ظلم است.

۶-کتاب «قاعده لا ضرر»، نویسنده: رضا حق‌پرست، انتشارات آرای سبز، چاپ اول، ۱۳۹۱.

نویسنده در این کتاب به طور مفصل دیدگاه‌های علمای بزرگی از قبیل شیخ انصاری، آخوند خراسانی، شیخ الشریعه اصفهانی، فاضل تونی و امام خمینی(ره) درباره مفاد حدیث لا ضرر بررسی کرده است.

۷-پایان‌نامه «نسبت‌سنجی قاعده فقهی لا ضرر با نظریه مقاومت اسلامی»، مقطع کارشناسی ارشد، سال دفاع: ۱۴۰۲، نویسنده: حسین آجورلو، استاد راهنما: علی قاسمی، استاد مشاور: محمدمهدی باباپورگل‌افشانی، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده الهیات و ادیان.

نویسنده مزبور بعد از بررسی مفاد قاعده لاضرر کوشید که به این دو سؤال پاسخ دهد که آیا این قاعده بر ادله وجوب مقاومت در برابر دشمنان حاکم است یا خیر؟ اگر حاکم است، ساز و کار تحلیل فقهی این حکومت چگونه است؟

۸-پایان‌نامه «بررسی ماهیت قاعده عسر و حرج و لا ضرر و تأثیر آن در سقط درمانی»، مقطع کارشناسی ارشد، تاریخ دفاع: ۱۳۹۸، نویسنده: سیده‌زهرا ضیایی قلاتی، استاد راهنما: محمدرضا حبیبی مهر، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت، دانشکده علوم انسانی.

نویسنده مزبور می‌نویسد: قاعده‌ی عسر و حرج، لا ضرر از قواعد ثانویه و حاکم بر قواعد اولیه(مانند ممنوعیت سقط) هستند. اگرچه وضع این قواعد به معنای سخت‌گیر نبودن شرع است، اما استفاده نادرست از آن‌ها برای هر زیان یا سختی کوچک و بزرگی می‌تواند آثاری از قبیل گسترش فحشا شود. به رغم تعیین تکلیف مواردی از سقط جنین در قانون سقط درمانی هنوز نظام حقوقی ایران در این زمینه جامع نبوده و نیاز به روشن شدن حکم پاره‌ای از موارد دیگر وجود دارد.

۹-پایان‌نامه «بررسی فقهی عدم تعلق ارث به فرزند پس از فوت پدر توسط جد با تکیه بر قاعده لا ضرر و لاضرار فی الاسلام»، مقطع کارشناسی ارشد، تاریخ دفاع: ۱۴۰۰، نویسنده: جلال ودادی کلانتر، استاد راهنما: اعظم امینی، دانشگاه پیام نور استان خراسان رضوی، مرکز پیام نور مشهد.

نویسنده مزبور کوشیده است تا مسئله خاصی از ارث را که با قاعده لاضرر مرتبط می‌شود. آن بحث هم عبارت است از «عدم تعلق ارث به نوه‌ها به دلیل مرگ زودتر پدر از جد پدری».

۱۰-پایان‌نامه «تطبیق قواعد لاحرج و لا ضرر در طلاق قضایی»، مقطع کارشناسی ارشد، تاریخ دفاع: ۱۳۹۹، نویسنده: سیده مریم سرکشیک‌زاده مقدس، استاد راهنما: رامین

پورسعید، استاد مشاور: مهدی خدایی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی.

نویسنده در تحقیقات خویش به این نتیجه رسیده است که داشتن اختیار طلاق به دست مرد مانع از درخواست طلاق به وسیله زن نیست، اما با توجه به ادله فقهی لاحرج و لاضرر، مواردی وجود دارد که زن می‌تواند از محکمه درخواست طلاق نماید و دادگاه نیز با احراز شرایط و علی رغم میل شوهر، زن را طلاق خواهد داد.

۱۱-پایان‌نامه «قاعده لا ضرر و لا ضرار و کاربردهای عملی آن در قراردادها در قانون مدنی»، مقطع کارشناسی ارشد، تاریخ دفاع: ۱۴۰۱، نویسنده: احمدتقی صالح بهیه، استاد راهنما: محمدمهدی حمیدی، دانشگاه ادیان و مذاهب، دانشکده حقوق.

نویسنده مزبور کوشیده است تا در قانون مدنی مصادیق قاعده فقهی لا ضرر را بیابد که از جمله آن در صورت بروز حوادث، بلایای طبیعی، جنگ، خدای ناکرده چه کسی مسئول بازسازی یا مرمت است.

۱۲-پایان‌نامه «کاربرد قاعده لاضرر در امور عدمی و تاثیر آن بر حقوق ایران»، نویسنده: مهدی عباسی حصوری، تاریخ دفاع: ۱۳۹۱، مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، رشته حقوق خصوصی، استاد راهنما: محمدعلی انصاری‌پور، استاد مشاور: محمود کاظمی.

نویسنده مزبور پس از تعریف امور عدمی می‌نویسد که شمول قاعده لاضرر نسبت به احکام عدمی مبنای برخی از تأسیسات حقوقی همانند بیمه عدم النفع و توجیه تفاسیر متفاوت دکترین حقوقی و احکام وجودی خلاف اصل است.

۱۳-مقاله «احادیث و مصادیر: لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام»، نویسنده: محمدصادق النجمی، مجله الهادی، صفر ۱۳۹۶، سال چهارم، شماره ۵.

نویسنده این مقاله مصادر حدیث لا ضرر را در منابع مختلف شیعه و سنی از جمله کافی، مسند ابن حنبل، سنن ابن ماجه و... یافته است.

۱۴-مقاله «بررسی قاعده لا ضرر و لا حرج در طلاق به درخواست زوجه»، نویسنده: فرحناز افضلی قادی، مجله مطالعات راهبردی زنان، زمستان ۱۳۷۹، شماره ۱۰.

نویسنده معتقد است که به موجب قانون ترک عمدی همسر توسط زوج حداقل به مدت شش ماه بدون عذر موجه، اعتیاد مضر به یکی از انواع مواد مخدر، استنکاف از پرداخت نفقه مصادیق عسر و حرج محسوب می‌شود و ازاین رو، حق طلاق دارد. اما از دیگر سو، اگر دادگاه احراز کند که سبب اصلی اختلاف بین زن و شوهر، بدسلوکی زن بوده است و رفتار ناشایست او موجب تندخویی شوهر می‌شد، می‌تواند این واقعیت را در ارزیابی موجه بودن دعوا مؤثر بداند و زن را محکوم سازد.

۱۵-مقاله «قاعد لا ضرر در تعارض با انحصاری بودن حق طلاق زوج»، نویسنده: پروین اکبرینه، مجله کانون وکلای دادگستری، بهار و تابستان ۱۳۹۱، سال هشتم، شماره ۲۵ و ۲۶.

نویسنده معتقد است که هرچند که وفق موازین قانونی و شرعی حق طلاق از حقوق قانونی شوهر است، ولی از آیات قرآنی استنباط می‌شود که شوهر در ارتباط با همسر خود باید یکی از دو روش را در پیش گیرد یا حقوق او را به طور کامل ادا کند(تسریح به احسان) و از آیه شریفه «و لاتمسکوهن ضرارا لتعتدوا» استنباط می‌شود که نگهداری همسر به گونه‌ای که باعث ضرر و زیان زوجه شود، مشروع نیست خواه این ضرر ناشی از تقصیر اختیاری شوهر باشد، از قبیل ترک انفاق، عدم حسن معاشرت و یا ورود ضرر غیراختیاری باشد، مانند عدم قدرت بر انفاق.

۱۶-مقاله «بازپژوهی در مفهوم ضرر و ضرار و مفاد قاعده لا ضرر و لا ضرار»، نویسنده: هادی شعبانی، مجله فقه اهل بیت، بهار و تابستان ۱۳۹۴، شماره ۸۱ و ۸۲.

نویسنده پس از فحص بدین نتیجه دست یافته است که ضرار به معنای سوء استفاده از حق و ضرر نیز حاصل مصدر و به معنای زیان است.

۱۷-مقاله «لا ضرر به مثابه نظریه در ساختار نظام فقهی و حقوقی»، نویسنده: محمود حکمت‌نیا، مجله مطالعات راهبردی زنان، بهار ۱۳۹۰، شماره ۵۱.

نویسنده حاضر معتقد است که لاضرر یکی از قواعد مهم حاکم بر نظام حقوق خانواده در اسلام است. درباره روایات لاضرر و چگونگی استفاده از آن در استنباط احکام شرعی در نظام حقوقی اسلام به طور کلی و در نظام حقوق خانواده به طور خاص فقیهان دیدگاه‌های گوناگونی را ابراز کرده‌اند.

مستندات قاعده

قرآن

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که مستقیما بر نهی از اضرار تاکید دارد که به ذکر چند نمونه از آن مبادرت می‌گردد.

در آیه ۲۳۳ سوره بقره چنین آمده است :«لا تضار والده بولدها ولا مولود له بولده» به این معنی که پدر و مادر نباید به فرزند خود و خود زیان برسانند یا در صدد زیان رساندن برآیند و یا به پدر و مادر نباید به سبب فرزند زیان رسانیده شود.

در آیه ۲۳۱ سوره بقره می‌فرماید: «و لاتمسکوهن ضرارا لتعتدوا» در این آیه از اینکه مردان برای ضرر زدن و تجاوز به حقوق زنان آنان را نگهداری کنند و از طلاق آنها خودداری کنند صراحتا نهی شده است.

احادیث و روایات

فقها در بحث از قاعده لاضرر اغلب به روایاتی که در این باره وجود دارد استناد کرده‌اند و به ندرت به آیات قرآنی اشاره کرده‌اند.

روایات مورد استناد در این باره روایات متعددی هستند که از طرق مختلف نقل شده و در همه آنها عبارت «لاضرر و لاضرار» ذکر شده است معروف‌ترین این روایات روایتی است که زراره و ابو عبیده حذاء با اندک اختلاف نقل کرده‌اند.[۱]

خلاصه موضوع روایات مذکور در کتب حدیث شیعه آن است که شخصی سمره بن جندب درخت خرمایی در خانه یکی از اهالی مدینه داشت که راه رسیدن به آن از منزل صاحب خانه می‌گذشت صاحب خانه نزد پیامبر اکرم(ص) شکایت برد. پیامبر صاحب درخت را احضار و از وی خواست که هر وقت قصد سرکشی به درخت خود را دارد از صاحب منزل اجازه بگیرد سمره امتناع کرد پیامبر به صاحب خانه فرمود برو درخت را بکن و مقابل صاحبش بینداز تا هر جا می‌خواهد آن را بکارد و بعد فرمود: «لاضرر و لاضرار فی الإسلام» و یا «لاضرر و لاضرار علی مؤمن».

اجماع

این قاعده از چنان شهرت فقهی برخوردار است که در حد اجماع رسیده و همه آن را قبول دارند.[۲]

معانی قاعده لاضرر

متن قاعده چنین است: لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. اکنون به توضیح یکایک واژگان به کار رفته در آن می‌پردازیم.

۱حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۱۶، ج ۲۵، ص۴۰۰.

۲ بجنوردی، قواعد فقهیه، ج۱، ص۱۲۵.

معنای لا

لا به معنای نفی جنس است و چون بر سر اسم نکره «ضرر» و «ضرار» آمده مفید عموم است یعنی هیچ زیانی وجود ندارد، ولی برخی از فقها آن را «ناهیه» گرفته‌اند.[۱]

معنای ضرر

در مورد «ضرر»، اهل لغت معانی مختلفی ذکر کرده‌اند که در ادامه به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

۱ـ صحاح ضرر را خلاف نفع می‌داند. ۲- صاحب قاموس علاوه بر آن، معنای سوء حال را هم آورده است.۳ـ نهایه ابن اثیر و مجمع البحرین ضرر را نقص در حق دانسته‌اند. ۴-مصباح المنیر ضرر را به معنای عمل ناپسند نسبت به یک شخص یا نقص در اعیان می گیرد. ۵- در مفردات راغب اصفهانی ضرر به سوء حال معنا شده، اعم از سوء حال نفس به خاطر قلت علم و فضل یا سوء حال بدن به خاطر فقدان عضوی از اعضا و یا به خاطر قلت مال و آبرو.

معنای ضرار

کلمه «ضرار» نیز دارای معانی مختلفی است. ضرار بر وزن فعال مصدر باب مفاعله است. باب مفاعله دلالت بر اعمال طرفینی می کند. پس ضرار که مصدر باب مفاعله است مبین امکان ورود ضرر بر دو جانب است، بر خلاف «ضرر» که همیشه از یک طرف علیه طرف دیگر وارد می شود. با توجه به قید طرفینی بودن، برای ضرار معانی مختلفی پیشنهاد شده است: معنای اول ضرار، مجازات بر ضرری است که از جانب دیگری به انسان می‌رسد و معنای دوم، ضرر رساندن متقابل دو نفر است به یکدیگر. قول سوم این است که ضرر در

---

۱ از جمله فقهایی که معنی لا را نافیه میدانند، شیخ انصاری و از جمله فقهایی که معنی لا را ناهیه می‌دانند حضرت امام خمینی(ره) هستند که به زودی بیان خواهیم کرد.

مواردی است که شخصی به دیگری ضرر می رساند تـا خـودش منتفـع گـردد و ضـرار در موردی است که با ضرر رسانیدن به دیگری، نفعی عاید شخص نشود. بنـا بـر قـول چهـارم ضرر و ضرار دارای معنای واحد هستند. این چهار معنا در نهایه ابن اثیر هم دیده مـی‌شـود. صاحب قاموس، معنای پنجمی برای ضرار آورده و آن را معادل ضیق گرفته است. در معنای ششم، ضرار به معنای اضرار عمدی و ضرر مشتمل بر اضرار عمدی و غیر عمـدی اسـت و چنانچه در مقابل هم قرار گیرند، ضرر رساندن غیر ارادی است و ضـرار، زیـان زدن ارادی. مرحوم محقق نائینی ظاهرا این معنا را پذیرفته است.[1]

گستره قاعده

برای فهم درست گستره و دایره شمولی این قاعده ما ابتدائا باید نظرات فقها در این خصوص را بیان کنیم، با بیان نظرات، دایره شمولی قاعده از دیدگاه هر یک مشخص میشود آنگاه مـا به کمک نظرات به گستره قاعده می‌رسیم.

نظریه شیخ انصاری

نظریه اول نظریه نفی است و به شیخ انصاری منتسب است که بر اسـاس آن، هـر حکـم ضرری حتی اگر به ظاهر از احکام شرعی باشد شرعیت ندارد و منتفـی اسـت؛ مـثلاً اگـر معامله‌ای غبنی باشد، چون لزوم آن باعث ضرر بر مغبون است، این لـزوم شـرعی نیسـت و منتفی میشود؛ بنابراین معامله غبنیه جایز و قابل فسخ می‌شود. همچنین وقتی توقف گـرفتن حق، بر ترافع به حکام جور متوقف باشد و عدم ترافع باعث ضـرر بـر ذی حـق باشـد، حرمت ترافع به حکام جور، به رغم اینکه مشروع و حکمی قرآنی است،[2]منتفی مـی‌شـود و حرمت آن دیگر شـرعیت نـدارد.

---

۱ بحوث الفقیه، ص۱۷۶؛ منیه الطالب، ج۲، ص۱۹۹.

۲ نساء: ۶۰ـ ۶۵

به عنوان مثال، یک زن می‌تواند به این دلیل که بچه‌دار شدن باعث ضـرر به جسم شغلی او می‌شود از آن امتناع کند یا برای جلوگیری از ضرر مالی بر خود یـا جامعه، اسـقاط جنـین کند.

بررسی نظریه شیخ انصاری

قاعده لاضـرر بر اسـاس ایـن استنباط بـالاترین کارآمـدی را می‌یابد؛ زیرا این قاعده را در حد یک قاعده اصولی و معیاری برای نفی همه احکـام ضرری مطرح می‌سـازد و آن را بـر همه احکام دیگر حاکم مـی‌کنـد. بر اسـاس ایـن دیدگاه در تعارض لاضرر با احکام اولیـه حتی اگر حکم ضرری قـوی‌تـرین دلیـل را داشته باشد، قابل عمـل نیسـت؛ زیـرا قاعـــده لاضـرر بـر آن حـاکم اسـت و بـا وجـود ضرری بودن، منتفی است؛ بنابراین قاعده لاضرر اجرا شده، جلو اجرای ادله آن حکم را می‌گیرد.[1]

از مهم‌ترین اشکالاتی که به این نظریه گرفته شده است اینکه نظریه مبتنی بـــر ایـــن پـیش فرض است که در حدیث نبوی پس از جمله «لاضرر و لاضرار»، قید «فی الاسلام» نیز ذکر شده باشد، حال آنکه در معتبرترین طرق روایت حدیث مذکور، این قید وجـود ندارد و فقط در یک روایت مرسل از صدوق این قید مطرح شده است[2] و روایت مرسل حجیتی ندارد.[3]

از جمله اشکالات این‌ست که این نظریه می‌تواند همـه احکام دینی را به تعطیلـی کشـاند و باعث تولد فقه جدیدی شود.

---

۱ شیخ انصاری، فرائد اصول، ج۲، ص ۵۳۴.

۲ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۳ ، ص۵۹؛ ابن اثیر، ۱۳۱۱ ج ۳ ، ص ۸.

۳ عاملی، درایه، ص ۴۸.

نظریه آخوند خراسانی

برای رفع مشکلات نظری و مبنایی نظری شیخ انصاری که پیشتر بدان اشاره شد و گریـز از انتقادهای وارده مرحوم آخوند، با اصلاحات در ایـن نظـر آن را بـه گونـه دیگـری مطـرح می‌سازند و می‌فرمایند: «این قاعده به معنای نفی حکم نیست، بلکه نفی حکـم اسـت بـه لسان نفی موضوع.»[۱]

در این قاعده حکـم ضـرری و موضوع ضرری نفی شده است؛ ولی مقصود، نفـی حکـم آن موضوع ضـرری اسـت؛ بـه عنوان مثال، در جمله «وضو واجب است»، «وضـو» موضـوع حکم و « واجب است» حکم آن است و در صورتی که وضو که موضوع حکم است ضرری باشد حکـم آن(وجوب) برداشته می‌شود؛ ولـی در جملـه «معاملـه غبنیـه لازم اسـت»، «معاملـه غبنیـه» موضوع است و «لازم است» حکم آن است.

در این مثال، «معامله غبنیه» موضوع اسـت و ضرری نیست، بلکه ضرر در صـورتی اسـت که این معامله، لازم و غیر قابل فسخ باشد؛ پس ضرر در حکم است(لزوم) و براسـاس نظـر مرحوم آخوند، در این مثـال وماننـد آن که موضوع، ضرری نیست، قاعده لاضرر برای نفی حکم، کاربردی ندارد، ولی بر اساس نظریه شیخ در این مورد قاعده لاضرر کاربرد دارد.

بررسی نظریه آخوند

گرچه بر اساس نظر مرحوم آخوند، بعضی از اشکال های وارد شده بـر نظـر شـیخ، قابـل طـرح نیست، اما بـه نظـر مـی‌رسـد بازگشت این نظریه همان نظریه شیخ است[۲] و در عمل، تفاوت چندانی ندارند؛ زیرا تفکیک موارد میان موضوع ضـرری و حکـم ضـرری بسـیار دشوار است و تقریبا میتوان گفت هر گاه موضوع ضـرری باشـد، حکـم ضـرری اسـت؛ همچنان حکم ضرری باشد و اگر بنا باشد حکـمِ موضوع ضـرری قابـل نفـی باشـد، بـه

---

۱ آخوند خراسانی، حاشیه بر مکاسب، ص۲۶۷.

۲ مکارم شیرازی، قواعد فقهیه، ج۱، ص ۵۶.

طریق اولی، حکمی که خود ضرری باشد نیز قابل نفی است؛ بنـابراین فـرق آشکاری میان آنها متصور نیست.

نظریه فاضل تونی

نظریه نفی به وسیله مرحوم فاضل تونی به شکل دیگری مطرح شـده اسـت و آن اینکـه مقصود از لاضرر، نه نفی حکم ضرری است و نه نفی حکـم موضـوعِ ضـرری، بلکـه نفـی ضرری است که جبـران آن نشـده باشـد. [1]

یعنـی بر اساس دیدگاه ایشان در احکام اسلام، هیچ حکم ضرری وجود ندارد یا اگـر دارد، جبران آن نیز پیش‌بینی شده اسـت و از جهـات دیگـری آن ضـرر بـرای مکلفـان جبـران شده است و به این اعتبار که عرفاً ضرر جبران شده ضرر به حساب نمی‌آید در حدیث گفته شده است که در اسلام ضرر نداریم ؛ نه بـه ایـن اعتبـار کـه حقیقتا هـیچ ضـرری در دیـن اتفاق نمی‌افتد.

بررسی نظریه فاضل تونی

براساس نظر فاضل تونی، مفاد قاعده لاضرر در حد یک حکم ایجابی است، نه سلبی و تنها ثمره‌اش وجوب جبران هر خسارتی است که به وسیله کسی بر دیگری وارد شده است. [2]

براساس نظر فاضل تونی، این قاعد نمی‌تواند حکمی از احکام شرعی را نفـی کنـد؛ زیـرا خدا خودش می‌داند که نباید ضرر بزند و اگر هـم حکمـی از احکـام او از جهتـی ضـرری باشد، از جهات دیگر، منفعت یا مصلحت دارد بنـابراین بـر اسـاس ایـن نظریـه، قاعـده لاضرر فقط در روابط میان مردم و به منظور اثبات ضمان اضرار، کاربرد می‌یابد.

---

۱ فاضل تونی، الوفایه، ص ۱۹۳.

۲ بجنوردی، قواعد فقهیه، ج۱، ص۱۸۲.

این دیدگاه کارآمدی قاعده را کاهش میدهد و در حد قاعده ضمان پایین مـی‌آورد علاوه بر این، در همین حد اندک از کارآمدی نیز مورد اقبال فقها قرار نگرفته، به بـاد انتقـاد گرفتـه شده است.

نظریه نفی مشروعیت مطلق ضرر

در بعضی از آثار، به تبع آثار بزرگان دیگر، نظریه نفی مشروعیت مطلـق ضـرر مطـرح و ادعا شده است که این نظر از نظرهای دیگر کامل‌تر است و اشکال‌های نظرهـای دیگـر را ندارد.[۱]

این مؤلـف گویی مـی‌خواهـد قاعـده لاضرر را به گونه‌ای تفسیر کند که به ضررهایی که از ناحیه اسلام و حکم شرعی وارد می‌شود، محدود نباشد، بلکه به معنـای نفـی مطلـق ضـرر باشـد؛ اعـم از اسـلام و احکـام شرعی یا از ناحیه اعمال و عملکرد مردم به یکدیگر.

این دیدگاه ممکن است برای پیشگیری از اشکال‌هایی که به دلیـل نقلـی نظـر شـیخ وارد بود و مبتنی بر پیش‌فرض اثبات نشده وجود قید «فی الاسلام» در روایت بود، مفیـد باشـد؛ ولی شاید مؤلف محترم غفلت کرده‌اند که این نظر، همان نظر شیخ انصاری اسـت و تفـاوت چندانی با آن ندارد، زیرا وقتـی مرحـوم شیخ، حکـم شـرعی و قرآنی را در صورت ضرری بودن منتفـی مـی‌داننـد، اعـم از حکـم تکلیفـی و وضـعی خواهـد بـود.[۲]و بـه طریـق اول ضررهای مردم بـه یکدیگر را نیـز شـامل می‌شود و اَعمال مردم هرچه باشد، دارای یکی از احکام خمسه تکلیفی است و اگر بـه دلیل ضرری بودن، حرام و ممنوع اعلام شوند، به منزله لغو حکمی از احکام شرع است و با نظریه شیخ، برای رفع جـواز آن عمـل کارآمـدی دارد؛ همچنان که این نظر دارد.

---

۱ محقق داماد، قواعد فقهیه، ص ۱۵۰

۲ شیخ انصاری، فرائدالاصول، ج۲، ص۵۳۴

اگر این نظر همان نظر شیح انصاری باشد، پس انتقادهای وارد بر آن نظر، بر این نیز وارد خواهد بود و میزان کارآمدی و کاربرد آن نیز از نظر شیخ انصاری تبعیت خواهد کرد.

آیت الله مکارم شیرازی

مفاد قاعده لاضرر، نفی مشروع اَعمالی است که باعث ضرر مردم بر یکدیگر می‌شود؛ بنابراین نه تنها عمل ضرری و اضرار به غیر جایز نیست، بلکه هر قانون و حکمی که باعث ضرر مردم بر مردم شود، اعتبار حقوقی و شرعی ندارد. [1]

این دیدگاه به نوعی نظریه نفی را پذیرفته است، با این تفاوت که به نفی احکام شرعی به دلیل قاعده لاضرر اعتقاد ندارند؛ ولی آثار حقوقی و شرعی اَعمال ضرری مردم به یکدیگر را به استناد این قاعده منتفی می‌دانند. بر اساس این دیدگاه اگر ضرر، مستند به کم شرعی و از جانب خدا باشد، نمی‌تواند منتفی باشد و به قاعده لاضرر برای نفی آن نمیتوان استناد کرد و ضرر موجود در احکام شرعی به دلیل آنکه از جهت یا جهاتی دیگر برای بشر دارای منفعت‌اند، مطابق مصلحت بشرند و نمی‌توان آنها را ضرری نامید؛ بنابراین تخصصاً از مدلول قاعده لاضرر خارج‌اند؛ ولی ضررهای مردم به یکدیگر چون نمی‌تواند مستند به مصالح خفیه یا مبتنی بر علم لایزال الهی باشد، مصداق ضرر و قابل نفی و منع با قاعده لاضررند.

بررسی نظریه آیت الله مکارم شیرازی

بر اساس این دیدگاه، این قاعده در حد یک حکم کلی است که هرگونه اضرار را ممنوع و غیرمجاز می‌داند و همچنین آثار حقوقی اَعمال ضرری را غیرمعتبر می‌شناسد؛ بنابراین برای نفی احکام خدا و ضرری از جانب حکم خدا بر مکلف وارد می‌شود کاربردی ندارد و فقط به نفی اَعمال ضرری مردم بر یکدیگر منحصر است. در این گونه احکام ضرری ـ مانند

---

۱ مکارم شیرازی، قواعد فقهیه، ج۱، ص ۵۹.

روزه، حج و وضوی ضرر- باید به قواعد دیگر چـــون لاحـــرج وماننـد آن اسـتناد کـرد.[۱] همچنین مطابق این دیدگاه، چون قاعده لاضرر به نفی ضرر مردم بر یکـدیگر تفسـیر شـده است، یا این قاعده بر تحریم اضرار به خود نیز دلالت ندارد.

شریعت‌اصفهانی

در مقابل طرفداران نفی که پیشتر بـه دیـدگاه آنهـا اشـاره شـد، گـروه دیگـری ماننـد شریعت اصفهانی و میرفتاح مراغی نیز وجود دارند که مفاد قاعده لاضرر را نهی می‌داننـد و خودداری می‌کنند از اینکه بتوان از این قاعده، یک جمله خبریه و معنای نفـی وجـود ضرر فهمیـد و آن قاعده را به صورت جملـه‌ای ناهیـه و فعـل نهی معنـا مـی‌کننـد و می‌گوینـد: گرچه بـه ظـاهر لاء نفـی جـنس آمـده اسـت؛ ولـی معنـای آن نهـی اسـت. [۲]

بررسی نظریه شریعت‌اصفهانی

بر اساس این نظر، قاعده لاضرر در حد یک حکم فرع است و فقط حرمت اضـرار را ثابـت می‌کند و طبیعی است این قاعده به عنوان یک حکم فرعی، در عرض احکـام فرعـی دیگـر قرار می‌گیرد و در صورت تعارض بر آنها حاکم نمی‌شود، بلکه باید با استفاده از ادله تعـادل و تراجیح قضاوت کرد؛ مثلاً اگر به حکمی برخوردیم که ضرری بود، باید دید ادله آن حکم قویتر، آشکارتر و مؤکدترند یا ادلـه لاضـرر و در صورت ترجیح ادله حکم ضرری، قاعـده لاضرر قابل اجرا نیست و حکم ضرری، به قوت خود باقی می‌ماند؛ به عنـوان مثـال، وقتـی حکم شرعی وجود دارد کـه تصـرف در ملـک غیـر، بدون اذن او ممنوع و حرام است؛ ولی عدم تصرف در ملک، باعث ضرر بر فرد دیگر یا جامعه می‌شود- همچنانکه درباره توسـعه شهری و مانند آن مطرح می‌شـود - در اینجا حرمت تصرف در ملک غیـر، حکـم شـرعی است؛ اما ضرری است و براساس ایـن نظـر، چون مدلول قاعده لاضرر، نفی احکام ضـرری

---

۱ مکارم شیرازی، قواعد فقهیه، ج۱، ص ۵۹.

۲ شریعت اصفهانی، قاعده لا ضرر، ص۴۴؛ میرفتاح مراغی، العناوین، ص۱۹۸.

نیست، نمیتوان به استناد قاعـده لاضـرر این حکم ضرری را لغـو کـرد و حکـم بـه جـواز تصرف در ملک غیـر داد و در ایـن‌گونـه موارد باید از ادله دیگر (در صورت وجود) کمک گرفـت. همچنین در مـواردی ماننـد تکثر اولاد اسقاط جنین که شرعا نمی‌توان بـه اسـتناد لاضرر، اسـتحباب ایـن حکم را لغو کرد و به جای آن، حکم حرمـت را را نشـاند. در ایـن گونه موارد باید به ادله رجوع کرد و اگر ادله لاضرر، قوی‌تر از ادله حکم تکلیفـی موجـــود بـود، آن را تـرجیح داد و در صورتی که ادله حکم تکلیفی قـوی‌تـر بـود، لاضـرر را کنـار گذاشت.

پیداست کارآمدی این نظریه در مقایسه با نظر نفی، بسیار پایین و در حد یک امر مسلّم است که عقل در کشف آن مستقل است و دلیل شرعی در این باره جز ارشاد چیزی نیست و اگـر چنین باشد در اثبات یا نفی ادله آن نیز دیگر نیازی به بحث مبسوط نیست.

حضرت امام خمینی(ره)

حضرت امام خمینی(ره) قاعده لاضرر را یک حکم اصولی و حاکم بر همه احکام یـا حتـی یک حکم فرعی و در عرض احکام دیگـر نمـی‌داننـد، بلکـه آن را یـک حکـم سـلطانی و حکـومتی میدانند که فقط در مقام سـلطنت و حکومـت و اجـــرای احکـــام و در صـورت تزاحم حقوق در عمل قابل اجراست. [1]

این نظریه، قاعده لاضرر را به عنوان یک حکم فرعی تکلیفی و برای نهی از اضرار و حرمت آن یا به عنوان قاعده‌ای فقهی و مبنایی برای لغو هرگونه حکم ضرری مطرح نمی‌کند، بلکـه به عنوان یک قاعده اجرایی مطرح مـی‌کنـد که کارآمـدی آن بـه مرحلـه اجرای احکـام و آن هم با تشخیص حاکم و مجری منحصـر اسـت؛ بنـابراین در حیطـه قانونگذاری تشریع و صدور فتوای فقهی کارآیی ندارد و براساس آن نمی‌تـوان فرضـاً بـرای جلـوگیری از ضـرر

---

۱ امام خمینی ره، الرسائل، ص ۵۰.

حکم شرعی، لزوم را در معامله غبنیه به جواز یا در مسئله تکثر اولاد یا اسقاط حکم استحباب را به حرمت تبدیل کرد، بلکه حکم شرعی به قوت خود باقی است و فقط در موارد خاص و در جایی که حاکم تشخیص دهد و ضرری را در اجرای حکم ببیند، می‌تواند از اجرای آن جلوگیری کند؛ ولی فقیه و قانونگذار، نمی‌توانند در حکم شرعی دست برده، آن را تغییر دهند.

همچنین از آنجا که این نظریه با نظریه نهی نیز متفاوت است، بر اساس آن حتی نمی‌توان به استناد قاعده لاضرر حکم به حرمت چیزی که مضر است صادر کرد؛ ولی در صورتی که در موارد خاص، عملی از اَعمال مردم باعث ضرر و زیانی به فرد دیگر یا جامعه باشد، با تشخیص حاکم می‌توان از انجام آن عمل جلوگیری کرد؛ مثلاً اگر مصرف سیگار، مضر تشخیص داده شود یا اعتیاد به مواد مخدر، مضر به حال فرد تشخیص داده شود، نمی‌توان با استناد به قاعده لاضرر، حکم به حرمت آنها صادر کرد و باید برای اثبات حرمت این گونه اَعمال، به ادله دیگر(در صورت وجود) مراجعه کرد و در صورت عدم وجود چنین ادله‌ای، بر اساس اصل برائت حکم به حلیت و اباحه صادر کرد.

بررسی نظریه حضرت امام خمینی(ره)

میزان کارآمدی این نظر همچنان که کاملاً آشکار است، نسبت به دیگر نظرها کمترین میزان است؛ زیرا جواز کاربرد این قاعده را در مرحله افتا و نیز در مرحله قانونگذاری انکار می‌کنند و فقط به عنوان یک نهی سلطانی و در حیطه اختیارات سلطان، تفسیر می‌کنند.

بر این اساس جز بر قاعده تسلیط بر هیچ دلیلی از ادله احکام، حکومت ندارد و نمی‌توان برای نفی حکم در احکام ضرری چون وضو و روزه ضرر از آن استفاده کرد.[۱]

---

۱ . امام خمینی(ره)، الرسائل، ص۶۳۱ .

نتیجه‌گیری

نظرها در مفاد و معنای قاعده لاضرر از تنوع زیادی برخوردار است و بعضی از آنها با بعضی دیگر قابل جمع نیست و زمانی که جمع میان آنها میسر نباشد باید به انتخاب یکی از آنها متکی شد.

آنچه که در در بحث احکام شرعی وجود دارد این است که هر مجتهد طبق نظریه مورد قبول خود حکم شرعی می‌دهد و بر مکلفینش اجرای آن مکفی است.

در خصوص حقوق مدنی نمی‌توان این اختلاف نظرات را قبول کرد، بلکه قانون باید بر مبانی واحد باشد، در این باره بر مجلس قانونگذاری است که طبق نظری که از نظرش بر دیگر نظرات ارجحیت دارد را قبول کند و طبق آن قانون وضع کند.

منابع

۱ـ قرآن کریم

۲–ابوالحسن محمدی، قواعد فقه، انتشار ۱۸، پاییز ۱۴۰۲.

۳– آخوند خراسانی، کفایةالاصول؛ قم، مؤسسة آل‌البیت لاحیاءالتراث، ۱۴۰۹ق.

۴– آخوند خراسانی، محمدکاظم؛ حاشیه بر مکاسب؛ تهران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.

۵– خمینی، سیدروح‌الله؛ الرسائل؛ قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۵ق.

۶– شیخ انصاری، فرائدالاصول (رسائل)؛ تحقیق و مقدمه عبدالله نورانی؛ ج ۲ قم : مؤسسة النشرالاسلامی،

۷– شیخ انصاری، مکاسب، انتشارات آرمان برتر، ۱۳۸۲.

۸– محقق داماد، قواعد فقه، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۲.

۹– مکارم شیرازی، ناصر؛ القواعدالفقهیة، قم، انتشارات مدرسه امیرالمؤمنین، ۱۴۱۱ق.

۱۰– نائینی، محمدحسین؛ منیةالطالب فی حاشیةالمکاسب؛ تقریر موسی نجفی خوانساری؛ تهران: مطبعة حیدریة، ۱۳۷۳ق.

۱۱– یعقوب کلینی، اصول کافی، دار الثقلین، ۱۳۹۳.

دوفصل‌نامه صعود
شماره پیاپی ۳، بهار ۱۴۰۳

نقش عنصر عشق در ادعیه ائمه اطهار(علیهم‌السلام)

نویسنده: امیر غفاری[۱]

چکیده

امروزه که عده زیادی از مردم گرفتار ناراحتی‌های روحی و روانی هستند و آمار جرم و جنایت در دنیا بیداد می‌کند بیش از هر زمان نیاز به دعا و نیایش احساس می‌شود. مغز ادعیه، توجه به عشق باری تعالی است. وقتی انسان عاشق او باشد، به درگاهش می‌نالد. وقتی انسان عاشق او باشد، طبعا انتظار لطف او را دارد؛ اساسا لطف، لطف می‌آورد. یکی از معارف در مناجات اهل بیت(ع) آن است که انسان را به معاشقه با او می‌کشاند تا جایی که مواخذه خدای متعال را با محبت او جبران می‌کند. انسان عاشق فکر، ذکر، کار، تلاش، عزم و اراده‌اش رسیدن به محبوب خویش است. ائمه اطهار(ع) در روایات خویش عشق حقیقی یعنی عشق به خدای تعالی را ستوده‌اند و عشق‌های مجازی به غیر خدا را مذمت کرده‌اند. وقتی انسان عاشق می‌شود، هر لحظه در انتظار معشوق می‌ماند و حتی گاهی صبرش تمام می‌شود. همین مطلب در ادعیه معصومان موج می‌زند. وقتی موجودی ارزشمندتر از او نیست و انسان می‌داند که همه خوبی‌های او را نیز نشناخته است، چرا از خداوند نخواهد که عشقش را فزون‌تر کند؟!

کلیدواژگان

عشق؛ محبت، مناجات شعبانیه، دعای عرفه، دعای ابوحمزه ثمالی

---

۱. طلبه پایه چهارم مدرسه علمیه امام صادق(علیه السلام) کوتنا قائمشهر

مقدمه

محبت و دوست داشتن، به معنای کشش انسان وارسته به زیبایی و جمال محبوب است[۱] که از مختصات روحی آدم‌های رشدیافته شمرده می‌شود.

دعا وسیله‌ای است که انسان می‌تواند توسط آن با خالق هستی راز و نیاز کند و خواسته‌های خویش را با او در میان بگذارد. همچنین یکی از راه‌های تقرب بـه مقـام ربـوبی دعاسـت. خدای سبحان به وسیله دعا به بندگانش عنایت می‌کند.

قُلْ ما یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لا دُعاؤُکُمْ فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزاماً.[۲]

بگو اگر دعای شما نباشد پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند.

طریقه راز و نیاز با خالق بی‌همتا را انبیای الهی به‌ویژه پیامبر اعظم(ص) و ائمه معصوم(ع) به ما آموخته‌اند. این انسان‌های برگزیده با شناخت کاملی کـه از خـدای متعـال داشـته‌انـد راه چگونه سخن گفتن با خالق را به ما یاد داده‌اند. این شیوه که در قالب ادعیه و مناجات به ما رسیده است شامل عالی‌ترین مضامین و بالاترین معارف است که هنگـام قرائـت بـا روح و قلب گره خورده و انسان را عرشی می‌کند عارف سالک امام خمینی(ره) می‌فرماید:

ادعیه ائمه هدی همان مسائلی را که کتاب خدا دارد، دعاهای آنها دارد با یک زبان دیگـر. قـرآن یک زبان دارد یک نحو صحبت می‌کند و همه مطالب را دارد منتهی بسیارش در رمز است که مـا نمی‌توانیم بفهمیم و ادعیه ائمه یک وضع دیگر دارد. به تعبیر شیخ عارف و استاد ما ادعیه، کتـاب صاعد است؛ قرآن کتاب نازل که از آنجا نزول کرده است و ادعیه ائمه کتاب صاعد اسـت. همـان قرآن است. رو به بالا می‌رود کسی بخواهد بفهمد که مقامات ائمه چیست باید رجوع کند به آثـار

---

۱ . همدانی، میرسیدعلی، ۱۳۷۳ ؛ شرح مرادات حافظ، تحقیق: ایرج گلسرخی، به انضمام نسخه اصلی به خـط محمـد گل‌اندام، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ص ۳۵.

۲ . فرقان: ۷۷

آنها، آثار آنها ادعیه آنهاست. مهمش ادعیه آنهاست و خطابه‌هایی که مـی‌خواننـد مثـل مناجـات شعبانیه مثل نهج البلاغه، مثل دعای یوم العرفه و اینهایی که انسان نمی‌داند کـه چـه بایـد بگویـد درباره آنها.

امروزه که عده زیادی از مردم گرفتار ناراحتی‌های روحی و روانی هسـتند و آمـار جـرم و جنایت در دنیا بیداد می‌کند، بیش از هر زمان نیاز به دعا و نیایش احساس می‌شود.

راز و نیاز که باعث آرامش روح و زدودن زنگار گناه از قلب اسـت؛ اراده مضـاعف در راه بندگی و شادابی خاص در مسیر اطاعت خدا به انسان هدیه می‌کند. لذا بهترین راه رهایی از ظلمت‌های درونی و رفع مشکلات روحی، دعا و مناجات است.

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می‌فرماید:

الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَـنْ صَـدْرٍ نَقِـيٍّ وَ قَلْـبٍ تَقِـيٍّ وَ فِـي الْمُنَاجَاةِ سَبَبُ النَّجَاةِ وَ بِالْإِخْلَاصِ يَكُونُ الْخَلَاصُ فَإِذَا اشْتَدَّ الْفَزَعُ فَإِلَى اللَّهِ الْمَفْزَعُ.[1]
دنیا کلیدهای نجات و کامیابی و گنجینه‌های رستگاری است. بهترین دعا آن اسـت کـه از سـینه پاک و قلبی دارای تقوا صادر شود. مناجات نجات است و اخلاص موجب خلاصی پس آنگاه که سختی‌ها شدت یافت باید به سوی خدا فزع و زاری نمود.

از این رو، بهترین دارو برای دل شکسته و روح خسته انسان وامانـده، مناجـات بـا قاضـی الحاجات است؛ وقتی عاشق با معبود خودش خلوت می‌کند بهترین رحمـت‌هـا و زیبـاترین لذتها نصیبش می‌شود؛ در آن حالات نورانی بارقه‌های امید و یقین در اعمـاق قلـب انسـان جای می‌گیرد.

در این بین، دعاهایی مثل مناجات شعبانیه، دعای کمیل، دعای عرفه و دعای ابوحمزه ثمالی برخی از دعاهایی هستند که در آنها عشق نسبت به خداوند متعال موج می‌زند.

---

۱ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، طبع الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۴۶۸.

روی هم رفته، نویسنده در این تحقیق در پی پاسخ بدین سؤال است که نقش عنصر عشق در ادعیه ائمه معصوم(علیهم‌السلام) چیست؟

چیستی عشق

دعاهای حضرات معصومان(ع) گواه عشق و طلب صادقانه آنان نسبت به حضرت حق است. عشق، همانا محبت شدید است.[1] عشق از ریشه «عشقه» است و آن نام گیاهی است که در فارسی «پیچک» گویند. این گیاه چون بر درختی بپیچد سراسر آن را فراگیرد، محبت شدید را نیز که همانند عشقه همه قلب را فرا گیرد عشق نامیده‌اند.[2] قرآن این واژه را به کار نبرده است و به جای آن از واژه‌هایی مانند محبت، ود و مودّت استفاده کرده است. در برخی روایات واژه عشق آمده است. از جمله در کافی از نبی اعظم(ص) نقل است:

أفضَلُ النّاسِ مَنْ عَشَقَ العِبادَةَ، فَعانَقَها وَ أحَبَّها بِقَلْبِهِ وَ باشَرَها بِجَسَده.

بهترین مردم کسی که به عبادت عشق ورزد. پس عبادت را در آغوش گیرد و با قلب دوست بدارد و با تن خود انجام دهد. در این روایت حب و عشق به جای همدیگر به کار رفته و گواه بر آن است که عشق همان حبّ است.

تضرع به درگاه او، نشانه عشق

وقتی انسان عاشق او باشد، به درگاهش می‌نالد. امیرالمؤمنین(ع) در ادعیه ماه شعبان می‌فرماید:

فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْکَ وَ وَقَفْتُ بَینَ یَدَیک مُسْتَکِیناً لَک مُتَضَرعاً إِلَيْکَ. [3]

خدایا به سویت گریخته‌ام و با حال ناتوانی در محضرت ایستاده‌ام در حالی که به حال پریشانی و تضرع زاری می‌کنم.

---

۱ . ابن منظور، محمد لسان العرب، بیروت، دار صادر، جلد ۲۰، ص ۲۵۱.

۲ . حسن زاده آملی، حسن، نور علی نور، ص ۸۷.

۳ . ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال، طبع القدیمة، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۶۸۵.

إلهی اعتذاری إلَیکَ اعْتِذَارُ مَنْ لَمْ یَسْتَغْنِ عَنْ قَبُول عُذْرِهِ فَاقْبَلْ عُذْری یا أکـرمَ مَـنِ اعْتَـذَرَ إلَیـهِ الْمُسیئونَ.[1]

خداوند عذرخواهی من از تو مانند عذرخواهی کسی است که به قبول عذرت سخت محتاج است، پس عذرم را بپذیرای کریم‌ترین کسی که گنهکاران از او معذرت می‌طلبند.

قَدْ أفْنَیتُ عُمری فی شِرّةَ السّهو عَنْکَ وَ أبْلَیتُ شَبَابی فِی سَکَرَةِ التّبَاعُدِ منک إلهی فَلَمْ أستیقظ أیامَ اغْتِرَاری بک و رکونی إلَی سَبیلِ سَخَطِکَ إلَهی وَ أنا عبدک وَ ابْنُ عَبْدِکَ قَائِم بَینَ یـدیک مُتَوَسـلُ بِکَرَمِکَ إلَیْکَ.[2]

که عمرم را در تیره‌روزی غفلت از تـو تبـاه نمودم و خداوند در حالی که دوران جـوانی‌ام را در مستی دوری از تو به سر بردم، در ایامی که مغرور پرده‌پوشی تو بـودم و در راه غضـب تـو گـام برمی‌داشتم بیدار نگشتم خدایا! اکنون من عبد توام و فرزند عبد توام که در پیشگاه تو ایستاده‌ام و کرم و فضلت را نزد تو واسطه آورده‌ام.

امید به لطف او، نشانه عشق

وقتی انسان عاشق او باشد، طبعا انتظار لطف او را دارد. چراکه خودش نیز در حق او لطـف دارد. اساسا لطف، لطف می‌آورد.

در مناجات شعبانیه امیدواری به لطف خداوند و حسن ظـنّ بـه سـاحت مقـدس ربـوبی، از معارف ارزشمند این مناجات است که یاس و ناامیدی را از دلها می‌زداید و انسان را به لطف بی‌پایان الهی امیدوار می‌سازد.

خدای سبحان در قرآن مجید می‌فرماید:

قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أسْرَفُوا عَلی أنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنوبَ جَمیعاً إنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ.[3]

---

۱ . همان

۲ . همان

۳ . زمر: ۵۳

بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد به راستی که او آمرزنده مهربان است.

با نگاه اجمالی به این آیه در می‌یابیم خداوند متعال همه بندگانش را لایق دریافت رحمتش قرار داده و با بیان «لاتقنطوا» یأس را از رحمت خویش نهی کرده است؛ جمله إِنَ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنوبَ جَمیعاً (خداوند همه گناهان را می‌آمرزد) نیز تأکید می‌کند که خداوند سبحان همه گنهکاران را می‌بخشد. این آیه از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید نسبت به گنهکاران است. امیرمؤمنان(علیه السلام) می‌فرماید:

در تمام قرآن آیه‌ای وسیع‌تر از این آیه نیست. در مقابل، یأس از رحمت الهی، نشانه کفر و گناهی بس بزرگ است؛ چنان که قرآن مجید می فرماید:
لا تَیَأْسُوا مِنْ رَوْح الله إِنّه لا ییأس مِنْ رَوْح الله إِلّا الْقَوْمُ الْکَافِرُونَ.[۲]
از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها گروه کافران از رحمت خدا مأیوس می شوند.

عشق به خدای متعال و معاشقه با او

یکی از دیگر معارف در مناجات اهل بیت(ع) آن است که انسان را به معاشقه با او می‌کشاند تا جایی که مواخذه خدای متعال را با محبت او جبران می‌کند.

امیرمؤمنان در فرازی از دعای کمیل به درگاه خدای سبحان عرض می‌کند:

إلهی إِنْ أَخَذْتَنِی بِجُرمی أَخَذْتُک بعفوک وَ إِنْ أَخَذتَنی بِذُنُوبِی أَخَذْتُک یَمَغْفِرَتِکَ وَ إِنْ أَدْخَلْتَنِی النّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَهَا إِنّی أُحِبک.[۳]
خدایا اگر مرا به جرمم مؤاخذه کنی تو را به عفوت مؤاخذه می‌کنم و اگر مرا به گناهانم بازخواست کنی تو را به مغفرتت بازخواست می‌کنم و اگر مرا به آتش دوزخ ببری اهل آتش را آگاه خواهم کرد که من تو را دوست می‌داشتم.

---

۱ . زمر: ۵۳

۲ . یوسف: ۸۷

۳ . دعای کمیل

[۱] إلهی لَمْ یکنْ لِی حَوْلٌ فَأنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِیَتِکَ إلّا فِی وَقْتٍ أیَقظْتَنِی لِمَحَیَّتِکَ.

خدایا! من قدرتی ندارم که از معصیت بازگردم، مگر آنکه تو به عشق و محبت مرا بیدار کنی.

إلهی أقِمْنی فِی أهْلِ وَلَایَتِکَ مُقَامَ مَنْ رَجَا الزیادَةَ مِنْ مَحَبَّتِکَ.[۲]

خدایا! در کوی اهل ولایت خود در اقامتگاه آن کس که امید افزونی محبتت را دارد اقامتم ده.

عشق، حاکم بر تمام همت‌های عاشق

انسان عاشق فکر، ذکر، کار، تلاش، عزم و اراده‌اش رسیدن به محبوب خویش است.

روایت شده است هنگامی که ملک الموت برای قبض روح حضرت ابراهیم آمد، آن بزرگوار به ملک الموت فرمود: آیا دیده‌ای دوستی دوست خود را قبض روح کند؟ خدای علیم به آن حضرت وحی فرمود:

فَقُلْ لَهُ هَلْ رَأیْتَ حَبِیباً یَکْرَهُ لِقَاءَ حَبِیبِهِ إنَّ الْحَبِیبَ یُحِبُّ لِقَاءَ حَبِیبِهِ.[۳]

آیا دیده‌ای دوستی ملاقات دوست خودش را خوش نداشته باشد؟

اساساً عشق حقیقی برخاسته از ایمان کامل است و این گونه محبت متوجه نوعی عاشق عدم و کمبودها از کمال است. انسان عاقل هرگز عاشق عدم و کمبودها نمی‌شود، بلکه همواره دنبال کمال و هستی می‌گردد؛ به همین دلیل آن کس که از همه برتر است از همه کس به عشق ورزیدن سزاوارتر است. قرآن کریم می‌فرماید:

وَ الّذِینَ آمَنُوا أشَدُّ حُبًّا لِلّهِ.[۴]

آنان که ایمان آورده‌اند محبت و عشق‌شان به خداوند بیشتر و قوی‌تر است.

چرا که افراد با ایمان مردمی اندیشمند و دانا هستند و هرگز ذات پاک او را - که منبع کمالات است- رها نمی‌کنند هر میل و محبتی در برابر عشق خدا در نظرشان بی‌ارزش و

---

۱ ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الأعمال، طبع القدیمة، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۶۸۶.

۲ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۹۱، ص ۹۸.

۳ ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع ، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵ش / ۱۹۶۶م.، ج ۱، ص ۳۷.

۴ . بقره: ۱۶۵

ناچیز است اصلاً آنها غیر از او را شایسته عشق و محبت نمی‌بینند، جز به خاطر او و در راه او کاری نمی‌کنند و در دریای بیکران عشق خداوندی غوطه‌ور هستند.

مذمت عشق مجازی

ائمه اطهار(ع) در روایات خویش عشق حقیقی یعنی عشق به خدای تعالی را ستوده‌اند و عشق‌های مجازی به غیر خدا را مذمت کرده‌اند.

در مذمت عشق مجازی از امام صادق(ع) نقل است که فرمود دل‌هایی که از یاد خدا تهی می‌گردند، خداوند محبت غیر خود را به آنها می‌چشاند. حقیقت حب و بغض و جایگاه آن در قلب است و آثارش را در قوا و جوارح آشکار می‌سازد.

پیامبر اعظم(ص) و امامان معصوم(ع) از خدای متعال می‌خواستند تا تمام زوایای قلب‌شان را از محبت خود پر سازد و همه هستی آنان را از محبت خود سیراب گرداند، مقصودی جز او نداشته باشند و جز با او انس نگیرند، جز به آنچه رضای اوست محبت نورزند. حضرت امام زین العابدین(ع) در دعای ابو حمزه ثمالی عرضه می‌دارد:

اللهم إِنِّی اسْئلُکَ أَنْ تَملَأَ قَلْبی حُبّاً لک.[۱]

خدایا از تو می خواهم که که قلبم را از محبت خو پر سازی.

بی‌قراری، نهایت عشق به او

وقتی انسان عاشق می‌شود، هر لحظه در انتظار معشوق می‌ماند و حتی گاهی صبرش تمام می‌شود. همین مطلب در ادعیه معصومان موج می‌زند.

وَ اجْعَل ... قَلْبی بحبکَ مُتَیَّماً.[۲]

---

۱ . دعای ابو حمزه ثمالی

۲ طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۸۵۰، دعای کمیل.

خدایا قلبم را خاضع و تسلیم محبت خود گردان.

در لسان العرب آمده است:

تیّمه الحبّ اذا استولی علیه.[۱]

زمانی گویند قلب با حبّ متیّم(بی‌قرار) گردید که محبت بر قلب استیلا و سیطره یابد.

از برخی کلمات اهل تحقیق بر می‌آید که «متیّما» اشاره به بالاترین درجات محبت و عشق است.

مقصود نهایی اهل بیت(ع) براساس حب و عشقی که به خدای متعال داشتند، او را مقصود مطلوب و آرزوی نهایی خود معرفی کردند. در دعای کمیل آمده است:

یا غایة أمال العارفین... و یا حبیب قلوب الصادقین.[۲]

ای نهایت آرزوی عارفان... و ای محبوب قلبهای صادقان!

و در دعای صباح امیرالمؤمنین(ع) آمده است:

أنت غایة مطلوبی و مُنای فی مُنقَلبی و مَثوای

تو نهایت مطلوب و آرزویم در دنیا و آخرتی!.

وصال محبوب عشق و حبّ وصال به محبوب را طلب می‌کند امامان معصوم(ع) با عشق صادقانه به خدای متعال طالب وصال او و شهود قلبی جمال او بودند امام حسین(ع) در دعای عرفه می‌گوید:

الهی تَرَدُّدی فی الآثارِ یُوجِبُ بُعْدَ المَزارِ فَاجْمَعْنِی عَلَیْکَ بِخِدْمَةٍ تُوْصِلُنِی إِلَیْکَ.[۳]

خدایا! تفکرم در آثار و نشانه‌های تو مایه دوری از دیدار توست مرا به خدمتی گمار که مرا به تو رساند.

---

۱ . ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۷۵.

۲ . دعای کمیل

۳ . دعای عرفه

در جای دیگر از همین دعا آمده است:

مِنْکَ اَطْلُبُ الوصول إِلَیْک.[۱]

از تو خواهم وصالت را!

همچنین آمده است:

الهی أَطْلُبنی بِرَحْمَتِکَ حَتّی أَصِلَ إِلَیْکَ وَ اجْذِبْنِی بِمَنِّکَ حَتّی أُقْبِلَ عَلَیْکَ.[۲]

خدایا! به رحمتت مرا طلب نما تا بتو رسم و به فضل خود جذبم نما تا به تو روی آورم.

درد هجران فراق محبوب، جان عاشق را می‌سوزاند. حضرت امیرالمؤمنین (ع) درد دوری از خدای متعال را در دعای کمیل چنین بیان کرده است:

فَهَبْنی یا الهی و سَیِّدِی وَ مَوْلایَ وَ رَبِّی صَبَرْتُ علی عَذابِک فَکَیْفَ أَصْبِرُ علی فراقِکَ.[۳]

ای خدای من و آقای من گو که من بر عذاب تو صبر کنم پس چگونه بر دوری و جدایی تو تاب آورم و صبر کنم.

علی بن ابی طالب(ع) صاحب مقام «لو کشف الغطاء» و آگاه بر بهشت و دوزخ است. اوست که می‌داند جهنم و آتش سوزان آن چیست و با این همه چنین از درد فراق می‌نالد. امامان معصوم(ع) در مقام دعا و طلب رحمت الهی، محبت را شفیع درگاه او قرار داده‌اند. در دعای ابو حمزه آمده است:

حُبّی لَک شفیعی الیک

محبتم به تو و شفیع من نزد توست.

در همین دعا آمده است:

لَئِنْ أَدْخَلْتَنی النار لأَخْبِرَنَّ أهلَ النّار بحبی لَک.[۴]

---

۱ . دعای عرفه

۲ . دعای عرفه

۳ . دعای کمیل

۴ . دعای ابو حمزه ثمالی

خدایا! اگر در آتشم داخل کنی، اهل آتش را از محبتم به تو آگاه خواهم ساخت.

در دعای شعبانیه نیز آمده است:

ان أَدْخَلْتنی النّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَهَا أَنّی أُحِبُّکَ.[۱]

تمام مشکلات به خاطر عشق

گاهی عاشق برای معشوق خویش مجبور می‌شود که رنج‌هایی را متحمل شود. حافظ در این باره می‌گوید:

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق/ هر دم آید غمی از تو به مبارک یادم

حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت/ که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست/ حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد.

امام زین العابدین(ع) در دعای مکارم اخلاق - دعای بیستم صحیفه سجادیه- از خدای متعال راهی آسان را برای رسیدن به محبت الهی درخواست می‌کند:

و انهج لی إلی محبتِکَ سَبیلاً سَهْلَةً احْمِلْ لی بها خَیْرَ الدُّنیا و الآخِرَةِ.[۲]

بارالها! راهی آسان و آشکار به سوی محبت و دوستی خود پیش پایم بنه و با آن خیر دنیا و آخرت را برایم کامل فرما.

عشق به او، مهم‌ترین سرمایه

عشق انسان به او مهم‌ترین سرمایه انسان است. به همین دلیل امام حسین(ع) در دعای عرفه می‌گوید:

خَسِرَتْ صَفْقَهُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً.[۳]

زیانکار است معامله بنده‌ای که از محبت خود بهره‌مندش نکردی.

---

۱ . دعای شعبانیه

۲ . دعای مکارم اخلاق، دعای بیستم صحیفه سجادیه.

۳ . دعای عرفه

ذکر محبوب از آثار صدق محبت و دوستی بی‌گمان یاد پی در پی محبوب است. امام زین العابدین(ع) در دعای ابوحمزه فرماید:

وَ بِذکرک عاش قلبی.[۱]

قلبم به یاد تو زنده است.

تشدید عشق بعد از عشق

وقتی عاشق بعد از عشق متوجه ارزش والای معشوق می‌شود، عشق او تشدید می‌گردد. وقتی موجودی ارزشمندتر از او نیست و انسان می‌داند که همه خوبی‌های او را نیز نشناخته است، چرا از خداوند نخواهد که عشقش را فزون‌تر کند؟!

در دعای شعبانیه امام امیر المؤمنین(ع) بعد از درخواست افزایش محبت الهی می‌فرماید:

وَ الهِمنی وَ لَهَا بِذِکْرِکَ الی ذِکْرِک.[۲]

شیدایی و شیفتگی به یاد پی در پی و مدام تو را به من الهام نما.

در دعای کمیل آمده است:

اللهم انّی أتَقَرب الیک بِذِکرک.[۳]

خدایا من با یاد تو به تو نزدیک می‌گردم.

انس و تملق عاشق با یاد معشوق لذت می‌برد و در پیشگاه او زبان به تعلق می‌گشاید. در دعای عرفه آمده است:

یا مَنْ أذاقَ اَحِبَائهُ حَلاوَةَ المُوانَسَةِ فَقَامُوْا بَیْنَ یَدَیْهِ مُتَمَلِّقِینَ.[۴]

ای کسی که شیرینی انس با خود را به دوستانش چشانید و آنان تملق گویان در برابرش ایستادند.

---

۱ . دعای ابوحمزه ثمالی

۲ . دعای شعبانیه

۳ . دعای کمیل

۴ . دعای عرفه

شوق دیدار محبوب هر لحظه عاشق را به محبوبش نزدیک می‌سازد. امام(ع) در دعای شعبانیه از خدای متعال، قلبی طلب می‌کند که شوق به خدای متعال لحظه به لحظه آن قلب را به او نزدیک می‌سازد.

الهی هَب لی قَلْباً یُدْنِیهِ مِنْکَ شَوقُهُ.[1]

غیرت محبوب

معشوق ازلی غیور است و محبت غیر خود را در قلب عاشق برنمی‌تابد، از این رو، راه رسیدن به محبت الهی و اخلاص در آن دل کندن از هر چه غیر اوست.

امامان معصوم(ع) از خدای متعال کمال انقطاع به سوی او را می‌طلبیدند در دعای شعبانیه آمده است:

هَبْ لی کمال الانقطاع إِلَیْکَ.[2]

همین کمال انقطاع و قطع هر گونه دلدادگی به غیر اوست که قلب را نورانی و مهیای نظر به حق و کنار افکندن حجابهای نورانی می‌کند تا شایسته تعلق به عزّ قدس الهی گردد.

حافظ در این باره گوید:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

در جایی دیگر گوید:

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی
تا بی‌خبر بمیرد در درد خودپرستی

---

۱ . دعای شعبانیه

۲ . همان

سرّ توحید دعا حاجت‌خواهی در پیشگاه الهی یعنی خدای متعال را مؤثر حقیقی دانستن و نیازها را از او طلبیدن بدین سان دعا توحید را در جان دعاکننده زنده می‌کند و روح می‌بخشد. گذشته از نفس دعا آنچه در مضامین دعاهای حضرات معصومان(ع) به چشم می‌خورد، سر توحید است. آنان براثر غلبه توحید بر روح و جانشان وجود و همه کمالات وجودی را از خدای متعال می‌بینند و از او طلب می‌کنند از این گذر رسیدن به مراتب بالای توحید و قرب به خدا می‌خواهند. حضرت امام حسین(ع) در دعای عرفه در این مقام می‌فرماید:

أَنْتَ الّذی أَشْرَقْتَ الانوار فی قلوب أَوْلِيائِکَ حَتّی عَرَفوک و وحدوکَ أَنْتَ الذِی أَزَلتَ الأَغْيارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَائِکَ حتی لم يُحبّو سواک.[1]

خدایا تویی که انوارت را به قلبهای دوستانت تاباندی تا تو را شناختند و یگانه دانستند تویی که دیگران را از قلب دوستدارانت بیرون راندی تا غیر تو را دوست ندارند.

اسرار طلب و عبودیت در دعا طلب صادقانه و بندگی و مجاهدت در مقام طلب گواه صدق در عشق و محبت است. محبت بدون مجاهدت و بندگی غیر صادقانه است و ادعایی بیش نیست. خدای متعال به پیامبر اکرم(ص) فرمود:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونی يُحْبِبْكُمُ اللَّه.[2]

بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد.

قرآن کریم پیامبر اکرم(ص) را اسوه طلب و مجاهدت عبودی معرفی می‌کند.

لَقَدْ كانَ لَكُم فِی رَسُولِ اللّهِ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا الله وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللّهَ كَثِيراً.[3]

---

۱ . دعای عرفه

۲ . آل عمران: ۳۱

۳ . احزاب: ۲۱

برای شما اگر به خدا و روز قیامت امید می‌دارید و خدا را فراوان یاد می‌کنید شخص رسول الله مقتدای پسندیده‌ای است.

همه حیات پیامبر اعظم(ص) و امام معصوم(ع) طلب و بندگی بوده است. قرآن در معرفی طلب و بندگی پیامبر (ص) چنین می‌فرماید:

قُلْ إِنّ صَلاتی و نُسُکِی وَ مَحْیَایَ وَ مَماتی لِلهِ رَبّ العالمینَ.[1]

بگو نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.

نتیجه‌گیری

محبت و دوست داشتن، به معنای میل و کشش انسان وارسته به زیبایی و جمال محبوب است که از مختصات روحی آدم‌های رشدیافته شمرده می‌شود. امروزه که عده زیادی از مردم گرفتار ناراحتی‌های روحی و روانی هستند و آمار جرم و جنایت در دنیا بیداد می‌کند بیش از هر زمان نیاز به دعا و نیایش احساس می‌شود. مغز ادعیه توجه به عشق باری تعالی است.

وقتی انسان عاشق او باشد، به درگاهش می‌نالد. همچنان که امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید که خدایا به سویت گریخته‌ام.

وقتی انسان عاشق او باشد، طبعا انتظار لطف او را دارد؛ چراکه خودش نیز در حق او لطف دارد. اساسا لطف، لطف می‌آورد.

یکی از دیگر معارف در مناجات اهل بیت(ع) آن است که انسان را به معاشقه با او می‌کشاند تا جایی که مواخذه خدای متعال را با محبت او جبران می‌کند.

انسان عاشق، فکر، ذکر، کار، تلاش، عزم و اراده‌اش رسیدن به محبوب خویش است.

---

۱. انعام: ۱۶۲

ائمه اطهار(ع) در روایات خویش عشق حقیقی یعنی عشق به خدای تعالی را ستوده‌اند و عشق‌های مجازی به غیر خدا را مذمت کرده‌اند. به همین دلیل فرمودند دل‌هایی که از یاد خدا تهی می‌گردند خداوند محبت غیر خود را به آنها می‌چشاند.

وقتی انسان عاشق می‌شود، هر لحظه در انتظار معشوق می‌ماند و حتی گاهی صبرش تمام می‌شود. همین مطلب در ادعیه معصومان موج می‌زند.

گاهی عاشق برای معشوق خویش مجبور می‌شود که رنج‌هایی را متحمل شود. از این رو، اهل بیت(ع) از خداوند خواسته‌اند تا راه رسیدن به او سهل‌تر شود.

وقتی عاشق بعد از عشق متوجه ارزش والای معشوق می‌شود، عشق او تشدید می‌گردد. وقتی موجودی ارزشمندتر از او نیست و انسان می‌داند که همه خوبی‌های او را نیز نشناخته است، چرا از خداوند نخواهد که عشقش را فزون‌تر کند؟!

فهرست منابع

۱–قرآن کریم

۲– ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.

۳– ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال، طبع القدیمة، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.

۴– ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

۵– حسن زاده آملی، حسن، نور علی نور.

۶– دعای ابو حمزه ثمالی

۷– دعای شعبانیه

۸– دعای عرفه

۹– دعای عرفه

۱۰– دعای کمیل

۱۱– دعای مکارم اخلاق، دعای بیستم صحیفه سجادیه.

۱۲– طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.

۱۳– کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، طبع الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۱۴– مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۱۵– همدانی، میرسیدعلی، شرح مرادات حافظ، تحقیق: ایرج گلسرخی، بـه انضـمام نسـخه اصلی به خط محمد گل‌اندام، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.

دوفصل‌نامه صعود
شماره پیاپی ۳، بهار ۱۴۰۳

نقش ایرانیان در اسلام از منظر ائمه معصوم(علیهم‌السلام)

نویسنده: علی محسنی بندپی[۱]

چکیده

پیامبر اعظم(ص) چهارده سده پیش درباره ارزش ایرانیان به نیکی یاد کردند و آنان را مردمانی خداشناس، دلیر و استوار بر پیمان و برخوردار از هوش و شایستگی خدادادی معرفی نمودند. همچنین ائمه اطهار(ع) به شیوه‌های مختلف از ایرانیان تمجید کردند که اجمال آن چنین است: ایرانیان بزرگترین سهم را در اسلام دارند. ایرانیان دارای ایمان سطح بالا هستند. ایرانیان بسیار در پی دانش هستند. ایرانیان، فرزندان حضرت اسحاق نبی(ع) هستند. برخی از آیاتی که در شأن ایرانیان نازل شده است عبارتند از: آیه ۳۸ از سورة محمّد(ص)، آیه ۵۴ از سوره مائده، آیه ۸۹ سوره انعام و آیه ۱۳۳ از سورة نساء. حضرت سلمان ایرانی‌تبار از جایگاه بسیار بالایی در نزد نبی اعظم(ص) برخوردار بود به طوری که درباره ایشان فرمود: سلمان از ما اهل بیت است. زنی اصفهانی نیز به نام اُمّ الفارسیه قبل از سلمان فارسی به حضور پیامبر(ص) رفته و مسلمان شده بود. درباره فضایل مردم قم و خراسان نیز روایاتی رسیده است از جمله این که مردم خراسان بزرگان ما و مردم قم یاران ما و مردم کوفه حامیان استوار ما هستند.

کلیدواژگان

ایرانیان، قم، ایمان، علم، سلمان

---

۱. طلبه پایه هفتم مدرسه علمیه امام صادق(علیه السلام) کوتنا

مقدمه

از آن هنگام که حضرت محمّد(ص) رسالت یافت تا خفتگان وادی ظلمت را از خواب سنگین جهالت بیدار سازد و دیدگان‌شان را به نور حقیقت، روشن گرداند، تا آن زمان که آوازه آیین راستین و نام دلنشین آن حضرت شرق و غرب عالم را فرا گرفت و پایه‌های تمدنی بزرگ و عالم‌گیر، بنیان نهاده شد، افراد، گروه‌ها، قبایل و اقوام بسیاری تلاش نمودند و با ازجان‌گذشتگی و ایثار بی‌دریغ خود، از نهال نوپایی که پیامبر(ص) نشانده بود، پاسداری کردند. اسامی چنین مردمانی که چه در صدر اسلام، با جان و مال خود و چه در قرن‌ها پس از ظهور اسلام، با علم و دانش خود باعث رشد و بالندگی اسلام و تمدّن اسلامی شدند، در تاریخ کم نیست. به‌ویژه با توجه به نقشی که ایرانیان در تمدن اسلامی ایفا کرده‌اند و دارند ایفا می‌کنند آیا آیات و روایتی به تمجید از این قوم اشاه کرده‌اند یا نه؟ به دیگر معنا، آیا در قرآن کریم و اهل بیت(ع) دقیقا تعبیراتی نه به طور عام، بلکه به طور خاص درباره ایرانیان دارند یا نه؟ نویسنده در این تحقیق در پی پاسخ بدین سؤال است.

ضرورت تحقیق

ضرورت تحقیق از آن روست که اگر ما ایرانیان به برخی از رازها و ریزه‌کاری‌های قرآن و سخنان ارزنده و آموزنده پیامبر اعظم(ص) درباره ارزش ایرانیان پی ببریم، آن گاه می‌توان به ایرانی و اسلامی بودن خود ببالیم و با امید بیشتر در مسیر تمدن‌سازی خویش در دوره جدید بپردازیم.

پیشینه تحقیق

پیشینه تحقیق شامل مقالات و پایان‌نامه‌ها عبارت‌اند از:

یک. مقاله «نقش ایرانیان در شکوفایی تمدن اسلامی»، مجله چشم‌انداز ارتباطات فرهنگی، مرتضی شیرودی، دیماه ۱۳۸۳، از ص ۴۴ تا ۴۷.

نویسنده معتقد است که ایرانیان به زور شمشیر مسلمان نشدند، بلکه چون آیین اسلام را موافق با روحیات خود یافتند به رضا و رغبت آیین حنیف را قبول کردند. اسلام پیش از آن که به مقابله ما بیاید، این ما بودیم که دعوتش کردیم.

دو. مقاله «ایرانیان یمن و دین اسلام از ظهور تا دوران خلافت ابوبکر»، زینب تاجداری، حسین پوراحمدی، مجله پارسه، بهار و تابستان ۱۳۹۳.

نویسنده بحث را از ابتدای ورود و استقرار ایرانیان یمن آغار کرد و سپس به ماجرای خسروپرویز و برخورد او با نامه پیامبر(ص) و ماجرای باذان پرداخت. به نظر وی، برخورد شاه ایران خسروپرویز و ایرانیان یمن با اسلام متفاوت بود. شاه ایران در برابر دعوت نبی مکرم اسلام(ص) به پذیرش اسلام، عناد و کینه‌توزی نشان داد. از سوی دیگر، برخورد ایرانیان یمن با اسلام منطقی بود. در پی درخواست خسرو پرویز از حاکم ایرانی یمن باذان مبنی بر دستگیری پیامبر(ص)، زمینه آشنایی ایرانیان ساکن یمن با اسلام فراهم شد و پذیرش اسلام در دل و جان آنان چنان نفوذ کرد، که آنها را در صف مقدم مقابله با ارتداد قبایل عرب ساکن یمن جای داد و در این راه با بذل خون و جان خود برگ زرینی را در تاریخ دفاع از اسلام برای ایرانیان رقم زدند.

سه. پایان‌نامه کارشناسی ارشد با موضوع: «جایگاه ایران و ایرانیان از منظر قرآن و حدیث»، نویسنده: یوسف پادیاد، سال دفاع: ۱۳۹۷، دانشگاه پیام نور استان فارس، مرکز پیام نور فسا.

نویسنده می‌نگارد: ایرانیان از نسل‌های گذشته مردمی متمدن، بافرهنگ، باگذشت و فداکار بوده‌اند. در واقع کتب تاریخی که حتی مورخان غربی درباره ایران نوشته‌اند اقرارنامه‌ای ثبت شده است که از آن گریزی ندارند. نویسنده آیات و روایاتی را که درباره ایران و ایرانیان است از جمله درباره سلمان فارسی، ذوالقرنین و... را بررسی کرد. به نظر ایشان،

دیدگاه قرآن و پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) درباره ایران و ایرانیان بسیار مثبت است و ایران همواره نقطه امیدی بوده تا در اعتلای اسلام به‌ویژه در زمان ظهور امام عصر(عج) نقش به‌سزایی را ایفا نماید.

بزرگترین سهم در اسلام متعلق به ایرانیان

ایرانیان بزرگترین سهم را در اسلام دارند. در این باره پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

أعظَمُ الناسِ نَصیبا فی الإسلامِ أهلُ فارِسَ[1].

بزرگترین سهم را در اسلام، مردم ایران دارند.

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) در جای دیگری فرمود:

أسْعَدُ العَجَمِ بالإسلامِ أهلُ فارِسَ[2]

خوشبخت‌ترین ملّت غیر عرب به واسطه اسلام، مردم ایرانند.

کنز العمّال به نقل از ابن عمر از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

رَأیتُ غَنَما کثیرةً سُودا دَخَلَت فیها غَنَمٌ کثیرَةٌ بیضٌ ، قالوا: فما أوَّلَتَهُ یا رسولَ اللّه؟ قال: العجمُ یُشرکُونَکُم فی دِینِکُم و أنسابِکُم ، لو کانَ الإیمانُ مُعَلَّقا بالثُّرَیّا لَنالَهُ رِجالٌ مِن العَجَمِ ، و أسعَدُهُم بهِ الفارِسُ و فی خبرِ: رَأیتُنِی أنزِعُ مِن بِئرٍ و علَیها مَن یَنزُو علَیها مِعزی، ثُمّ وَرَدَت عَلَیَّ ضَأنٌ کثیرَةٌ ، فأوَّلْتُهُمُ الأعاجِمَ یَدخُلُونَ فی الإسلامِ.[3]

خواب دیدم که یک رمه گوسفند سفید وارد یک رمه گوسفند سیاه شد. عرض کردند: این را چه تعبیر می‌کنید یا رسول اللّه؟ فرمود: عجم‌ها در دین و نسب شما با شما شریک می‌شوند.

---

۱ . متقی هندی، کنزل العمال، حدیث ۳۴۱۲۶.

۲ . محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۵۷.

۳ . متقی هندی، کنزل العمال، حدیث ۳۴۱۳۵.

اگر ایمان به ثریّا آویزان باشد، مردانی از عجم به آن دست یابند و خوشبخت‌ترین آنها به لحاظ ایمان ایرانیان هستند در خبری آمده است: خواب دیدم که از چاهی آب می‌کشم و یک نفر از روی آن می‌جهد و کنار آن شماری بُز قرار دارد. سپس تعداد زیادی میش نزد من آمدند و من آنها را به عجمها تعبیر کردم که به اسلام در می‌آیند.

ایمان بالای ایرانیان

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) درباره ایمان بالای ایرانیان فرمود:

> لو كانَ الإيمانُ مُعَلَّقا بالثُّرَيّا لا تَنالُهُ العَرَبُ لَنالَهُ رِجالٌ مِن فارِسَ.[1]

> اگر ایمان به ثریّا آویزان باشد، که عربها به آن دست نیابند، مردانی از ایران به آن دست خواهند یافت.

مجمع البیان می‌نویسد:

رُوِیَ أنّ النبیّ(صلی الله علیه و آله) سُئِلَ عن هذهِ الآيةِ «يا أيُّها الّذينَ آمَنوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنكُم عَن دِينِهِ فسَوفَ يَأتِي اللّه ُ بقَومٍ يُحِبُّهُم و يُحِبُّونَه»[2] فَضَرَبَ بيَده على عاتِقِ سلمانَ فقالَ هذا و ذَوُوهُ لو كانَ الدِّينُ مُعَلّقا بالثُّريّا لَتَناوَلَهُ رِجالٌ مِن أبناءِ فارِسَ.[3]

روایت شده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) در پاسخ به سؤال از آیه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از دین خود برگردد بزودی خدا مردمی را می آورد که آنها را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند»، در حالی که به شانه سلمان می‌زد فرمود: [آنان] این مرد و هموطنان اویند. اگر دین به ثریّا آویخته باشد، مردانی از ایرانیان به آن دست یابند.

---

۱ . محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۹، ص ۸۱.

۲ . مائده: ۵۴

۳ . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصرخسرو، تهران، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۲۱.

تفسیر الدرّ المنثور به نقل از ابوهریره می‌نویسد:

کنّا جُلُوسا عِند النبیِّ(صلی الله علیه و آله) حینَ اُنزِلَت سُورَةُ الجُمُعَة، فَتَلاها «فلَمّا بَلَغَ و آخَرینَ مِنهُم لَمّا یَلْحَقُوا بِهِم»[۱]قالَ لَهُ رجُلٌ: یا رسولَ اللّه مَن هؤلاءِ الذینَ لم یَلحَقُوا بنا؟ فَوَضَعَ یَدَهُ علی رَأسِ سلمانَ الفارِسیِّ و قالَ: و الذی نفسِی بیَدِهِ لو کانَ الإیمانُ بالثُّریّا لَنالَهُ رِجالٌ مِن هؤلاءِ.

زمانی که سوره جمعه نازل شد، ما خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم. آن حضرت سوره را تلاوت کرد و چون به آیه «و دیگرانی از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند» رسید، مردی عرض کرد: اینان که هنوز به ما نپیوسته‌اند چه کسانی هستند؟ حضرت دستش را روی سر سلمان نهاد و فرمود: سوگند به آن که جانم در دست اوست اگر ایمان در ثریّا باشد، مردانی از اینان به آن برسند.

سنن الترمذی: روزی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آیه «و اگر روی برتابید [خدا] جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود» را تلاوت کرد، گفتند: اینهایی که جای ما را خواهند گرفت کیانند؟

فضربَ رسولُ اللّه (صلی الله علیه و آله) علی مَنکبِ سلمانَ ثمّ قالَ: هذا و قومُهُ.

حضرت دست بر شانه‌های سلمان زد و فرمود: این مرد و قومش.

مجمع البیان می‌نویسد:

فی قولِهِ تعالی: «إن یَشَأْ یُذْهِبْکُم»[۲]یَعنی إن یَشَإِ اللّه ُ یُهلِکْکُم «أیُّها الناسُ» و یُفنِکُم و قیلَ: فیهِ مَحذوفٌ؛ أی إن یَشَأ أن یُذهِبَکُم یُذهِبْکُم أیُّها الناسُ «و یَأْتِ بآخَرینَ» أی بقومٍ آخَرینَ غیرِکُم یَنصُرُونَ نَبیَّهُ و یُوازِرونَهُ و یُروی أنّهُ لَمّا نَزَلَت هذهِ الآیةُ ضَرَبَ النبیُّ یَدَهُ علی ظَهرِ سلمانَ و قالَ: هُم قَومُ هذا؛ یَعنی عَجَمَ الفُرسِ.[۳]

---

۱ . جمعه: ۳

۲ . إنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ أَیُّهَا النَّاسُ وَ یَأْتِ بآخَرینَ وَ کانَ اللَّهُ عَلی ذلِکَ قَدیراً.(نساء: ۱۳۳)

۳ . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش، ج۳، ص ۱۸۷.

درباره آیه «اگر بخواهد، شما را می‌برد»: یعنی اگر خدا بخواهد «ای مردم» شما را هلاک می‌کند و نابودتان می‌گرداند. به قولی: در این آیه کلمه ای محذوف در تقدیر است. یعنی اگر خداوند بخواهد شما را ببرد، می‌بردتان و مردم دیگری غیر از شما را می‌آورد که پیامبرش را یاری و مدد می‌رسانند. روایت شده است که وقتی این آیه نازل شد، پیامبر دستش را به پشت سلمان زد و فرمود: آنان هموطنان این مرد هستند، یعنی ایرانیان.

تفسیر القمّی: امام صادق(علیه السلام) به یعقوب بن قیس فرمود:

«و إنْ تَتَوَلَّوا يَسْتَبْدِلْ قَوما غَيرَكُم ثُمَّ لا يَكُونُوا أمْثالَكُم»[1] عَنى أبناءَ المَوالِي المُعتَقينَ.[2]

ای پسر قیس! «اگر روی برتابید [خدا]جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود» مقصود آن حضرت فرزندان موالی آزاد شده هستند.

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«إن تَتَوَلَّوا» يا مَعشَرَ العَرَبِ «يَستَبدِلْ قَوما غَيرَكُم»[3] يَعنى المَوالىَ قد و اللّه أبدَلَ بِهِم خَيرا مِنهُم: المَوالِى .[4]

ای گروه عرب! اگر شما روی برتابید خداوند مردم دیگری را جایگزین شما خواهد کرد، یعنی موالی را به خدا سوگند که مردمانی بهتر از آنان را جایگزین ایشان کرده است، یعنی موالی را.

امام صادق(علیه السلام) درباره آیه «و اگر آن را بر برخی از غیر عرب‌زبانان نازل می‌کردیم و پیامبر آن را برایشان می‌خواند، به آن ایمان نمی‌آوردند» فرمود:

لو اُنزِلَ القرآنُ على العَجَمِ ما آمَنَت بهِ العَرَبُ و قد نَزَلَ علَى العَرَبِ فَآمَنَت بهِ العَجَمُ فهذهِ فَضيلَةُ العَجَمِ.[1]

---

۱ . محمد: ۳۸

۲ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۰۹.

۳ . محمد: ۳۸

۴ . بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۷۴.

اگر قرآن بر غیر عربها نازل می‌شد، عربها به آن ایمان نمی‌آوردند. در حالی که بر عربها نازل شد و عجم‌ها به آن ایمان آوردند و این فضیلتی است برای عجم‌ها.

ایرانیان و طلب دانش

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) درباره دانش‌طلبی ایرانیان فرمودند:

لو كانَ العِلمُ بالثُّريّا لَتَناوَلَهُ رِجالٌ مِن فارِسَ.[۲]

اگر دانش در ثریّا باشد، بی‌گمان مردانی از ایران به آن دست یابند.

ایرانیان، فرزندان اسحاق

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

فارِسُ عُصبَتُنا أهلَ البيتِ؛ لأنَّ إسماعيلَ عَمُّ وُلْدِ إسحاقَ، و إسحاقَ عَمُّ وُلْدِ إسماعيلَ.[۳]

ایرانیان خویشاوند ما هستند؛ زیرا که اسماعیل عموی فرزندان اسحاق است و اسحاق عموی فرزندان اسماعیل.

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) هنگامی که در حضور ایشان از عجمها سخن به میان آمد فرمود :

لَأنا بِهِم أو ببَعضِهِم أوثَقُ مِنّی بكُم أو بِبَعضِكُم.[۴]

اطمینان من به آنها یا برخی از آنان، بیشتر از اطمینانم به شما یا برخی از شماست.

---

۱ . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲ . متقی هندی، کنزل العمال، حدیث ۳۴۱۳۱.

۳ . متقی هندی، کنزل العمال، حدیث ۳۵۱۲۴.

۴ . محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۹.

ایرانیان در قرآن

با این که قرآن، بیشتر مباحث کلی را بیان می‌کند و کمتر به مسائل فرعی پرداخته، بسیار جالب است که در آیات متعددی(با توجه به شأن نزول‌ها و روایات تفسیری موجود) و با تعبیرات گوناگون، درباره ارزش و شایستگی ایرانیان، سخن به میان آورده است که بیانگر توجه خاص قرآن، به اسلامِ ایرانیان است. روایات بسیاری از پیامبر اسلام(ص) نیز موجود است که مُهر تایید بر این گونه تفاسیر زده است و هر گونه شک و شبهه‌ای را نسبت به آنها از بین برده است که در ادامه، به برخی از مهم ترین آنها اشاره می‌کنیم:

در آیه سوم از سورة جمعه می‌خوانیم: «پیامبر(ص) نیز رسول، بر گروه دیگری از امیّیّن است که هنوز به عرب نپیوسته‌اند، و خداوند، توانا و آگاه است.

در حدیثی آمده است که پیامبر(ص) این آیه را تلاوت کرد. حاضران پرسیدند: منظور از این «گروه دیگر» کیست؟ پیامبر(ص) در پاسخ آنها، دست بر شانه «سلمان» گذاشت(و به نقلی دست بر سر سلمان گذاشت) و فرمود: « اگر ایمان در ستارة ثریا قرار گیرد، مردانی از این گروه(ایرانیان) به آن دست می‌یابند».[1]

در آیه ۳۸ از سورة محمّد(ص) می‌خوانیم: «ای مسلمانان! اگر به نعمت اسلام ارج ننهید و از آن روی گردان شوید، خداوند، این مأموریت(پاسداری از اسلام) را به گروهی دیگر می‌سپارد؛ آنان که همانند شما نخواهند بود.

اکثر مفسّران شیعه و اهل سنّت، در ذیل این آیه نقل کرده‌اند که پس از نزول این آیه، جمعی از اصحاب از پیامبر(ص) پرسیدند: «این جمعیتی که خداوند در آیه به آنها اشاره می‌کند، چه کسانی هستند؟». پیامبر(ص) به سلمان، که در نزدیکش بود، نگاه کرد و دست به زانو(یا شانه) او زد و فرمود: «منظورخداوند، این مرد و قوم اوست. سوگند به آن که جانم در اختیار

---

۱ . تفاسیر مجمع البیان، المیزان، الدُرّ المنثور، الکشّاف، قرطبی، مراغی و فی ظلال القرآن، ذیل آیه مذکور.

اوست، اگر ایمان به ستاره ثریا بسته باشد، گروهی از مردان فارس، آن را به چنگ می‌آورند».[1]

در آیه ۵۴ از سورة مائده آمده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از آیین خود بازگردد(به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند، در آینده، جمعیتی را می‌آورد که دارای این ویژگی‌ها هستند:

- یک. خدا آنها را دوست دارد.
- دو. آنها(نیز) خدا را دوست دارند.
- سه. در برابر مؤمنان، متواضع و در برابر کافران، سخت و نیرومندند.
- چهار. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش ملامتگران، هراسی ندارند.

روایت شده است که شخصی درباره این آیه و مصداق آن، از پیامبر(ص) پرسید. پیامبر(ص) دست بر شانه(یا گردن) سلمان گذاشت و فرمود: «منظور از این ایه، این شخص و قوم او هستند». آن گاه فرمود: «اگر دین در ستاره ثریا باشد و در آسمان‌ها قرار گیرد، مردانی از فارس، آن را به دست خواهند آورد».

در آیه ۸۹ سورة انعام می‌خوانیم: «اگر این قوم، نسبت به آن(هدایت الهی) کفر ورزند، کسانی را نگاهبان آن ساخته‌ایم که نسبت به آن، کافر نیستند.»

مفسّران بزرگی در تفاسیر خود نقل کرده اند که منظور از این جمعیت(نگهبان دین)، ایرانیان هستند.

در روایت آمده است: جمعی از ایرانیان به قصد انجام دادن مراسم حجّ، به حجاز رفتند. در مدینه، به حضور امام باقر(ع) رسیدند و پرسش‌هایی از مسائل مهم دینی نمودند و امام

---

۱ . ثقفی، الغارات، ج۱،ص۷۰؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۸۳؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج۴۱، ص۱۳۷.

باقر(ع) پاسخ آنها را داد. یکی از سؤالات آنها این بود: شنیده‌ایم که سلمان، تمایل پیدا کرده بودکه با دختر عمر، خواهر حفصه، ازدواج کند و از او خواستگاری کرد. لطفاً چگـونگی آن را برای ما بیان فرمایید.

امام باقر(ع) فرمود: عمر[که مایل به دادن دخترش به مردی غیر عرب نبود]، از خواستگاری ناراحت شد و جریان را به رسول خدا(ص) عرض کرد و گله نمود. رسول خدا(ص) به عمر فرمود: «وای بر تو! آیا خرسند نیستی که سلمان، به تو مشـتاق شـود و تـو بـه او نزدیـک گردی؟ سلمانی که بهشت، مشتاق دیدار اوست، و خداوند دربـاره سـلمان و شـما جمعیـت قریش، این آیه را نازل کرد(آن گاه آیه ۸۹ از سوره انعام را خواند). عمر گفت: «ای رسـول خدا! منظور از گروه نگهبان دین(در آیه مذکور) کیست؟». پیامبر(ص) فرمـود: «سـوگند بـه خدا! این گروه نگهبان، سلمان و قوم او هستند». سپس فرمود: «سوگند به خدا این آیه[1]نیـز در شأن سلمان و قوم او نازل شده است». در پایان فرمود: «ای گـروه قـریش! شـما مـردم فارس(ایرانیان) را با شمشیر(در فتح ایران) می‌زنید، تا به سوی اسلام بیایند. سوگند به خـدا، روزی خواهد آمد که آنها شما را برای کشاندنتان به سوی اسلام، با شمشیر می‌زنند». حذیفه بن یمان که در آن جا بود، گفت: «گوارا باد برای سلمان و ایرانیانی که راه ایمـان و تقـوا را می‌پیمایند». رسول خدا(ص) فرمود: «اگر اسلام در لا به لای زمین گم شود، ایرانیـان آن را می‌یابند، و اگر اسلام در آسمان قرار گیرد، جز مردم ایران، کسی به آن دست نمی‌یابد.» عمر با شنیدن این سخنان، غمگین شد و برخاست و رفت![2]

در آیه ۱۳۳ از سورة نساء نیز آمده است: « ای مردم! اگر خـدا بخواهـد، شـما را از میـان می‌برد و افراد دیگری را(به جای شما) می‌آورد.

---

۱ . محمد: ۳۸

۲ . حقی، تفسیر روح البیان، ج۹، ص۹۰؛ القرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۹، ص ۶۱.

در روایت آمده است که هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر(ص) دست خـود را بـر پشـت «سلمان» زد و فرمود: «آن افراد، از قوم این شخص(سلمان) هستند؛ یعنی مردم غیر عرب از فارس»[1]

ایرانیان در سخنان پیامبر اعظم(ص)

علاوه بر سخنانی که از پیامبر(ص) در تفسیر آیات قرآن درباره ایرانیـان فرمودنـد، سـخنان دیگری نیز از ایشان روایت شده است که به طور خاص، در مورد ایرانیـان و مقـام و ارزش والای آنهاست که بعضی از این سخنان عبارت‌اند از:

بشارت باد بر شما ای فرزندان فَرُّوخ![2]اگر ایمان به ستارهٔ ثریا بسته باشد، عرب به آن نمـی‌رسـد؛ ولی عجم، آن را در اختیار خود خواهد گرفت».[3]

در تعبیری دیگر در روایت ابوهریره آمـده اسـت کـه پیـامبر(ص) فرمـود: « ای عجـم‌هـا! نزدیک(قرآن و اسلام) گردید که عرب‌ها از آن، روی گردانده‌اند، و همانا اگر ایمان به عرش الهی بسته باشد، در میان شما کسانی هستند که آن را به دست آورند».[4]

پیامبر(ص) فرمود: «خداوند، در میان بندگانش، دارای دو برگزیده است:

برگزیده او در میان عرب، در قریش است؛

نیکی او در میان عجم(غیر عرب) در جمعیت ایرانی است».[5]

---

۱ . قرطبی، تفسیر القرطبی، ج۹، ص ۶۱.

۲ .مجلسی، بحارالأنوار، ج۶۷، ص۱۷۴.

۳ . طبق گفته ابن اثیر در کتاب النّهایه، فرّوخ(فرّخ) از فرزندان حضرت ابراهیم بود که دارای نسل فـراوان شـد و غیـر عرب از نسل او به وجود آمدند.(ابن اثیر، النهایه، ج۲، ص۴۲۵)

۴ . ابونعیم، تاریخ اصبهان، ج۱، ص ۴-۵.

۵ . زمخشری، ربیع الأبرار، به نقل نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص۳۱.

منظور از این سخن، این نیست که نژاد، موجب برتری است؛ بلکه منظور، خبر دادن از نبوغ و استعداد و زمینه‌هایی است که در نژاد قریش و ایرانیان وجود دارد.[۱]

در فارسنامه ابن البلخی آمده است: «از پیغمبر پرسیدند که چرا همه قرون، چون عاد و ثمود و مانند ایشان هلاک شدند و ملک پارسیان به درازا کشید، با آنکه آتش‌پرست بودند؟!» پیغمبر فرمود: «از بهر آنکه آبادانی کردند در جهان و داد گستردند میان بندگان خدای عزّ و جل»[۲]

نیز نقل شده است که رسول خدا(ص) فرمود: «نام ایرانیان را به زشتی یاد نکنید؛ زیرا آنها از یاران ما هستند و از ما حمایت می‌کنند.»[۳]

همچنین نقل شده است که پیامبر(ص) گاهی به فارسی نیز سخن می‌گفت و حتی در برهان قاطع در شرح کلمه «دَری» آمده است که: «بعضی گویند دَری، زبان اهل بهشت است که رسول(ص) فرموده‌اند: زبان اهل بهشت، عربی یا دری است».[۴]

این شیوه رفتار پیامبر نیز نشانه اشتیاق او به جلب عواطف فارسی‌زبانان است، در حالی که بعضی بر اثر تعصّب عربیت، سخن گفتن به فارسی را دور از وقار می‌دانستند.

از جمله روایاتی که در مورد فارسی صحبت کردن پیامبر(ص) در دست است، این روایت است که: وقتی سلمان بر پیامبر، وارد شد. پیامبر فرمود: «درسته و ساوته» یعنی «اهلاً و مَرحباً» و صحیح این دو کلمه: «درستید و شادید» است؛ یعنی «سالم و خوش باشی»! [۵]

---

۱ . ر.ک: ابطحی، سید نورالدین، ایرانیان در قرآن و روایات، نشر به‌آفرین، ۱۳۸۳، ص ۶۵.

۲ . ابن البلخی، فارسنامه، چاپ دارالفنون کمبریج، ص۵.

۳ . بخاری، صحیح البخاری و مسلم، صحیح مسلم و ترمذی، صحیح الترمذی، به نقل از: ابن اثیر، جامع الاُصول فی احادیث الرسول، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۴۹.

۴ . ابن خلف تبریزی، محمدحسین، برهان قاطع، تصحیح: محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۸۴۷.

۵ . قلقشندی، احمد بن علی، صبح الأعشی، ج ۱، ص ۱۶۶.

کنز العمّال: پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) خندید و فرمود:

أ لا تَسألُونِی مِمَّ ضَحِکتُ؟ رَأیتُ ناسا مِن اُمَّتِی یُساقُونَ إلَی الجَنَّةِ فی السَّلاسِلِ کَرها . قیلَ: یا رسولَ اللّه ، مَن هُم ؟ قالَ: قَومٌ مِن العَجَمِ یَسبِیهِمُ المُجاهِدونَ فیُدخِلُونَهُم الإسلامَ.

نمی‌پرسید که از چه خندیدم؟ مردمی از امّت خود را دیدم که در زنجیر با زور به سوی بهشت کشانده می‌شوند. عرض شد: ای رسول خدا! آنان کیستند؟ فرمود: مردمانی از عجم که مجاهدان آنها را اسیر می‌کنند و به اسلام‌شان در می‌آورند.

سلمان، نماد ایرانیان مسلمان

سلمان، نخستین مرد ایرانی است که به اسلام گروید و در همان آغاز در مدینه، به محضر پیامبر(ص) رسیده است. او بر اثر پیمودن راه تقوا و کمالات، به مرحله ای رسید که پیامبر(ص) و امامان(ع) با تعبیرات بسیار بلند، از او تجلیل کردند و این تجلیل از سلمان پاک و لایق که به صورت سمبلی از ایرانیان معرفی شده بود، نقش به سزایی در گرایش ایرانیان به اسلام داشت.[1]

نام اصلی سلمان روزبه یا ماهُویه یا بهبود یا بهروز و یا مابه بوده است که پیامبر(ص)، پس از اسلام آوردن او، نامش را تغییر داد و نام زیبای «سلمان» را برای او برگزید. سلمان، گاهی خود به این موضوع افتخار می‌کرد و می‌گفت: «من برده بودم و رسول خدا(ص) مرا آزاد کرد و نام مرا سلمان نهاد».[2]

---

۱ . رک: ابطحی، سید نورالدین، ایرانیان در قرآن و روایات، ص ۶۵.

۲ . علیاری تبریزی، ملا علی، بهجه الآمال فی شرح زبده المقال، تهران، ۱۴۱۲ق، ج۴، ص۴۶۷؛ مدنی، سید علی خان، الدّرجات الرّفیعه فی طبقات الشیعه، مؤسسه الوفاء، بیروت، ص۲۰۳.

او از مَوالی(آزادشدگان پیامبر) به شمار می‌آمد که پیامبر(ص) او را از صاحبش - که یک نفر یهودی بود - در برابر کاشتن سیصد نخل خرما و چهل وقیه طلا(هر وقیه، معادل چهل درهم)، خریداری و آزاد نمود.[۱]

پیامبر(ص) درباره سلمان می‌فرمود:

«من پیشگام همه فرزندان آدم هستم و سلمان، پیشگام پارسیان است.»[۲]

در جایی دیگر فرمودند:

خداوند، به من فرمان داد که چهار نفر را دوست بدارم، و به من خبر داد که او نیز آنها را دوست دارد، و آنها عبارت‌اند از: علی، سلمان، ابوذر و مقداد.[۳]

همچنین فرمود:

سلمان، از من است. اگر کسی به او جفا کند، به من جفا کرده است، و کسی که به او آزار برساند، به من آزار رسانده است.[۴]

در ماجرای معروف جنگ خندق که در سال پنجم هجرت رخ داد، طبق پیشنهاد سلمان، قرار شد در برابر دشمن، خندق(کانال بزرگی به عنوان محافظ شهر) حفر کنند. رسول خدا(ص)،

---

۱ . نوری، حسین بن محمدتقی، نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص۲۰و ۲۱؛ احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرّسول، ج۲، ص۴۰۹؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد ، ج۱، ص۱۷۰.

۲ . طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، پاورقی ص۱۵۰.

۳ . ابن بابویه، الخصال، ج ۱، ص۲۵۵.

۴ . رک: ابطحی، ایرانیان در قرآن و روایات، ص۹۰.

حفر آن را بین مسلمانان تقسیم کرد و برای هر ده نفر، کندن چهل ذراع(حدود بیست متر) را تعیین نمود.[۱]

از آن جا که سلمان، فردی نیرومند و کارآمد بود، مهاجران گفتند: سلمان از ماست.(یعنی نام او را در لیست مهاجران قرار دهید) و انصار گفتند: سلمان از ماست. رسول خدا(ص) فرمود:

سلمان، از ما اهل بیت است.[۲]

این جمله «سلمان، از ما اهل بیت است»، تنها در جنگ خندق گفته نشده است، بلکه از زبان پیامبر(ص) و امام علی(ع) و بعضی امامان دیگر نیز در موارد مختلف، آمده است.[۳]

عارف بزرگ قرن هفتم، مُحیی الدّین ابن عربی، در شرح این جمله می‌گوید: « اضافه کردن و پیوند زدن سلمان به اهل بیت(ع) در این عبارت، بیانگر گواهی رسول خدا(ص) به مقام عالی طهارت سلمان است»[۴]

جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: از رسول خدا(ص) درباره مقام سلمان پرسیدم. فرمود:

سلمان، دارای علم گذشته و آینده است. خداوند، دشمن او را دشمن می‌دارد، و دوستش را دوست می‌دارد.[۵]

عایشه می‌گوید:

---

۱ . با توجه به این که عدد لشگر مسلمین طبق مشهور، حدود سه هزار نفر بود، طول مجموع خندق را بعضی دوازده هزار ذراع(تقریباً شش هزار متر) تخمین زده‌اند. به گفته بعضی از مورّخان، حفر خندق، در شش روز به انجام رسید.(ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۶۷)

۲ . امین، سید محسن، اعیان الشّیعه، ج۷، ص۳۸۶؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج۲، ص۴۲۷.

۳ . نفس الرّحمن، ص ۳۱ و ۳۲.

۴ . رک: ابطحی، ایرانیان در قرآن و روایات، ص ۹۹.

۵ . شیخ مفید، الاختصاص، ص۲۲۳.

سلمان، جلسات خصوصی شبانه با رسول خدا(ص) داشت که اکثر اوقاتِ آن حضرت را پر می‌کرد.[۱]

نقل است که سلمان از همان آغاز آشنایی با اسلام و دلبستگی به آیات قرآن، در این اندیشه بود که قرآن را به زبان پارسی برای مردم خود ترجمه کند؛ امّا متأسفانه امروز، ترجمه‌ای از قرآن به روایت سلمان در دسترس نیست و بسیاری بر این باورند که ترجمه تفسیر طبری، نخستین اقدام برای ترجمه قرآن به زبان فارسی است؛ امّا برخی منابع مهمّ تاریخی، سلمان را نخستین کسی می‌دانند که با اجازه پیامبر(ص) به ترجمه فارسی آیات قرآن پرداخت.[۲]

در مورد منزلت سلمان در نزد پیامبر(ص)، همین بس که آن حضرت، سفارش‌نامه‌ای درباره بستگان سلمان نوشتند که قبلاً درباره هیچ یک از اصحاب، چنین سفارش‌نامه‌ای صادر نشده بود. خلاصه‌ای از متن آن سفارش‌نامه چنین است:

این، عهدنامه‌ای از محمد بن عبد الله(ص) است که بنا به درخواست سلمان، در مورد توصیه به برادرش مهاد بن فرّخ بن مهیار و خاندان او نسل اندر نسل، نگاشته می‌شود. این نامه، به نفع خاندان سلمان نوشته شد. جان و مال آنها، در هر نقطه‌ای که باشند، در پناه خدا و رسولش محفوظ است. کسی نباید به آنها ستم کند یا سخت بگیرد. هر کس از مؤمنان که نامه مرا می‌خواند، باید از آنها حمایت کند و به آنها احترام بگذارد، و هیچ گونه آزاری بر آنها روا ندارد. تراشیدن جلو سر، و جزیه و خمس و عُشر(یک‌دهم) اموال، و هر گونه مالیات را از آنها برداشتم. هر سال از بیت المال، صد لباس در ماه رجب، و صد لباس در ماه ذی حجه به آنها بدهید. سلمان از این رو، از جانب ما شایسته این اکرام و احترام گردیده که بر بیشتر مؤمنان، برتری یافته است و از طریق وحی برای من ثابت شده که: اشتیاق بهشت

---

۱ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۶.

۲ . ر. ک: مهاجرانی، سید عطاء الله، بررسی سیر زندگی و حکمت و حکومت سلمان فارسی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۶، ص ۱۷۱.

به(سلمان)، بیش از اشتیاق او به بهشت است. سلمان، مورد اعتماد من و خیرخواه پیامبر خدا و مؤمنان است. سلمان از خاندان ماست.

این سفارش‌نامه را علی بن ابی طالب(ع) به فرمان رسول خدا(ص) نوشت و سلمان، ابـوذر، مقداد، عمّار، بلال و جماعتی بر آن، گواه شدند.[۱]

ایرانیان مسلمان در زمان پیامبر(ص)

در عصر پیامبر(ص) و اندکی پس از رحلت ایشان، ایرانیان بسیاری به اسـلام گرویدنـد کـه درباره آنها به اختصار توضیح می‌دهیم.

سلمان فارسی می‌گوید:

> وقتی که وارد مدینه شدم، زنی اصفهانی(به نام اُمّ الفارسیه) را دیـدم کـه قبـل از مـن بـه حضـور پیامبر(ص) رفته و مسلمان شده بود. او مرا به سوی آن حضرت راهنمایی کرد.[۲]

ابن حجر می‌نویسد:

> مردی از ایرانیان به نام ابوشاه، پای منبر رسول خدا(ص) بود و خطبه بلیغ و سودمند آن حضـرت را می‌شنید. پس از پایان خطبه، به حضور رسول خدا(ص) آمد و گفت: دستور بدهید این سخنان را برای من بنویسند. آن حضرت به آنهایی که سواد نوشتن داشتند، فرمود: ایـن سـخنان را بـرای ابوشاه بنویسید.[۳]

جوانی ایرانی در جنگ اُحد، در صف سپاه اسلام، ضربتی سخت بر دشـمن کوبیـد و فریـاد برآورد: «بگیر این ضربت را از من، که من جوانی پارسی هستم». رسول خدا(ص) دریافـت

---

۱ . ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۹۷؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۳۶۸.

۲ . نهاوندی، علی‌اکبر، گلزار اکبری و لاله‌زار منبری، تبریز، ص۸۵؛ عسکری، ابوهلال، الأوائـل، دار البشـیر، ۱۴۰۸ق، ص۱۶۱.

۳ . قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ترجمه: شعرانی، پاورقی ص۳۵۶.

که سخن او ممکن است شعلة تعصّب نژادی دیگران را برافروزد، به آن جوان فرمود: « بگو: بگیر از یک جوان انصاری!»[۱]

باذان بن ساسان که نام او را بادان و بادام هم نوشته‌اند، فرمانروای ایرانی یمن بود که از سوی خسرو پرویز بر آن دیار، حکومت می‌کرد و بر سرزمین های حجاز و تهامه نیز سرپرستی داشت.

پس از آن که سفیر پیامبر اعظم(ص)(عبدالله بن حُذافه سهمی) به دربار خسرو پرویز رسید و نامه آن حضرت را به امپراتور ایران داد. پادشاه ایران برآشفت و نامه آن حضرت را پاره کرد و سپس دستور دستگیری پیامبر و اعزام ایشان را به تیسفون، به باذان صادر کرد و همچنین به او فرمان داد تا گزارشی درباره فعالیت‌های محمّد(پیامبر اسلام) به او ارائه دهد. باذان هم دو تن از ایرانیان به نام‌های بابویه و خُرّه خسرو را به مدینه فرستاد تا از چند و چون اسلام، آگاهی بیاورند؛ امّا آنها ناباورانه، خود را با جامعه‌ای نوبنیاد و سپاهی با ایمان که تا سر حدّ جان از پیامبرخود پاسداری می‌کرد، مواجه دیدند. از این رو، با آن که اجرای فرمان را ناممکن می‌دانستند، ولی دست کم، چاره‌ای جز ابلاغ مفاد آن به پیامبر(ص) نداشتند. پیامبر(ص) نیز در پاسخ، با تبسّمی معنادار، از قتل خسروپرویز به دست پسرش شیرویه در شب قبل، خبر داد. این پیشگویی صحیح پیامبر(ص)، باذان و دیگر فرماندهان ایرانی را به اسلام، متمایل کرد. به همین سبب، باذان، هیئتی را با هدایای بسیار به نزد رسول خدا(ص) در مدینه اعزام داشت. این هیئت، خواستار آن بود که پیامبر(ص) کسی را برای آموزش اسلام به جانب یمن گسیل فرمایند و فرمانروای مسلمانی را برای ایرانیان و مردم یمن برگزینند.

---

۱ . ابی داوود، سنن ابی داوود، ج۲، ص۶۲۵.

آن حضرت نیز ضمن ارسال هدایایی، حضرت علی(ع) را برای آموزش اصول و فروع ایـین اسلام به ایرانیان و مردم یمن اعزام کرد و طی فرمانی، خـودِ بـاذان را بـه عنـوان کـارگزار خویش و حاکم یمن، منصوب فرمود. بدین گونه پیوند مستقیم میان اسلام و ایرانیـان، بـدون هیچ درگیری نظامی، نخستین بار از سرزمین یمن آغاز شد.

در اواخر عمر رسول خدا(ص)، باذان، وفات یافت و فرزندش «شهر بن باذان» به جای وی منصوب شد. بعدها پس از ماجرای حجّه الوداع و بیمار شدن پیامبر(ص)، گروهی از اعراب به رهبری «اَسود عَنَسی» به یمن حمله بردند و شهر بن باذان را به شهادت رسانده، و صـنعا را تصرف کردند که پیامبر(ص) پس از آگاهی از این خبر، یک گروه سه نفره ایرانی(فیـروز، دادویه، جشیش) را مأموریت داد تا اسود را شکست دهند و یمن را بازپس گیرند. آنها هـم موفق به اجرای فرمان پیامبر(ص) و خشنودی فراوان ایشان شـدند، تـا آن جـا کـه پیـامبر فرمود: «عنسی کشته شد و قتل او به دست مبارکی متعلق به یـک خـانواده مبـارک، انجـام گرفت». وقتی از آن حضرت پرسیدند، چه کسی او را کشت؟ فرمود: «فیروز».[۱]

به هر حال، هر چند نام باذان را در زمره صحابه پیامبر(ص) ذکر کرده‌اند، ولی او چنان که در روایات اسلامی‌آمده است، مسلمان شدن خود را تنها با نامه‌ای به پیامبر(ص) اعلام کـرده و ملاقات حضوری با ایشان نداشته است.[۲]

به جز اینان، چند تن دیگر از آزادشدگان پیامبر(ص) هم ایرانی بودند مثـل: هرمـز، کرکـره، وردان، مهران و یک تـن از آنهـا کـه نـامش ابوضـمیره بـود و نسـب و تبـار خـود را بـه گشتاسب(پادشاه افسانه‌ای ایران) می‌رسانید.[۳]

---

۱ . وب سایت شورای گسترش زبان و ادبیات فارسیwww.persian-language.org

۲ . محمدی ملایری، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسـانی بـه عصـر اسـلامی، ج۱، تهـران، یزدان، ۱۳۷۲، ص۴۲۸ ـ۴۳۳.

۳ . زرّین کوب، عبدالحسین، بامداد اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴، ص ۶۶.

آزاد کرده‌ای دیگر، ثوبان نام داشت که سال ها بعد از پیغمبر زنده بود و به روزگار معاویه در شام وفات یافت. گویند وقتی پیغمبر گفت: «کیست که برای من، یک خصلت را بر عهده گیرد، تا من برای او بهشت را برعهده گیرم؟»، ثوبان گفت: من، ای پیغمبر خدای! محمد(ص) گفت: «بر عهده گیر که از خلق، چیزی طلب نکنی». ثوبان پذیرفت و گویند بسا که وقتی سوار بود، تازیانه از دستش می‌افتاد و از هیچ کس در نمی‌خواست تا آن را بردارد و به دستش دهد. خودش فرود می‌آمد و آن را برمی‌داشت.[۱]

فضایل مردم قم

روایاتی در مورد شهرهای ایران مخصوصاً قم و خراسان هم بسیار چشم‌گیر است و در این روایات از شهر قم بسیار تعریف و تمجید شده است که به طور اختصار به بعضی اشاره می‌شود.

در فضیلت شهر قم و اهل آن روایات بی‌شماری وجود دارد که در آن‌ها از قم با عناوین و القاب مختلف و ستایش‌های گوناگونی یاد شده مثل سرزمین نجیبان، حجت بلاد، معدن علم و فضل، استراحت‌گاه مؤمنان، ماوای فاطمیان، محل باز شدن در بهشت، سرزمین مقدس، حرم اهل بیت(ع) شهر پربرکت، کوفه کوچک و...که به بعضی اشاره می‌شود. امام صادق(ع) می‌فرماید: «اهل خراسان اعلامنا و اهل قم انصارنا و اهل کوفه اوتادنا.[۲]

مردم خراسان بزرگان ما و مردم قم یاران ما و مردم کوفه حامیان استوار ما هستند.» در جای دیگر امام صادق(علیه‌السّلام) می‌فرمایند: «بر مردم قم فرشته‌ای بالهایش را گشوده است که هیچ جباری نمی‌تواند اراده بد کند مگر این که خداوند او را ذوب می‌کند، مانند نمک در آب. سپس به عیسی بن عبدالله اشاره کرد و فرمود: سلام خدا بر اهل قم که

---

۱ . زرّین کوب، عبدالحسین، بامداد اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴، ص ۶۷.

۲ . مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۴.

شهرهای آنان را از آب باران سیراب می‌کند و برکاتش را بر آن‌ها نازل می‌کند و بدی‌هایشان را به خوبی بدل می‌کند. آن‌ها اهل رکوع، سجود، قیام و قعود هستند. آن‌ها فقها و علما و فهمیده‌ها هستند. آن‌ها اهل درایت و روایت و حسن عبادات هستند.[۱]

و یا در مورد شهر طالقان امام صادق(علیه‌السّلام) می‌فرماید: «خدای متعال را گنج‌هایی است در طالقان که نه طلاست و نه نقره و درفشی که از آغاز تا کنون باز نشده و به اهتزاز در نیامده است. این خطه دارای مردانی است که نسبت به ذات مقدس خداوند تردیدی در آن قلب‌ها ایجاد نمی‌شود...آنان زاهدان شب و شیران روزند. در اطاعت از امام و رهبرشان مطیع‌تر از کنیزکان نسبت به مولای خویش‌اند... شعار آنان خون‌خواهی سالار شهیدان امام حسین(علیه‌السّلام) است... به واسطه این رادمردان خداوند امام بر حق مهدی(علیه‌السّلام) را پیروز می‌گرداند.[۲]

رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) غیر از احادیثی که در تفسیر آیات در مورد ایرانیان آوردیم، بارها در مورد ایران و ایرانیان سخن گفته و از آن‌ها به نیکی یاد کرده است که به چند مورد اشاره می‌شود. پیامبر اسلام(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) می‌فرمایند «ایرانیان خویشاوندان ما اهل بیت‌اند.[۳]

و در جای دیگر می‌فرمایند:

اعظم الناس نصیباً فی الاسلام اهل الفارس.[۴]

---

۱ . همان، ج ۶۰، ص ۲۱۷.

۲ . همان، ج ۵۱، ص ۸۷.

۳ . متقی هندی، کنزل العمال، ج ۲، ص ۳۰۳.

۴ . همان، ج۱۲، ص ۹۰.

در بین مردم، مردم فارس بیشترین سهم را از اسلام دارند.» و در جایی دیگر از ایرانیان به عنوان خوشبخت‌ترین مردم یاد کرده و می‌فرمایند:

اسعد العجم بالاسلام اهل الفارس.[۱]

خوشبخت‌ترین ملت غیر عرب به واسطه اسلام مردم ایران‌اند.

و در جایی دیگر ایرانیان را اهل بهشت می‌نامد و آن‌ها را جزء شفاعت‌شدگان در قیامت به حساب می‌آورد و می‌فرمایند: «اول کسانی که در روز قیامت برایشان شفاعت می‌کنم از میان امتم، اهل بیتم هستند سپس نزدیک‌ترین نزدیکانم از قریش سپس از عجم‌ها.[۲]

علی(علیه السلام) هم که حکومتش حکومت عدل و داد بود و ملاک برتری انسان‌ها را به یکدیگر تقوا و ایمان آن‌ها می‌دانست احترام خاصی به ایران و ایرانیان داشت و هیچ تبعیضی میان اعراب و آن‌ها قائل نمی‌شد و همیشه از آن‌ها به نیکی یاد می‌کرد روزی اشعث نزد امیر مؤمنان(علیه‌السّلام) آمد و از میان صفوف جماعت گذشت تا خود را به نزدیکی حضرت رساند و گفت: «ای امیر مؤمنان این سرخ‌رویان(ایرانیان) که اطراف شما را گرفته و نزد شما نشسته‌اند بر ما چیره شده‌اند.» حضرت از این سخن اشعث ناراحت شد و سرش را به زیر افکند، بعد فرمودند: «آیا امر می‌کنید که آنان(ایرانیان) را طرد کنم؟ هرگز طرد نخواهم کرد چون در این صورت از زمره جاهلان خواهم بود. اما سوگند به خدایی که دانه را شکافت و بندگانش را آفرید، حتماً شما را برای برگشت مجدد به آیین‌تان سرکوب می‌کنند، همان‌گونه که شما آنان(ایرانیان) را در آغاز برای پذیرش این آیین سرکوب نمودید.[۳]

---

۱ . همان، ج۱۲، ص ۹۰.

۲ . همان، ج ۲، ص ۹۴.

۳ . ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، شرح نهج‌البلاغه، ج۲۰، ص .

علی(علیه‌السّلام) همیشه در بزرگداشت ایرانیان می‌کوشید و به آن تاکید می‌کردند، هنگامی که عمر از راه ایران به طرف مدینه می‌رفت، قصد کرد زنان ایرانی را بفروشد و مردان آن‌ها را عبد عرب قرار دهد تا افراد ضعیف را حمل کنند و پیران را بر پشت خود طواف دهند. امام علی(علیه‌السّلام) به او فرمود: پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) می‌فرمایند: «بزرگان قوم را احترام کنید، هرچند مخالفت شما کردند و این ایرانیان حکیم و با احترام‌اند آن‌ها به ما سلام می‌کنند و رغبت به اسلام دارند.» عمر گفت علی بن ابی طالب از من پیشی گرفت و عزم مرا درباره عجم‌ها نقض کرد.[1]

وقتی ایرانیان از تبعیض اعراب نسبت به خود شکایت کردند علی(علیه‌السّلام) به پیش اعراب رفت و در این زمینه با آن‌ها صحبت کرد و مفید واقع نشد آن حضرت میان موالی آمد و گفت: «با کمال تاسف اینان حاضر نیستند با شما روش مساوات در پیش گیرند و مانند یک مسلمان متساوی الحقوق رفتار کنند. من به شما توصیه می‌کنم که بازرگانی پیشه کنید، خداوند به شما برکت خواهد داد.[2]

نتیجه‌گیری

روایات و آیاتی از قرآن کریم درباره مردم ایران وارد شده است که اجمال آن چنین است:

ایرانیان بزرگترین سهم را در اسلام دارند.

ایرانیان دارای ایمان سطح بالا هستند.

ایرانیان بسیار در پی دانش هستند.

ایرانیان، فرزندان حضرت اسحاق نبی(ع) هستند.

---

۱ . مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج۵۴، ص۳۳۰.

۲ . همان، ج۹، ص۱۲۴.

برخی از آیاتی که در شأن ایرانیان نازل شده است عبارتند از: آیه ۳۸ از سورة محمّـد(ص)، آیه ۵۴ از سورة مائده، آیه ۸۹ سورة انعام و آیه ۱۳۳ از سورة نساء.

حضرت سلمان ایرانی‌تبار از جایگاه بسیار بالایی در نزد نبی اعظم(ص) برخوردار بـود بـه طوری که درباره ایشان فرمود: سلمان از ما اهل بیت است.

زنی اصفهانی به نام اُمّ الفارسیه قبل از سلمان فارسی به حضور پیامبر(ص) رفت و مسـلمان شد.

درباره فضایل مردم قم و خراسان نیز روایاتی رسیده است؛ از جمله این که مـردم خراسـان بزرگان ما و مردم قم یاران ما و مردم کوفه حامیان استوار ما هستند.

منابع

۱-قرآن کریم

۲- ابطحی، سید نورالدین، ایرانیان در قرآن و روایات، نشر به‌آفرین، ۱۳۸۳.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، مکتبه آیه الله مرعشی النجفی، قم، بی‌تا.

۴- ابن اثیر، جامع الأصول فی احادیث الرسول، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۰ق.

۵- ابن البلخی، فارسنامه، تصحیح: رینولد آلن نیکلسون، دارالفنون، کمبریج، ۱۹۳۱م.

۶- ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲ ش، چاپ اول.

۷- ابن خلف تبریزی، محمدحسین، برهان قاطع، تصحیح: محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

۸- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰ق.

۹- ابن شهرآشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی‌طالب، انتشارات علامه، قم، بی‌تا.

۱۰- ابوداود، سلیمان بن اشعث، سنن أبی داود، دار الحدیث، قاهره، چ اول، ۱۴۲۰ق.

۱۱- ابونعیم، تاریخ اصبهان، دار الکتب العلمیه، بیروت، چ اول، ۱۴۱۰ق.

۱۲- احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرّسول، دار الحدیث، قم، ۱۴۱۹ق.

۱۳- القرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، دار الفکر، بیروت، بی‌تا.

۱۴- امین عاملی، سید محسن، اعیان الشّیعه، بیروت، دار التعارف، ۱۴۲۱ق.

۱۵- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ق.

۱۶- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، وزارة الاوقاف مصر، قاهره، چاپ ۲، ۱۴۱۰ ق.

۱۷- ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی، دار الحدیث، قاهره، ۱۴۱۹ ق.

۱۸- ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات، مصحح: جلال الدین محدث، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۹۵ ق، چاپ اول.

۱۹- حقی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، دار الفکر، بیروت، بی‌تا.

۲۰- خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ق،

۲۱- زرّین‌کوب، عبدالحسین، بامداد اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴.

۲۲- سایت شورای گسترش زبان و ادبیات فارسیwww.persian-language.org

۲۳- سیوطی، جلال الدین، الدُرّ المنثور، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

۲۴- شیخ مفید، الإختصاص، علی‌اکبر غفاری، محمود محرمی زرندی، المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.

۲۵- طباطبائی، محمدحسین، تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.

۲۶- طبرسی، فضل بن حسن، الإحتجاج، تحقیق: محمدباقر خرسان، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ق، چ اول.

۲۷- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصرخسرو، تهران، ۱۳۷۲.

۲۸- عسکری، ابوهلال، الأوائل، دار البشیر، ۱۴۰۸ق.

۲۹- علامه مجلسی، بحارالأنوار، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۳۰- علیاری تبریزی، ملا علی، بهجه الآمال فی شرح زبده المقال، تهران، ۱۴۱۲ق.

۳۱- قلقشندی، احمد بن علی، صبح الأعشی فی صناعه الانشاء، بیروت، بی‌تا.

۳۲- قمی، تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق.

۳۳- قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ترجمه: شعرانی، انتشارات آرام دل، بی‌جا، ۱۳۹۷.

۳۴- متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنزل العمال فی السنن الأقوال و الافعال، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ق.

۳۵- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۳۶- محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، دار الحدیث قم، ۱۳۸۹ش.

۳۷- محمدی ملایری، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران، یزدان.

۳۸- مدنی، سید علی خان، الدّرجات الرّفیعه فی طبقات الشیعه، مؤسسه الوفاء، بیروت، بی‌تا.

۳۹- مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، دار الحدیث، قاهره، چاپ ۱، ۱۴۱۲ ق.

۴۰- مهاجرانی، سید عطاء الله، بررسی سیر زندگی و حکمت و حکومت سلمان فارسی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۶.

۴۱- نوری، حسین بن محمدتقی، نفس الرحمن فی فضائل سلمان، یاد اندیشه، ۱۳۹۰ش.

۴۲- نهاوندی، علی‌اکبر، گلزار اکبری و لاله‌زار منبری، انتشارات علمیه، تبریز، ۱۳۴۴ش.

۴۳- یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۶۲.

دوفصل‌نامه صعود
شماره پیاپی ۳، بهار ۱۴۰۳

کاربردهای معانی حرف باء در قرآن کریم

نویسنده: سید عباس میرقاسمی[۱]

چکیده

می‌دانیم که از نخستین آموزه‌های علوم زبان عربی، تقسیم واژگان این زبان به سه نوع اسم و فعل و حرف است. آموزه‌ای که از چنان اهمیتی برخوردار است که تقریبا هیچ کتابی در این باب، از تذکار و بیان آن غفلت نورزیده است؛ در مورد حروف تنها سخنی که از بیشتر نحویان در شناخت حقیقت معانی حرفیه شنیده می‌شود، نبودن علامات اسم و فعل، همراه با حرف است، یکی از اقسام حروف، حرف جاره است که به اسم ما بعد خود می‌چسبد و آن را مجرور می‌کند و یک نمونه از این حروف، حرف جاره باء است که معانی و کاربردهای فراوانی دارد که در ادامه به آنها اشاره می‌شود. یادگیری این موضوع لازم و ضروری است تا به فهم دقیق قرآن و احادیث بپردازیم.

کلیدواژگان

اهمیت، حرف باء، باء در قرآن، ابن هشام

---

۱. طلبه پایه چهارم مدرسه علمیه امام صادق(علیه‌السلام) کوتنا قائمشهر

مقدمه

کوشش برای حفظ صیانت قرآن از هر گونه تحریف و نیز تلاش برای فهم حقیقت آیات الهی زمینه تدوین و شکوفایی دستور زبان عربی را فراهم ساخت، به‌طوری که از همان قرون اولیه اسلام زبان عربی به دستور مدونی دست یافت. حروف نیز از همان ابتدای پیدایش علم نحو و تفسیر، یعنی اواخر قرن اول هجری و اوایل قرن دوم، توجهٔ نحویان و مفسران را به خود جلب کرد. در ابتدا در لابه‌لای کلام نخستین علمای نحو و تفسیر، اشاراتی گذرا به حروف و معانی آن شد و به‌تدریج باب و فصلی جداگانه از کتب ایشان به مباحث مربوط به حروف اختصاص یافت. سپس اهمیت حروف بدان جا رسید که کتب مستقلی در زمینه حروف معانی نوشته شد؛ اگرچه این حروف در دلالت بر معنا، استقلال ذاتی ندارند و برای تحقق معنای خاص خود باید همراه واژگان دیگر، در جمله قرار بگیرند. حرف جر باء یکی از مهم‌ترین این حروف است که معانی مختلفی دارد، بعد از بررسی و جمع‌آوری نظرات مختلف نحویون، پانزده معنا برای باء در نظر گرفته شد که عبارت‌اند از: الصاق، تعدیه، استعانت، سببیت، مصاحبت، ظرفیت، بدلیت، مقابله، مجاوزت، استعلا، تبعیض، قسم و غایت، تاکید، تفدیه. بسیاری از نحویون، الصاق را مهم‌ترین معنای حرف جر باء دانسته‌اند، به طوری که سیبویه تنها معنایی که برای باء ذکر کرده، الصاق است. به طور کلی باید گفت: معانی مختلف حروف از جمله باء، نقش برجسته و قابل توجّهی در فهم دقیق آیات قرآن کریم دارد و مفسران نیز به این امر اهتمام خاصی داشته اند و نظرات خود را در این زمینه بیان کرده‌اند. کشف این معانی و جایگاه آن در قرآن کریم هدف از این تحقیق است.

مفهوم‌شناسی واژه حرف

حرف در لغت به معنای کناره و جانب هر چیزی است؛ چه آن چیز از محسوسات ظاهری باشد چه غیر ظاهر، مانند حرف السیف؛ حرف الجبل. جمع این واژه، أحرف و حروف است،

حروف هجاء به معنای اطراف واژه است حروف عوامل در نحو بدین گونه است که گوشه و اطراف واژگان به یکدیگر مرتبط هستند.

در این آیة شریفه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ»[1]کلمه حرف بدین‌معناست که کسانی هستند که در کناره دین جای دارند و در دینشان همواره با نگرانی و اضطراب به‌سر می‌برند، افرادی که ایمان نیاورده‌اند و از واقعیت و حقیقت دین و ایمان برکنارند، نظیر رزمنده‌ای هستند که هیچ گاه حاضر نیست از کنار معرکه جنگ در میان معرکه آید، مبادا که کشته شود و ازطرفی می‌خواهد خود را در ردیف رزمندگان به شمار آرد. ابن‌جنی، در بررسی ریشه و اشتقاق این کلمه، معنای اصلی «حَدّ» را برای آن یافته و در تعریف حروف هجاء نیز گفته است که حرف، «حدّ مُنْقَطع» صوت است.[2]

حروف در زبان عربی، کلماتی هستند مبنی و معنای آن‌ها تنها از راه اضافه‌شدن به اسم یا فعل روشن می‌گردد و به‌تنهایی معنای مستقلی ندارند، مانند «من» و «إلی». حروف معانی را از آن جهت به این نام خوانده‌اند تا آن‌ها را از حروف هجا جدا سازند.

حروف جاره، از جمله فراوان‌ترین و مؤثرترین اجزای سخن در زبان عربی هستند، این حروف از مهم‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده جملات در زبان عربی محسوب می-شوند و تنها به اسم اختصاص دارند و آن‌ها را مجرور می‌کنند. ابن مالک این حروف را این گونه معرفی می‌نماید:

هاک حروف الجر و هی من إلی   حتی خلا حاشا عدا فی عن علی.

مذ و منذ رب اللام کی واو تاء.   و الکاف و الباء و لعلَّ و متی[3]

---

۱ . حج: ۱۱

۲ . ابن جنی، سرّ صناعة الإعراب، ص ۳۴۷.

۳ . ابن مالک، الفیه، ج ۱، ص ۳۵.

در ارتباط با علت نامگذاری حروف جر به این نام، برخی از نحویان می‌گویند ایـن حـروف معنای فعل را به سوی اسم می کشاند. برخی دیگر عنوان ساخته اند که به دلیل ایـن کـه در برخی از افعال قوت رسیدن به مفعول کم است، این حروف به افعال کمک مـی‌کننـد تـا بـه مفعول برسند. بعضی دیگر نیز معتقدند همان گونه که عوامل جزم و نصب آخر فعل را مجزوم و منصوب می‌سازد، این حروف نیز، از آن جهت که آخر اسم را مجرور می کند، جاره نامیده می‌شود.

یکی از این کتاب‌ها که به بررسی این حـروف پرداختـه اسـت، «مغنـی اللبیـب عـن کتـب الأعاریب» است و سعی نگارندگان بر این است با استفاده از دیدگاه‌های دیگـر ادبـاماننـد زمخشری و المبرّد و سایر مفسران؛ به بررسی و نقد معانی حرف باء در کتاب «مغنی اللبیب» بپردازند.

معانی حرف باء

ابن هشام برای این حرف چهارده معنا ذکر کرده که یک نوع آن زائد و ۱۳ نوع آن غیر زائد است. البته برخی از این معانی قابل نقد است.

باء الصاق

نخستین و مشهورترین معنای حرف جر باء، الصاق و اتصال دو شیء بـه یکـدیگر اسـت و حرف باء به این معنا بیان می‌کند که فعل قبل توسط فاعل، متصل به مجرور واقع شده است.

سیبویه این معنا را اینگونه بیان می‌کند: «و باء الجر، إنما هی للإلصاق والاختلاط» و معتقـد است که این معنا از این حرف جدا نمی‌گردد.[1]

ابن هشام الصاق را بر دو گونه می‌داند:

---

۱ . سیبویه، الکتاب، ج ۲، ص ۳۰۴.

الف– الصاق حقیقی؛ بدین صورت که فعل متصلاً بر مجرور واقع شده است، مانند اینکه گفته شود: «أمسکتُ بزید»؛ این کلام هنگامی بیان می‌شود که بر چیزی از جسم مثل دست زید و یا چیزی که او را در بر گرفته باشد، چنگ انداخته شود، مانند لباس و یا کمربند.

ب– الصاق مجازی؛ فعل متصلاً بر خود مجرور واقع نشده، بلکه بر اشیایی که در کنار و نزدیک مجرور هستند، واقع می‌گردد، مانند: «مررتُ بزیدٍ»؛ یعنی عبور و رفتنم را به مکانی که به زید نزدیک بود، متصل نمودم. مانند سخن خداوند متعال دربارة برخورد مشرکان در برابر مؤمنان: ﴿وَ إِذَا مَرُّواْ بِهِمْ یَتَغَامَزُونَ﴾[1]

با توجه به بای الصاق، بر قرب و نزدیکی گناهکاران نسبت به مؤمنان نیز دلالت دارد.

باء تعدیه

باء تعدیه فعل یا شبه فعل را متعدی می‌نماید. نام دیگر باء تعدیه، «باء نقل» است. مانند سخن خداوند متعال در مورد منافقان: ﴿ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِم وَ ترَکَهُمْ فی ظُلُماتٍ لایبْصِرُونَ﴾[2] برخی از نحویان معتقدند که باء تعدیه مثل: «ذهب به»، «دخلت به» و «خرجت به» در معنا مانند همزه تعدیه است: «أذهبته»، «أدخلته» و «أخرجته»است. گروهی دیگر می‌گویند میان این دو تعدیه تفاوت وجود دارد؛ زیرا زمانی که گفته شود: «ذهبت بزید»؛ یعنی همراه زید در رفتن بوده‌ام؛ لیکن ملازمت و مصاحبت با شخص یا شیء مورد نظر در «أذهبته» لازم نیست.[3]

---

۱ . مطففین:۳۰

۲ . بقره:۱۷

۳ . ابن عصفور إشبیلی، شرح جمل الزجاجی ، ج ۱، ص ۳۴۲.

زمخشری در «الکشاف» در بیان تفاوت باء تعدیه و تعدیه همزه می‌گوید: «زمانی که فعل با بای متعدی می‌شود، معنای اخذ و استصحاب را دارا می‌شود، اما اذهب به معنای ازاله است».[۱]

مبّرد و سهیلی معتقدند که اگر فعل یا شبه فعل با حرف باء متعدی گردد مفعول مصاحب برای فاعل می‌گردد، معنای «ذهبت بزید» این است که مصاحب با زید حرکت نموده است. عده‌ای دیگر معتقدند این سخن مردود است بدلیل این که در آیه هفدهم سورة بقره، فاعل «الله» است.[۲]

باء استعانت

سومین معنای حرف جر باء، استعانت است و بر وسیله انجام فعل وارد می‌شود، باء استعانت بر ادات و وسیله فعل که واسطة بین فاعل و مفعول است قرارمی گیرد. مانند این مثال: «قطعت بالسکین»؛ یعنی به وسیله چاقو بریدم.﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئواْ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾[۳]

حرف «باء» در «بأفواههم» استعانت است.

ابن هشام از قول برخی می‌گوید باء بسم الله: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» استعانت است، بدلیل این که کاری به نحو کامل انجام نمی‌شود، مگر به استعانت خدواند متعال[۴]اما برخی از مفسران حرف باء در این آیه شریفه را ابتدائیت دانسته‌اند و این وجه را ترجیح داده‌اند، بدلیل این که معتقدند خداوند سبحان به مقتضای «هو الأول» آغاز هر کار و هر شأن است، اگر کاری بدون توجه به او آغاز شود منقطع الاول است؛ چنان که اگر کار و شأنی بدون قصد قرب به او که «هو الآخر» است، انجام شود منقطع الآخر و ابتر خواهد بود. از این رو لازم

---

۱ . زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ط۳، ج ۱، ص ۷۴.

۲ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب چاپ ۵، ج۱، ص ۱۳۸ – ۱۳۹.

۳ . توبه:۳۲

۴ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، چاپ ۵، ج ۱، ص ۱۳۹.

است که هر کاری با نام خدا آغاز شود. چنین کاری بی‌رجحان نیست؛ زیرا کار مرجوح کـه خدا از آن ناراضی است هرگز به خداوند نسبت ندارد.[۱]

قرآن کریم از آن جهت که کلام خداوند است و متکلم آن با ایجـاد ایـن حـروف و کلمـات، کتاب تدوینی را فراهم ساخت، صبغه تعلیم دارد و از آن جهت که بندگان خدا آن را تلاوت می کنند و معانی آن را فرا می‌گیرند و با عمل به محتوای آن تزکیه مـی‌شـوند، صـبغه تعلّـم دارد. بر این اساس، هنگامی که خداوند می‌فرماید: «بسم الله» نباید متعلق آن را اسـتعانت و مانند آن دانست یا معنای حرف جر را استعانت توهم کرد؛ اما هنگامی که بندگان خدا آن را تلفظ می‌کنند متعلق آن می‌تواند مادة استعانت و نظیر آن باشد؛ چنانکه معنای حرف جر نیـز می‌تواند استعانت باشد.[۲]

باء سببیت

چهارمین معنای باء، سببیت یا تعلیل است که بر علت و سبب فعل وارد می‌شود؛ مانند «مات زید بالجوع»؛ زید از گرسنگی مرد.[۳]

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَاداًلی مِـن دُونِ اللَّـهِ وَلَكِن كُونُواْ رَبَّانِيِّين بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ﴾[۴]

حرف«باء» در عبارت «بما کنت» سـببیت را بیـان مـی‌کنـد، گویـا کـه جملـه ایـن چنـین است:«ولکن کونوا ربانیین بسبب تعلیمکم الکتاب للناس و دراستکم ایاه فیما بینکم»

در برخی از کتب نحوی میان بای تعلیل و سببیت تفاوت قائل شده‌انـد. صـبان از میـان دو اصطلاح تعلیل و سببیت، سببیت را انتخاب نموده است.[۱]

---

۱ . طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، چ ۵، ج ۱، ص ۱۵.

۲ . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، چ ۵، ج ۱، ص ۲۸۷.

۳ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، چاپ ۵، ج ۱، ص ۱۳۹.

۴ . آل عمران:۷۹

اما ابن هشام، تعلیل را حذف کرد و به سببیت اکتفا نمود؛ زیـرا تعلیـل و سـببیت بـه یـک معناست. تقریبا اکثر قریب به اتفاق نحویان تعلیل و سببیت را به یک معنا می‌دانند.[2]

باید به این نکته توجه داشت که رضیّ باء سببیت را فرع استعانت دانسته است،[3] ابـن مالـک نیز بین باء سببیت و استعانت پیوند برقرار کرده و آن دو را در یک جا (گـاه تحـت عنـوان استعانت و گاهی با عنوان سببیت) جمع نموده است و در مواردی چون «کتبتُ بـالقلم» کـه نحویان باء را بای استعانت گرفته اند، آن را بای سببیت به شمار آورده است.

باء مصاحبت

گاه حرف باء از مع نیابت می‌کند و مفیـد معنـای مصـاحبت اسـت. در ایـن صـورت بـای مصاحبت، معیت و یا ملابست نامیده می‌شود. نحویان برای بای مصاحبت دو نشانه ذکر کرده اند: یکی آن که بتوان به جای آن «مع» گذاشت و یا به جای باء و مجرور آن، حال قرار داد و از این روست که آن را «باء الحال» نیز نامیده‌اند. باید توجه داشـت کـه بـای مصـاحبت حامل معنای الصاق نیز هست و از آن جا که الصاق، خود مستلزم ملازمت و مصاحبت است، پس می‌توان نتیجه گرفت که مصاحبت حرف باء عمیق تـر از «مـع» اسـت.ماننـد: ﴿وَ قَـد دَخَلُواْ بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُواْ بِهِ﴾[4] یعنی «مع الکفر».

در مورد حرف باء در آیه ﴿فَسَبِّحْ بحمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ﴾[5] میان ادبا اختلاف نظر وجود دارد، معتزله گفته اند که باء در «بحمد» بیانگر معنای مصاحبت اسـت، چـون «الحمـد» مصـدر و

---

۱ . صبان، حاشیه الصبان علی الشرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک، ج ۲، ص۲۲۰.

۲ . ابن هشام مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، چاپ ۵، ج۱، ص ۱۳۹.

۳ . رضی، شرح الکافیه فی النحو، چ۲، ج۲، ص ۳۲۸.

۴ . مائده:۶۱

۵ . نصر:۳

مضاف به مفعول است. پس معنا «فسبحه حامدا» می‌شود؛ یعنی خدا را از صفات سلبیه تنزیه کن در حالی که دیگر صفات را برای او ثابت می‌کنی.[۱]

ابن هشام که از اشاعره است معتقد است باء به معنای استعانت است و حمد مضاف به فاعل خواهد بود: «فسبحه بما حمد به نفسه»؛ یعنی تسبیح نمودن خداوند از طریق حمد[۲]

حمد به معنای توصیف خداوند متعال به صفات کمالیه است و آنچه امامیه به آن معتقد است این است که باء در این آیه مصاحبت است، یعنی در حالی که مستشعر و متلبس به حمد پروردگارت هستی، او را تسبیح نما.[۳]

باء ظرفیت

ششمین معنای باء ظرفیت و مترادف با حرف فی ظرفیه است.[۴]

مانند این آیه شریفه در بیان نجات خاندان حضرت لوط(ع) بعد از وقوع عذاب بر قوم او: ﴿إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ حاصِبًا إِلّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْناهُمْ بِسَحَرٍ﴾[۵]کلام این گونه است: «نجیناهم فی سحر». ﴿وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ.﴾[۶]یعنی «فی بدر».

باء مقابله

هفتمین معنای حرف جر باء، مقابله است، بدین گونه که فعل قبل در مقابل و عوض از شیء ما بعد است.[۷]

---

۱ . زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، چ ۱، ج۴، ص ۱۱۸.

۲ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، چ ۵ ، ج۱، ص ۱۴۰.

۳ . طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، چ۵ ، ج۲۰، ص ۳۷۷ و طالقانی، پرتویی از قرآن. چ۴، ج۴، ص ۲۸۹.

۴ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب چ ۵، ج، ص ۳۳۹.

۵ . قمر:۳۴

۶ . آل عمران:۱۲۳

۷ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب چاپ ۵، ج ۱، ص ۱۴۱.

بنابراین همیشه این حرف داخل بر اشیایی می شود که عوض از چیز دیگری هستند، مثل: «اشتریتُ الکتاب بعشرة دراهم»، کتاب را در عوض ده درهم خریدم. مانند این آیه شریفه که سرنوشت نهایی منافقان را چنین بیان می‌کند: ﴿أُوْلَئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُاْ الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَت تِجَارَتُهُمْ وَ مَا کَانُواْ مُهْتَدِینَ﴾[1] یعنی منافقان در تجارت‌خانه این جهان، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده‌اند.

﴿وَ کَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَين بِالْعَين وَ الْأَنفَ بِالْأَنفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنّ وَ الْجُرُ و حَقِصَاصٌ﴾[2]

حرف جر «باء» در تمام این جمله‌ها، «باء» مقابله است. ابن هشام باء در آیة شریفه به همین معنا می‌داند: ﴿الَّذینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَيِّبينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْکُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[3]

لیکن معتزله باء را به معنای سببیت دانسته اند، زیرا با توجه به اندیشة آنان عمل انسان در دنیا سبب ورود انسان به بهشت است و مسبب ورود به بهشت بدون سبب که همان اعمال انسان در دنیاست، تحقق نخواهد یافت و چنانچه خدا بخواهد کسی را ببخشد و او را وارد بهشت کند، نمی‌تواند چه آن که مسبب بدون سبب تحقق نمی یابد. اما این سخن معتزله با مالکیت مطلقة خداوند منافات دارد، چون خداوند گاهی بدون عمل بنده را به بهشت می‌برد؛ به عبارت دیگر اگر باء را به معنای مقابله در نظر نگیریم لازم می‌آید که هیچ یک از کسانی که عمل نداشته‌اند، به بهشت نروند حال آن که از میان بندگان هم کسانی به دلیل فضل پروردگار وارد بهشت می‌شوند.

---

۱ . بقره:۱۶

۲ . مائده:۴۵

۳ . نحل:۳۲

باء بدلیت

مانند کلام امیرالمؤمنین(ع) در شکایت از اصحاب خود که والی یمن بودند و در هنگام حمله بسر بن ابی ارطاة از کارگزاران معاویه، از یمن فرار کردند و خدمت حضرت به کوفه آمدند:

«أما و الله لوَدِدتُ أنَّ لی بکُم ألفَ فارسٍ من بنی فراس بن غنم»[1]

«آگاه باشید به خدا سوگند دوست داشتم به جای شما هزار سوار از فرزندان فراس بن غنم(که به غیرت و شجاعت و همراهی مشهور بودند) داشتم».

لفظ باء بیانگر معنای بدلیت است. و همانند سخن قریط بن اُنیف: «فلیتَ لی بهم قوماً إذا رکبوا شَنُّوا الإغَارَةَ فرسانًا و رُکبَانًا» ای کاش برای من به جای این قوم، جماعتی بود که هرگاه سوار بر مرکب‌های خویش می‌شدند، متفرق می‌شدند به جهت غارت کردن در حالی که سوار بر اسب و شتر بودند.[2]

حرف «باء» در «فلیتَ لی بهم قوماً» بیانگر معنای بدلیت است: «فلیتَ لی بدلهم قوماً».[3]

تفاوت «باء» مقابله و بدل این است که مقابله به معنی دادن چیزی و گرفتن چیز دیگر در مقابل آن است، امّا بدل به معنی انتخاب یکی در مقابل دو شیء است و آن می‌تواند از دست دادن شیئی و به دست آوردن شیئی دیگر باشد و می‌تواند بدون فقدان شیئی، شیء دیگری را برگزیند و بنابراین معنای بدل اعم است.

باء تبعیض

نهمین معنای حرف جر باء تبعیض است که مقصود نویسنده یا گوینده بعضی از اجزا و افراد آن است. این معنا را برخی از نحویان مانند ابوعلی فارسی، اصمعی، ابن قتیبه و ابن مالک

---

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۲۵.

۲ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، چاپ۵ ، ج۱، ص ۱۴۱.

۳ . همان، ص ۷۴.

عنوان ساخته‌اند و گفته‌اند که نحویون کوفه نیز وجود چنین معنایی را برای باء قائل‌اند و بـه این آیه شریفه استناد جسته‌اند: ﴿عَیْنًا یَشْرَبُ بها عِبَادُ اللَّهِ یُفَجِّرُونَهَا تَفْجِیرًا﴾.[۱] یعنـی یشـرب بعضها.[۲] اما می‌توان گفت که فعل شرب، در این آیه متضمن معنای روی است، به دلیل اینکـه فعل روی با حرف باء متعدی می‌گردد. زمخشری توجیه دیگری دارد که باء در «یشرب بها» به معنای مصاحبت است و معنای «یشرب بها الخمر» مثل این است که بگویی «شربت الماء بالعسل»؛ یعنی «مع العسل».[۳]

حرف جر «باء» در این آیه شریفه بر تبعیض دلالت دارد: ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَـی الصَّلاةِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ برُؤُوسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلیَ الْکَعْبَین﴾[۴]

از روایات احتجاجی اهل بیت(علیهم السلام) استفاده می‌شود که حرف باء بـرای تبعـیض اسـت، چون در کفایت مسح قسمتی از سر، به حرف «باء» تعلیل شده است: لمکان الباء.[۵]

زمخشری می‌گوید مقصود از حرف جر باء الصاق و مسـح قسـمتی از سـر اسـت.[۶] بنـابراین می‌توان گفت مسح قسمتی از سر و اتصال و الصاق آن، هر دو مقصور حرف جر باء است.

باء استعلا

ابن هشام باء را به معنای «علی» دانسته است، به عنوان مثال باء را در آیه ﴿مَـنْ إِن تَأْمَنْـهُ بِقِنطَارٍ یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ﴾[۱] مرادف «علی» گرفته، به دلیل آیه ﴿قَالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلَّا کَمَا أَمِنـتُکُمْ عَلَیَ أَخِیهِ مِن قَبْل﴾[۲] که در آن «أمن» با «علی» به کار رفته است.[۳]

---

۱ . انسان:۶

۲ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، چاپ ۵، ج۱، ص ۱۴۲.

۳ . زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ط۳، ج۴، ۶۶۸.

۴ . مائده:۶

۵ . طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، چ۵، ج، ص ۲۲۱ – ۲۲۲ و جوادی آملی، ج۲۲، ص ۹۲.

۶ . زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل. چ۳، ج۱، ص ۶۱۰.

اکنون باید بررسی نمود که می‌توان برای حرف جر «باء» معنای استعلاء را قائل شد؟

باید توجه داشت که معنی دو عبارت «أمنته به» و «أمنته علی» متفاوت است. با در نظر گرفتن معنای اصلی «علی» که استعلاست، معنای سیطره و استیلا در عبارت «امنته علی» نهفته است و در عبارت «امنته به» با معنای دخل و تصرف و الصاق در ارتباط است.[۴]

راغب اصفهانی معتقد است در این آیه شریفه فعل أمن متعدّی به نفسها است و به معنای ایمنی دادن است و اگر با حرف باء متعدی گردد، به معنای اطمینان و آرامش و سکون است. همچنین ابن هشام در آیه ﴿وَ إِذا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغامَزُون﴾[۵] باء را به معنای علی دانسته است، لیکن این توجیه با توجیحات گذشتهٔ وی منافات دارد، چون وی معتقد است که ماده «مرور» با هر یک از حرف باء و علی متعدی می‌گردد و اغلب این فعل به وسیله باء متعدی می‌شود و معنای الصاق را داراست.[۶]

باء انتهای غایت

معنای دیگری که ابن هشام برای حرف «باء» ذکر کرده، انتهای غایت است و به آیه ﴿وَ قَدْ أَحْسَنَ بی إِذْ أَخْرَجَنی مِنَ السِّجْن﴾[۷]استناد جسته است.

دو وجه در این آیه ذکر شده است: نخست آن که باء به معنای إلی است؛ دیگر این که «أحسن» متضمن معنای «لطف» است که با حرف باء متعدی می‌شود.[۱]اما سایر نحویان باء

۱ . آل عمران: ۷۵

۲ . یوسف:۶۴

۳ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، چاپ ۵، ج۱، ص ۱۴۲.

۴ . سامرایی، معانی النحو، ج۳ ، ص ۲۵.

۵ . مطففین: ۳۰

۶ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، چاپ ۵، ج۱، ص ۱۳۷.

۷ . یوسف:۱۰۰

در این آیه را به معنای اصلی خود تلقی کرده‌اند؛ زیرا در حقیقت بین دو عبارت «أحسن إلیه» و «أحسن به» تفاوتی ظریفی وجود دارد.[2] «أحسن إلیه» یعنی به او نیکی کرد؛ در حق او لطفی کرد. گویی که منتهی الیه و پایان احسان است؛ ولی «أحسن به» یعنی احسان و نیکی‌اش را بدو الصاق کرد.

با توجه به این تفاوت در می‌یابیم که «احسان» در دو آیه ﴿أَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ﴾[3]و ﴿وَ قَدْ أَحْسَنَ بی إِذْ أَخْرَجَنی مِنَ السِّجْن﴾[4]متفاوت است. احسان در آیة اول احسانی عام است که شامل همه خلق، از جمله حضرت یوسف(ع) نیز می‌شود؛ اما در آیه دوم، احسانی خاص مورد نظر است که حضرت حق از میان خلق، به حضرت یوسف(ع) عنایت داشته است. و در دنباله آیه نوع و حقیقت این احسان از زبان حضرت یوسف (ع) بیان می‌شود: ﴿وَ قَدْ أَحْسَنَ بی إِذْ أَخْرَجَنی مِنَ السِّجْن﴾[5] [6]

باء مجاوزت

با توجه به این آیه ﴿وَ یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ وَ نُزِّلَ الْمَلائِكَةُ تَنْزیلاً﴾[7]

ابن هشام باء را به معنای عن دانسته است[8]زمخشری معنای مجاوزت را رد می‌کند و معتقد است که حرف باء برای بیان علت و چگونگی ذکر شده است، گویی که به سبب ظهور ابرها شکافی میان آسمان ایجاد می‌کنند، مانند این که گفته شود: «شقّ السنام بالشفرة و انشق

---

۱ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب چاپ ۵، ج۱، ص ۱۴۳.

۲ . صبان، حاشیه الصبان علی الشرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک، ج۲، ص ۲۲۲.

۳ . قصص: ۷۷

۴ . یوسف:۱۰۰

۵ . یوسف:۱۰۰

۶ . سامرایی، معانی النحو، ج۳ ، ص ۲۳.

۷ . فرقان:۲۵

۸ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، چاپ ۵، ج ۱، ص ۱.

بها».[۱] باید توجه داشت میان دو معنی «انشقت الأرض عن النبتة» و «انشقت الأرض بالنبتة» تفاوتی وجود دارد. معنای اول با انکشاف و پرده‌برداری از گیاه مرتبط است و معنای دوم یعنی انشقاق به سبب چیزی است.[۲] بنابراین «تشقّق السماء عن الغمام» هنگامی است که ابرها دخول در آسمان است و تمام آسمان را پوشانده است، اما «انشقت به السماء» به این معناست که ابرها بر روی آسمان قرار دارند و به سبب آن انشقاق پیدا می‌کند.

ابن هشام می‌گوید برخی این معنای باء را منحصر در سؤال می دانند و معنای مجاوزت در آن، تجاوز مسئول از مسئول عنه است، مانند: ﴿الرَّحْمَنُ فَسْئَلْ بِهِ خَبِيراً﴾[۳] و ﴿سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ﴾.[۴] دلیلی که بر این مطلب بیان می‌کنند این است که ماده سؤال با حرف «عن» متعدی می‌شود، مانند: ﴿يَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبائِكُمْ.﴾[۵ و ۶]

نحویان بصره بر این اندیشه‌اند که باء به معنای مجاوزت نمی‌آید و باء در آیه ۵۹ سوره فرقان را به سببیت تأویل کرده‌اند.

نقد این مطلب این است که سیاق آیه بیانگر این است که سؤال درباره خداوند از یک فرد آگاه و خبیر است، نه این که سؤال به سبب خداوند باشد و همچنین به معنای عن نیست، زیرا فعل سأل اگر به معنای طلب و درخواست باشد، با حرف جر باء متعدی می‌شود.[۷]

---

۱ . زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ط۳، ج۳، ص ۲۷۵.

۲ . الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ص ۲۷۵.

۳ . فرقان: ۵۹

۴ . معارج: ۱

۵ . احزاب:۲۰

۶ . زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، چ۳ ، ج۳، ص ۲۸۹.

۷ . فرّاء، ج۳، ص ۱۸۳.

زمخشری هم می‌گوید: «ضمن سَألَ معنی دعا، فعدّی تعدیته»[۱]«سأل به» و «سأل عنه» تفاوت معنایی دارند، معنای «سأل به»، طلب و درخواست عذاب است و «سأل عنه»، معنای بحث و جستجو می‌دهد.[۲]عده‌ای دیگر این معنا را منحصر در ماده سؤال نمی‌دانند و به این آیه شریفه استناد می‌کنند: ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ﴾[۳]

علامه طباطبائی معتقد است که حرف باء در آیه دوازدهم حدید، به معنای فی است؛ یعنی «یوم تری أنت یا رسول الله المؤمنین بالله و رسوله و المؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم و فی أیمانهم»[۴]

باء قسم

سیزدهمین معنای «باء» قسم است؛یعنی متکلم به مجرور باء قسم می‌خورد و حروف قسم عبارت‌اند از: ۱- باء؛ ۲- واو؛ ۳- تاء.

باء اصل حروف قسم است و ازاین رو به احکامی چند اختصاص یافته است:

۱.جایز است فعل قسم عنوان شود، مانند: «اقسم بالله»؛ در حالی که این حکم در مورد واو و تاء قسم جریان ندارد و در نتیجه صحیح نیست، گفته شود: اقسم تالله- اقسم و الله. مانند سخن حضرت علی(ع): «فَأقسِمُ باللهِ یا بنی أمیة عمّا قلیل لتعرفنَّها فی أیدی غیرکم و فی دار عدوّکم».[۵]

---

۱ . زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، چ۳ ، ج۴، ص ۶۰۸.

۲ . سامرایی، معانی النحو، ج۳، ص ۲۳.

۳ . حدید: ۱۲

۴ . طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، چ۵ ، ج۱۹، ص ۱۵۵.

۵ . نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳.

ای فرزندان بنی امیه! به خدا قسم می‌خورم که این حکومت را پس از اندک زمانی در دست دیگران و در خانهٔ دشمنتان خواهید.

۲. جایز است باء قسم بر ضمیر وارد شود، مثل: «بک لأفعلنَّ».

۳.باء در قسم استعطافی استعمال می‌شود و آن عبارت از قسمی است که جواب آن جمـهٔ انشائیه باشد و متکلم برای مهربان ساختن مخاطب و توجه دادن وی به جواب سؤال ، چنین کلامی را عنوان می‌کند، مانند: «بالله هل قام زید؟؛ تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا زید قیام کرد؟»[1]

باء تأکید

پانزدهمین معنای «باء» تاکید است. در این صورت «باء» زائده است و نیاز به متعلق ندارد.[2]

مواضع کاربرد باء زائده شش مورد است: ۱- فاعل؛ ۲- مفعول؛ ۳- مبتدا؛ ۴- خبر؛ ۵- حال؛ ۶- واژه «نفس» و «عین».

یکی از موارد کاربرد باء زائده، ورود بر فاعل است و بر سه نوع است: ۱- واجب؛ ۲- غالب؛ ۳- ضرورت.

الف- واجب، این نوع بر فاعل فعل تعجب یعنی صیغه «أفعِل» وارد می شود، مانند: اَحسِن بزیدٍ.

ب- غالب، این نوع به طور غالب بر فاعل کفی وارد می شود، مانند: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾[3]

---

۱ . عباس حسن، النحو الوافی، چ۳ ، ج۲، ص ۴۹۷.

۲ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب چاپ ۵، ج ۱، ص ۱۴۸ و سیوطی، الإتقان فی علوم القرآن، ص ۳۳۹.

۳ . رعد: ۴۳

در این آیه شریفه حرف باء زائد بر فاعل فعل «کفی» که «الله» است، وارد شده است[1] که در این مورد فعل کفی، متضمن معنای اکتف است، به همین سبب حرف باء زائد بر آن وارد شده است.

اگر فعل کفی به معنای کافی بودن یا أغنی، باشد از این مقوله خارج است و همراه باء زائد نخواهد بود و در آن صورت گاهی به یک مفعول متعدّی می‌شود و گاهی به دو مفعول مانند این آیة شریفه: ﴿کفی اللهُ المؤمنین القتالَ و کانا للهُ قویّاَ عزیزا﴾[2] و خداوند مؤمنان را در جنگ از احزاب کفایت نمود(بی‌نیاز کرد).

و مانند این سخن سُحَیم که از مصادیق همین مورد غالب قلمداد می‌گردد:

عمیرة ودِّع إن تجهَّزتَ غادیا. کفی الشیب و الإسلامُ للمَرء ناهیاً

یا عمیره اگر بار سفر بسته‌ای و خود را برای رفتن مهیا ساخته‌ای، وداع کن. موی سپید و دین اسلام برای مرد کافی است که او را از ارتکاب اعمال زشت و ناپسند بازدارد.[3] در این شعر واژه الشیب فاعل فعل کفی است که بدون حرف جر زائد عنوان شده است.

ج- ضرورت کاربرد باء زائده بر فاعل در این نوع، ضرورت و تنظیم قوافی اشعار است، مانند شعر قیس بن زهیر:

أَلَم یأتک و الأنباء تَنمی بما لاقَت لبون بنی زیادٍ

آیا به تو نرسیده و با خبر نشدی آنچه را که شتران شیرده بنی زیاد برخورد کرده‌اند؟[4]

---

۱ . عباس حسن، النحو الوافی، ج۲، ص ۴۹۳ و سیوطی، الإتقان فی علوم القرآن، ص ۳۴۰.

۲ . احزاب: ۲۵

۳ . سیبویه، الکتاب، ج ۲، ص ۳۷۰.

۴ . همان، ص ۵۹.

واژه «ما» در «بما» فاعل «یأتی» است و نیازی به حرف جر باء ندارد، لیکن به منظور ضرورت عنوان شده است،[۱] نحویان دومین موضع از مواضع ورود باء زائده را بر مفعول می‌دانند و این آیه شریفه را مثال می‌زنند: ﴿وَ أَنفِقُواْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُواْ بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَه﴾[۲] به سبب این که فعل «تلقوا» را متعدی به نفسه می‌دانند،[۳] ابن هشام معتقد است که سه وجه برای این آیه می‌توان قائل شد: وجه اول: فعل «تلقلوا»، متضمن معنای «تفضوا» است. وجه دوم: باء استعانت است و مفعول عبارت حذف شده است. وجه سوم، باء سببیت است،[۴] لیکن مفسرانی همچون علامه طباطبائی و آیت الله جوادی آملی برای حرف باء دو نوع معنا را ذکر می‌کنند و می‌گویند حرف باء در عبارت «بأیدیکم» یا برای سببیت است یا زائد. در صورت نخست مفعول فعل «لا تلقوا» واژه «أنفسکم» محذوف است و آیه چنین معنا می‌شود: لاتلقوا أنفسکم؛ با دستان خود جانتان را به هلاکت نیندازید، به طوری که هلاکت مالک شما شده و زمامتان در اختیار او باشد. منظور از این تسبیب نفی واسطه غیر است نه اثبات واسطه خود؛ یعنی مقصود آن است که خودتان را به دستتان هلاکت نکنید نه به واسطهٔ دستتان.

در صورت دوم، «بأیدیکم» مفعول است و معنا چنین است: دستانتان را به هلاکت نیندازید. در این عبارت کنایه از نفس و قدرت است. یعنی مسلمانان باید با قدرتی که خداوند به آنان عطاء نموده است از نابودی حفظ کنند.[۵]

زمخشری نیز این سخن را در تفسیر خود بیان می‌کند[۱] و مانند شعر ذیل:

---

۱ . همان

۲ . بقره: ۱۹۵

۳ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب چاپ ۵، ج۱، ص ۳۴۰.

۴ . همان

۵ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب چاپ ۵، ج۱، ص ۳۴۰.

نحن بنی جعدة أربابُ الفلجِ. نضربُ بالسیفِ و نرجو بالفرجِ

ما خود را به قبیلة بنی جعده اختصاص می‌دهیم. با شمشیر دشمنان خود را از پای درمی‌آوریم و به گشایش و برطرف شدن اندوه امیدواریم. حرف باء در«بالفرج» زائده است.

کاربرد سوم حرف جر باء زائده ورود آن بر مبتدا است، مانند فرمایش نبی مکرم(ص): «کیفَ بإحداکنَّ إذ تبحَتها کلابُ الحوأب؛ حال یکی از شما زنان چگونه خواهد بود آن هنگام که سگان حوأب بر او پارس کند»، حرف باء در «بإحداکنَّ» بر مبتدا وارد شده است و «کیف» خبر مقدم محسوب می‌شود.[۲]

چهارمین کاربرد باء زائده، در خبر است. ناگفته نماند که خبر بر دو گونه موجبه و غیر موجبه است: ۱-خبر موجبه: در این گونه، وقوع باء زائده بر خبر قیاسی نیست، بلکه سماعی محسوب می‌شود و تنها استعمال موارد سماعی آن جایز است. این گونه را اخفش و پیروان وی عنوان نموده‌اند و آیه ۲۷ سوره یونس را به عنوان شاهد ذکر نموده‌اند: ﴿وَ الَّذِینَ کَسَبُواْ السَّیِّاتِ جَزَاءُ سَیِّئَة بِمِثْلِهَا﴾[۳]«مثلها» خبر مبتدا محسوب می‌گردد که به همراه باء زائده آورده شده[۴]لیکن صحیح آن است که بگوییم واژه «بمثلها» در آیه شریفه به محذوف «مستقر» تعلق گرفته و خود آن محذوف خبر محسوب می‌شود که در این صورت باء، زائده نخواهد بود.

۲- خبر غیر موجبه: باء زائده در این گونه قیاسی قلمداد می‌گردد،[۵]مانند: ﴿وَ کَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَ هُوَ الْحَقُّ قُل لَّسْتُ عَلَیْکُم بِوَکِیل﴾[۱]حرف باء در «بوکیل» زائده محسوب می‌گردد که

---

۱ . زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، طبع ۳، ج۱، ص ۲۳۷.

۲ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، چاپ ۵، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳ . یونس:۲۷

۴ . ابن هشام، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، چاپ ۵، ج۱، ص ۱۴۸.

۵ . همان

بر خبر «لیس» وارد شده است،[2] مانند سخن امام زین العابدین(ع): «وَ ما أنا بأظلَمِ مَن نـابَ إلیک قَعُدَت علیه»[3] «و ستمکارترین کسی نیستم در نزد تو، توبه کرده و تو باز به او احسـان کرده باشی»، واژه «أظلم» خبر منفی تلقی می‌گردد که باء زائده بر آن وارد شده است.

باء تفدیه

یکی دیگر معنای حف جر باء تفدیه یعنی فدا نمودن است. مانند آنچـه در زیـارت عاشـورا می‌خوانیم: «بأبی أنت و أمی یا أبا عبد الله»، حرف باء در این عبارت به معنای تفدیه اسـت؛ یعنی پدر و مادرم فدای تو باد! ای ابا عبدالله.

نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌های انجام شده به این نتیجه مـی‌رسـیم کـه حـرف جـاره بـاء دارای ۱۲ معناست که این معانی عبارت‌اند از: الصاق، تعدیه، اسـتعانت، سـببیت، مصـاحبت، ظرفیـت، مقابله، تبعیض، بدلیت، قسم، تاکید و تفدیه. از معانی که در این مقاله مورد نقـد واقـع شـد و مورد پذیرش واقع نشد عبارت‌اند از: استعلا، انتهای غایت و مجاوزت. معانی جدیدی که در این بررسی‌ها به آن پی بردیم: بای ابتدائیت و تفدیه است.

در مورد باء در بسم الله الرحمن الرحیم به این نتیجه می‌رسیم که این باء را باء ابتدائیت و باء استعانت می‌گوییم چون ما با آغاز و کمک الله کاری را با بسم الله الـرحمن الـرحیم انجـام می‌دهیم.

---

۱ . انعام: ۶۶

۲ . سیوطی، الإتقان فی علوم القرآن، ص ۳۴۰.

۳ . فیض الاسلام، ص ۹۸.

منابع

قرآن کریم

۱–ابن جنی، سرّ صناعة الإعراب.

۲–ابن عقیل، شرح ابن عقیل.

۲– ابن عصفور إشبیلی، شرح جمل الزجاجی.

۳– ابن هشام انصاری، احمد، مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب.

۵– اصفهانی، مرتضی، کاوش‌های نحوی و ادبی(شرح کامل فارسی مغنی اللبیب)

۶– عباس حسن الساعدی، صباح، النحو الوافی، دار المعارف.

۷– رضی الدین استر آبادی، محمد بن حسن، شرح الکافیه فی النحو.

۸– زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل.

۹– سامرایی، فاضل صالح، معانی النحو.

۱۰– سیبویه، أبوبشر عمرو بن عثمان، الکتاب.

۱۱– سیوطی، أبوالفضل جلال‌الدین عبدالرحمان بن أبی بکر، الإتقان فی علوم القرآن.

۱۲– صبانی، محمد بن علی، حاشیه الصبان علی الشرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک.

۱۳– طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن،

۱۴– طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن.

۱۵– طالقانی، سید محمود. پرتوی از قرآن.

دوفصل‌نامه صعود
شماره پیاپی ۳، بهار ۱۴۰۳

احتمال‌هایی درباره وقوع اخبار غیبی در ملاحم و ارتباط آن با رسالت و امامت

نویسنده: مهدی کلاکی[1]

چکیده

قرآن کریم، نبی اعظم(ص) و ائمه اطهار(ع) نیز به بیان اخبار آخرالزمان پرداخته‌اند و از ورای هزار و چهارصد سال پیش از اوضاع مردم در آخرالزمان خبر داده‌اند. طبق روایت شهر مقدس قم در آخر الزمان شرایط ویژه‌ای پیدا می‌کند و نظر مردم دنیا از نظر علوم دینی به آن جا جلب می‌شود. برخی ویرانی سد ذالقرنین را نمادی از یک تمدّن مادّی مخرّب شمرده‌اند که سدّ معنویِ ساخته شده به دست پیامبران را تهدید خواهد کرد. پیش از ظهور امام‌زمان(عج) جوّ حاکم بر جهان، جوّ ستم، گناه و فساد خواهد بود. روایات ایرانیان را زمینه‌سازان ظهور می‌دانند. آیا این پیشگوییها نمی‌تواند دلیل دیگری بر صدق نبوت نبی اعظم(ص) باشد؟ همچنین این که اهل بیت عصمت و طهارت(ع) در هزار و چهار صد سال پیش که قطعا با شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی امروز تفاوت داشت حقایقی از زندگی امروز گفتند، تحلیل آن چگونه ممکن است؟ حتی اگر این روایات دلیل یقینی بر امامت اهل بیت(ع) نباشد، مکمل ادله دیگر در رابطه با رسالت و امامت دوازده امام مذهب امامیه است.

کلیدواژگان

قرآن کریم، پیشگویی، حضرت مهدی(عج)، معنویت، ربا، امامت، رسالت

---

[1]. طلبه پایه نهم مدرسه علمیه امام صادق(علیه السلام) کوتنا قائمشهر

مقدمه

اطلاع از اخبار آخرالزمان از جمله مسایلی است که شنیدن آن برای هر انسانی شیرین است. گاهی برخی برای جلب افکار عمومی ممکن است چنین اخباری را از خـود ببافنـد. لـیکن گذر زمان پرده از دروغ آنان برمی‌دارد. در این بین، قـرآن کـریم، نبـی اعظـم(ص) و ائمـه اطهار(ع) نیز به بیان اخبار آخرالزمان پرداخته‌اند و از ورای هزار و چهارصد سـال پـیش از اوضاع مردم در آخرالزمان خبر داده‌اند. این اخبار شامل اخلاق مردم، گناه و تباهی، پوشش، وضع مردان و زنان و کودکان، وسایل و ارتباطات، وضع تبلیغات و مطبوعات، حکومت‌ها و نظام‌ها و ده‌ها مسالة دیگر است. سؤال این جا است که آیا این علایم تا به حـال بـه وقـوع پیوسته است و اگر به وقوع پیوسته است آیا می‌توان وقوع این حـوادث را دالّ بـر حقانیـت رسالت و امامت داسنت یـا نـه؟ از ایـن رو، نویسـنده، در قسـمت اول برخـی از حـوادث آخرالزمان را مرور خواهد کرد و در قسمت دوم وجود این ارتباط را بررسی خواهد نمود.

۱-پیشینه تحقیق

برخی از کتابهایی که به نشانه‌های آخرالزمان در روایات پرداخته‌اند عبارت‌اند از:

یک. کتاب خورشید مغرب، محمدرضا حکیمی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۱.

دو. کتاب عصر ظهور، علی کورانی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۷.

سه. کتاب المعجم الموضوعی لأحادیث الأمام المهدی، علی الکورانی العاملی، دار المرتضـی، بیروت، ۱۴۳۰ق.

چهار. کتاب علائم ظهور، علی اصغر رضوانی، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵.

از جمله منابع مهمی که در جوامع روائی به طور ویژه به اخبار آخرالزمان اختصاص یافته‌اند عبارت‌اند از:

الف. «التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن»، علی بن موسی بن طاووس که با نام «الملاحم و الفتن، یا فتنه و آشوبهای آخر الزمان» به دست محمدجواد نجفی ترجمه شده است.

ب. «الغیبه»، که شیخ طوسی آن را در قرن پنجم نوشت.

ج. «الغیبه»، محمد بن ابراهیم بن أبی زینب معروف به نعمانی از علمای شیعی در قرن چهارم آن را نوشته است.

د. «الفتن»، این کتاب را یکی از علمای اهل سنت به نام نعیم بن حماد در قرن سوم نوشت.

۲–مفهوم‌شناسی

مفهوم فِتَن

واژه فتنه در اصل، به معنای جداسازی طلای خالص از ناخالص است و سپس در معنای امتحان، سختی و بلا، وسوسه و گمراه کردن به کار رفته[۱] و در قرآن نیز به همین معانی آمده است.[۲] این واژه در عصر نبوی بیشتر جنبه دینی داشته و غالبا به مفهوم گمراهی به کار می‌رفت، اما پس از آن مفهومی سیاسی پیدا کرد و در بیشتر موارد به هر حرکتی که با قدرت حاکم مخالف بود، فتنه می‌گفتند. به همین مناسبت، دوره حکومت عمر بن خطاب دوره خاموشی فتنه‌ها و دوره عثمان را آغاز فتنه‌ها می‌دانستند که با قتل او فتنه‌ای بزرگ واقع شد و بیشترین فتنه‌ها در زمان امام علی(علیه السلام) رخ نمود.

در مجموع، در آن دوره واژه فتنه و(جمع آن) فتن به آشوب‌ها و شورش‌ها اطلاق می‌شد و عده‌ای متخصص در امور فتن شناخته می‌شدند که از آن جمله به حسن بصری اشاره شده

---

۱ . لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۷۸ به بعد و المفردات، ص ۳۷۱، ذیل ماده فتن.

۲ . برای نمونه ر. ک: سوره ذاریات، آیه۱۳؛ سوره عنکبوت، آیه ۱؛ سوره انبیا، آیه۳۵؛ سوره توبه، آیه۴۹؛ سوره بروج، آیه۱۰.

است.[۱] گویا نیاز به تشخیص همین امور بود که کتاب‌های فتن تدوین شد تا حوادث و آشوب‌های آینده را معرفی نماید و مردم را از ورود در آنها برحذر دارد. دسته‌ای از روایاتی که در این کتاب‌ها درج می‌شد، پیشگویی‌ها و اخبار غیبی معصومان(ع) نسبت به آینده بود و دسته‌ای دیگر را حاکمان برای پیشبرد اهداف حکومت خود و سرکوب قیام‌ها جعل می‌کردند.

مفهوم مَلاحِم

واژه ملاحم نیز جمع ملحمه است که احتمالاً از دو ریشه، یکی چسبندگی و دیگری گوشت، گرفته شده است؛ هرچند که هر دو ریشه به یک معنا بازگشت دارد. اگر از ریشه چسپندگی باشد، به معنای سختی نبرد است که در آن جنگ‌جویان با همدیگر گلاویز می‌شوند. و اگر از ریشه دوم باشد، به معنای قتلگاه است؛ کنایه از این که گوشت بدن انسان‌ها در آن می‌ریزد. در هر دو صورت، ملاحم در اینجا به معنای جنگ‌های خونین است که در آینده رخ می‌دهد؛[۲ و ۳]

۳–برخی از حوادث آخرالزمان در روایات

قم در آخرالزمان

طبق روایت شهر مقدس قم در آخر الزمان شرایط ویژه‌ای پیدا می‌کند و نظر مردم دنیا از نظر علوم دینی به آن جا جلب می‌شود.

---

۱ . ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۱۶۳.

۲ . ر.ک: لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۵۲ به بعد، ذیل ماده لحم.

۳ . کتاب‌هایی که از سوی شیعیان در باب فتن و ملاحم نوشته می‌شدند، بیشتر نام ملاحم را به خود می‌گرفتند، اما نویسندگان اهل سنت نام فتن را بر کتاب‌های خود می‌نهادند. شاید انتخاب نام ملاحم از سوی نویسندگان شیعی، اشاره به این مطلب باشد که ایستادگی در برابر حکومت‌های جائر، فتنه محسوب نمی‌شود و آنچه در آن رخ می دهد، کشتار انسان‌های مبارز است. این که سید بن طاووس نام کتاب خود را التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن نهاده است، به این دلیل است که وی سه کتاب از کتب فتن اهل سنت را در آن خلاصه کرده است.

سَتَخْلُو كُوفَةُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يأزر [يَأْرِزُ] عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تأزر [تَأْرِزُ] الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِبَلْدَةٍ يُقَالُ لَهَا قُمُ وَ تَصِيرُ مَعْدِناً لِلْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ فِي الدِّينِ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتُ فِي الْحِجَالِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا فَيَجْعَلُ اللَّهُ قُمَّ وَ أَهْلَهُ قَائِمِينَ مَقَامَ الْحُجَّةِ.[1]

در آخرالزمان علم از کوفه کوچ می‌کند و در شهری به نام قم سر در می‌آورد و معدن علم و فضل می‌شود به طوری که مستضعفی در دین در تمام زمین باقی نمی‌ماند و این نزدیک ظهور قائم ماست.

و پس از احیای قم با ترکیب شیعی و گماردن عالمان برجسته و تشویق خاصان شیعه به سکونت در آن برای ساختن پایگاهی مهم در آخرالزمان است که اگر از نگاه متجزّی و بریده به روایات به نگاه جامع و مرتبط روی آوریم به‌خوبی خود را هویدا می‌نماید.

ظهور قوم وحشی

قومی وحشی و فاسد با تخریب سدّ ذوالقرنین در اندک زمانی سرتاسر جهان را پر از ظلم و فساد خواهد کرد تا آن که بنا بر روایات، در عصر ظهور حضرت مهدی(عج) به طور کلّی از بین خواهد رفت.

حَتَّى إِذا فُتِحَت يَأجوجُ و مَأجوجُ و هُم مِن كُلِّ حَدَب يَنسِلون[2]

برخی یاجوج و ماجوج را یکی از نژادهای انسانی، با صفات ظاهری خاص یا موجوداتی خارق العاده دانسته‌اند که از پشت مانعی مادّی خارج شده، به کشتار مردم و تخریب منابع طبیعی خواهند پرداخت. برخی دیگر نیز آنان را نمادی از یک تمدّن مادّی مخرّب شمرده‌اند که سدّ معنویِ ساخته شده به دست پیامبران را منهدم و حیات طبیعی و معنوی را بر کره زمین تهدید خواهد کرد.

---

۱ . بحار الأنوار، بیروت، ج ۵۷، ص ۲۱۳.

۲ . انبیاء: ۹۶

وقوع مصایب

برخی از آیات عذاب بر کافران و گنه‌کاران آخرالزمان که نزول عـذاب را انکـار مـی‌کننـد؛ تطبیق داده شده است:

إن أتـکُم عَذابُهُ بَیَـتاً أَو نَهاراً مَا ذَا یَستَعجِلُ مِنهُ المُجرِمون[1]

بگو: «به من خبر دهید، اگر عذاب او شب یا روز به شما دررسد، بزهکاران چه چیـزی از آن بـه شتاب می‌خواهند؟

فَإِذا نَزلَ بِسَاحَتِهِم فَساءَ صَباحُ المُنذرین[2]

پس هشداردادهشدگان را آنگاه که عذاب به خانه آنان فرود آید چه بد صبحگاهی است.

با استفاده از آیه ۶۵ سوره انعام برخی از این عذاب‌ها بدین شرح گزارش شده‌اند:

صدایی هراسناک و دود در آسمان و حاکمان ستمگر:

قُل هُو القادِرُ عَلى أن يَبعَثَ عَليكُم عَذاباً مِن فَوقِكُم[3]

فرو رفتن برخی انسان‌ها در زمین:

أَو مِن تَحتِ أَرجُلِكُم[4]

اختلافات بسیار در دین:

أَو يَلبِسَكُم شِيَعاً[5]

قتل و کشتار:

---

۱. یونس: ۵۰

۲. صافات: ۱۷۷

۳. انعام: ۶۵

۴. انعام: ۶۵

۵. انعام: ۶۵

و یذِیقَ بَعضَکُم بَأسَ بَعض[۱]

در این دوره زمانی ترس و ناامنی، گرسنگی و قحطی و فقر و کشتار نیز بسیار رخ خواهد داد:

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ.[۲]

وقوع اختلاف‌های بسیار

یکی از نشانه‌های آخرالزمان، اختلاف‌ها و درگیری‌های فراوان میان گروه‌های گوناگون است:

فَاختَلفَ الأَحزابُ مِن بَینِهِم فَویلٌ لِلَّذینَ کَفَروا مِن مَشهَدِ یَوم عَظِیم.[۳]

روایات، این آیه را به ظهور فرقه‌های مختلف در جهان اسلام مربوط دانسته‌اند که در آخرالزمان پدید آمده، موجب اختلاف‌های بسیار خواهند شد. آیه

یَلبِسَکُم شِیَعًا و یُذِیقَ بَعضَکُم بَأسَ بَعض[۴]

نیز به وقوع اختلاف‌ها و قتل و کشتار در آخرالزمان تفسیر شده است،

براساس روایتی، آیه

و لَنبلونَّکم بشیء مِن الخَوف و الجُوع و نَقص من الأَمولِ و الأَنفُس.[۵]

به ترس و ناامنی، گرسنگی و قحطی و فقر و کشتار در آخرالزمان اشاره دارد.

---

۱ . انعام: ۶۵

۲ . بقره: ۱۵۵

۳ . مریم: ۳۷

۴ . انعام: ۶۵

۵ . بقره: ۱۵۵

بحران معنویت

پیش از ظهور امام‌زمان(عج) جوّ حاکم بر جهان، جوّ ستم، گناه و فساد خواهد بود،

اِقتَربَ لِلنَّاسِ حِسابُهُم و هُم فِی غَفلَة مُعرِضون.[۱]

در این آیه، مردم آخرالزمان، به غفلت و رویگردانی از خداوند متّصف شده‌اند.

در روایات نیز منظور از اشراط الساعة که در آیه ۱۸ سوره محمد به آن اشاره شده، رواج بیش از حدّ کفر، فسق و ظلم دانسته و موارد متعدّدی از آن برشمرده شده است.

ایرانیان زمینه‌سازان ظهور

روایات ایرانیان را زمینه‌سازان ظهور می‌دانند. به چند نمونه از این روایات بنگرید:

الف: محدث اهل سنت احمد بن حنبل به نقل از پیامبر اکرم(ص) آورده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: يُوشِكُ أَنْ يَمْلَأَ اللَّهُ أَيْدِيَكُمْ مِنَ الْعَجَمِ، ثُمَّ يَكُونُونَ أُسْدًا لَا يَفِرُّونَ، فَيَقْتُلُونَ مُقَاتِلَتَكُمْ، وَ يَأْكُلُونَ فَيْئَكُمْ.[۲]

نزدیک است که خداوند متعال اطراف شما را از عجم آکنده کند، آنان همچون شیرانی هستند که اهل فرار نیستند، آنان همچون شما می‌جنگند و غنایم شما را تصاحب می‌کنند.

بر اساس این حدیث، می‌توان دریافت که پیامبر اکرم(ص) ایرانیان را در زمان ظهور، مردمانی شجاع که از سر ایمان، سر در راه یاری آن حضرت می‌نهند، دانسته‌اند؛ زیراکه اینان از صحنه‌های کارزار فرار نمی‌کنند و هر چند در غنائم با اعراب شراکت می‌کنند، اما شرکت آنان در جنگ به طمع غنیمت و تحصیل منافع مادی نخواهد بود.

ب: در تفسیر آیه شریفه:

وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ[۱]

---

۱ . انبیاء: ۱

۲ . مسند الإمام أحمد بن حنبل، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۶ ق، ج ۳۳، ص ۳۰۹.

و نیز بر گروه‌هایی دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند.

احادیثی چند وارد شده است، بنابراین احادیث، ایرانیان هستند که ملحق به مسلمانان عـرب می‌شوند و نشان افتخارآمیز ترویج اسلام را بر سینه خود می‌نهند.

به این سه روایت که در شمار این روایات است، بنگرید:

أَصْحَابُ الْقَائِمِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا أَوْلَادُ الْعَجَمِ[۲]

اصحاب حضرت قائم ۳۱۳ مرداند، اینان همگی از تباری غیر عرب هستند.

باز پیامبر اکرم(ص) فرموده‌اند:

لو كانَ الإيمانُ مُعَلَّقا بالثُّرَيّا لا تَنالُهُ العَرَبُ لَنالَهُ رِجالٌ مِن فارِسَ.[۳]

اگر ایمان به ستاره ثریا آویخته باشد، عرب به آن دست نمی‌یابد، بلکه گروهی از ایرانیان آن را به دست خواهند آورد.

عفان بصری از یکی از مکالمات خود با حضرت صادق(ص) این چنین یاد می‌کند:

قَالَ لِی أَ تَدْرِی لِمَ سُمِّیَ قُمَّ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ قَالَ إِنَّمَا سُمِّیَ قُمَ لِأَنَ أَهْلَهُ یَجْتَمِعُونَ مَعَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ یَقُومُونَ مَعَهُ وَ یَسْتَقِیمُونَ عَلَیْهِ وَ یَنْصُرُونَهُ. [۴]

حضرت صادق(ع) از من پرسیدند: آیا می‌دانی از چه رو شهر «قم» را قم نامیدند؟ گفـتم: خـدا و پیامبرش و شما آگاهید! فرمودند: «قم» را از این رو قم نامیدند که اهـالی ایـن شـهر در اطـراف حضرت حجت گرد خواهند آمد و به همراه او قیام خواهند کرد و او را ترک نمی‌کننـد و همـواره یاریگر ایشان خواهند بود.

---

۱ . جمعه: ۳

۲ . ابن أبی زینب(نعمانی)، محمد بن ابراهیم، الغیبة، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۷ق، ص ۳۱۵.

۳ . محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۹، ص ۸۱.

۴ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۵۷، ص ۲۱۶.

امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:

و یحیا للطالقان فان للّه تعالی بها کنوزا لیست من ذهب و لا فضة، و لکن بها رجال مؤمنون عرفوا اللّه معرفته و هم انصار المهدی فی آخر الزمان.[1]

آفرین بر طالقان! چرا که خداوند را در این شهر گنج‌هایی است که از جنس طلا و نقره نیست، این گنج‌ها مردان با ایمانی هستند که خدا را آن گونه که شان اوست شناختند؛ اینان یاران مهدی در آخر الزمان هستند.

بنا بر حدیث شریف دیگری، صبحگاه روزی پیامبر اکرم(ص) در حالی که در میان یارانشان نشسته بودند فرمودند:

شب گذشته، خواب دیدم که در مسیر صاف و همواری حرکت می‌کنم. پشت سر من هم دو دسته گوسفند سیاه و سفید در حرکتند، در طول مسیر گوسفندان سیاه کم کم پراکنده و کم و کمتر شدند، اما گوسفندان سفید همچنان به حرکت خود پشت سر من ادامه می‌دادند تا آنجا که دیگر هیچ گوسفند سیاهی نماند و تنها گوسفندان سفید به همراه من باقی ماندند، گمان می‌کنید که تعبیر این خواب چیست؟

یکی از حاضران مجلس نیز تعبیر کرد که: «یا رسول‌الله! گوسفندان سیاه اعراب هستند که اندک اندک از کنار شما متفرق می‌شوند و گوسفندان سفید اشاره به ایرانیان دارد که همراه شما خواهند ماند و یاران شما خواهند بود.

در این حال، جبرائیل نازل شد و خدمت پیامبر اکرم(ص) عرض کرد: «خداوند بر شما سلام می‌فرستد و می‌فرماید: تعبیر خواب شما همین است، عرب‌ها از اطراف اسلام پراکنده می‌شوند و ایرانیان برای حفظ آن باقی می‌مانند[2]

۱ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۵۷، ص ۲۲۹.
۲ . متقی الهندی، علی، کنز العمال فی السنن و الاقوال، حدیث ۳۴۱۳۴.

بر اساس این چند روایت، دیدیم که ایرانیان نه تنها در پایان دوران غیبت کبرا زمینه‌سازان ظهور آن حضرت خواهند بود که در صدر اسلام نیز به عنوان مؤمنانی حقیقی شناخته می‌شده‌اند؛ همانگونه که در دوران ظهور نیز پای در رکاب یاری آن حضرت دارند و از صمیم جان در خدمت به ایشان می‌کوشند.

قحطی‌ها و گرانی‌های آخرالزمانی

برخی از نشانه‌ها و ویژگی‌هایی که در روایت‌های معصومان(ع) برای آخرالزمان وعده داده شده است، به اوضاع اقتصادی جوامع انسانی در آن روزگارِ پرآشوب اشاره دارد. آنچه از این دست روایت‌ها برمی‌آید، این است که جهان در آخرالزمانِ در آستانهٔ ظهورِ حضرت موعود(عج) در ناآرامی و سختی گرفتار خواهد بود و طبیعی است که وضعیت اقتصادی جوامع نیز از این سختی برکنار نباشد. طبقِ وعده‌هایی که در کلام حضرات معصومان(ع) دربارهٔ آخرالزمان بیان شده است، دگرگونی‌های طبیعت، نقشی مهم در شکنندگی و تباهی اوضاع اقتصادی مردم آخرالزمان دارد.

به‌مَثَل حضرت امیرالمؤمنین(ع) در روایتی از این خبر داده‌اند که پیش از ظهور حضرت منجی(عج) ملخ‌هایی سرخ‌رنگ، درست به رنگ خون، هم در وقت معمول(زمان نزدیک به برداشت محصولات کشاورزی) و هم در غیر زمانِ معمول(در زمانی غیر از فصل برداشت)، فراوان خواهد شد.[1] بدیهی است که هجومِ انبوه آفت خسارت‌باری همچون ملخ، به‌شدت می‌تواند به محصولات کشاورزی آسیب برساند و میزانِ تولیدِ غذای آدمیان را کاهش دهد؛ و آن‌گاه که گندم و جو و ذرت و دیگر غلّات آسیب ببیند و کاهش یابد، نرخ آن‌ها در بازار روز به‌روز افزایش خواهد یافت و افزونیِ روزافزون نرخ و کمبودِ مستمرِ غذا، نتیجه‌ای نخواهد داشت جز بروز قحطی. جالب این که وعده بروز قحطی‌ها و گرانی‌های آخرالزّمانی را نیز می‌توان در کلام معصومان(ع) دید.

---

۱ . رک: ابن ابی زینب(نعمانی)، الغیبة، ترجمه: سید احمد فهری زنجانی، تهران، دارالکتب اسلامیه، ۱۳۶۲، ص ۳۲۵.

امام صادق(ع) فرمود:

پیشاپیش ظهور حضرت قائم چند علامت وجود دارد. ترس و نگرانی از حکومت‌های ظالمانه، تورم، کسادی بازار و تجارت، مرگ‌های ناگهانی، بهره‌وری کم کشاورزی و فراوانی مرگ و میر.

ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ*» یَعْنِی الْمُؤْمِنِینَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ.[۱]

قَالَ: یَبْلُوهُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ، مِنْ مُلُوکِ بَنِی فُلَانٍ فِی آخِرِ سُلْطَانِهِمْ وَ الْجُوعِ بِغَلَاءِ أَسْعَارِهِمْ.

«وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ» قَالَ: کَسَادِ التِّجَارَاتِ وَ قِلَّةِ الْفَضْلِ.

وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَنْفُسِ، قَالَ: مَوْتُ.

وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ، قَالَ: قِلَّةُ رَیْعِ مَا یُزْرَعُ.

«وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ» عِنْدَ ذَلِکَ بِتَعْجِیلِ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَیْهِ السَّلَامُ.[۲]

لازم به یادآوری است که هرچند هم اکنون چنین پدیده‌ای به وقوع نپوسته است، اما شکل‌های مختلف قحطی مواد غذایی به وجود آمده است و هم اکنون بخش بزرگی از مردم دنیا از لحاظ غذایی دچار سوء تعذیه و گرسنگی هستند. در این راستا، بنا به خبرگزاری تسنیم در تاریخ ۲۴ مهر ۱۴۰۰ در سال ۲۰۲۰ بین ۷۲۰ تا ۸۱۱ میلیون نفر با گرسنگی مواجه هستند. این آمار نسبت به سال ۲۰۱۹، ۱۶۱ میلیون نفر بیشتر شده است. حداقل ۳۰ درصد کودکان دنیا از سوءتغذیه شدید رنج می‌برند.[۳]

---

۱ . بقره: ۱۵۵

۲ . ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامة و التبصرة من الحیرة، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۲۹.

۳. خبرگزاری مهر، ۲۴ مهر ۱۴۰۰.

آلوده شدن زندگی همه مردم به ربا

آنچه از فرمایش‌های پیغمبر اکرم(ص) و دیگر معصومان برمی‌آید، این است که اقتصاد جوامعِ آخرالزمانی هر روز بیش از پیش در آلودگی و کثافتِ «ربا» غرق می‌شود؛ و این درحالی است که نیک می‌دانیم که قرآن کریم رباخواری را اعلام جنگ با خدا و رسولش دانسته است.[۱]با این‌حال اما شدتِ گسترش گناه ربا در آخرالزمان آن‌چنان است که پیغمبر اکرم(ص) خبر داده‌اند که:

لیأتینّ علی النّاس زمان لا یبقی منهم أحد إلّا أکل الرّبا فإن لم یأکله أصابه من غباره.[۲]

روزگاری به مردم رسد که یکی نمانَد، مگر آنکه ربا خورد و اگر نخورد، غبار آن به وی رسد.

۴–احتمال ارتباط بین اخبار غیبی و رسالت و امامت

قرآن کریم وقوع برخی از حوادث را پیشگویی کرده است. عمدتا در اثبات این مطلب ماجرای جنگ ایران و روم را ذکر می‌کنند.[۳]در حالی که حقایقی از قرآن وجود دارد که در زمانه ما به وقوع پیوسته و دائما در حال تکرار است. آیا این مصادیقی از حقانیت قرآن کریم نیست؟ آیا این مصادیق نمی‌تواند دلیل دیگری بر صدق نبوت نبی اعظم(ص) باشد؟ انکار آن غیرواقع‌بینانه است.

همچنین این که اهل بیت عصمت و طهارت(ع) در هزار و چهار صد سال پیش که قطعا با شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی امروز تفاوت داشت حقایقی از زندگی امروز گفتند، تحلیل آن چگونه ممکن است؟ غیر از این است که باید آنان را ادامه‌دهنده راه نبی اعظم(ص) و جانشینان آن حضرت دانست؟ حتی اگر این دلیل یقینی نیز نباشد و مکمل ادله دیگر در رابطه با رسالت و امامت دوازده امام مذهب امامیه باشد باز هم کفایت می‌کند.

---

۱ . بقره: ۲۷۸ و ۲۷۹.

۲ . پاینده، ابو القاسم، نهج الفصاحة، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ش، ص ۶۵۴.

۳ . روم: ۳

نتیجه‌گیری

طبق روایت شهر مقدس قم در آخر الزمان شرایط ویژه‌ای پیدا می‌کند و نظر مردم دنیا از نظر علوم دینی به آن جا جلب می‌شود.

قومی وحشی و فاسد با تخریب سدّ ذوالقرنین در اندک زمانی سرتاسر جهان را پر از ظلم و فساد خواهد کرد تا آن که بنا بر روایات، در عصر ظهور حضرت مهدی(عج) به طور کلّی از بین خواهد رفت. برخی آنان را نمادی از یک تمدّن مادّی مخرّب شمرده‌اند که سدّ معنویِ ساخته شده به دست پیامبران را منهدم و حیات طبیعی و معنوی را بر کره زمین تهدید خواهد کرد.

از آیه ۶۵ سوره انعام برخی از نشانه‌های آخرالزمان ذکر شده است از جمله صدایی هراسناک و دود در آسمان و حاکمان ستمگر، فرو رفتن برخی انسان‌ها در زمین، اختلافات بسیار در دین، قتل و کشتار، در این دوره زمانی ترس و ناامنی، گرسنگی و قحطی و فقر و کشتار نیز بسیار رخ خواهد داد.

یکی از نشانه‌های آخرالزمان، اختلاف‌ها و درگیری‌های فراوان میان گروه‌های گوناگون است.

پیش از ظهور امام‌زمان(عج) جوّ حاکم بر جهان، جوّ ستم، گناه و فساد خواهد بود.

روایات ایرانیان را زمینه‌سازان ظهور می‌دانند.

طبقِ وعده‌هایی که در کلام حضرات معصومان(ع) درباره آخرالزمان بیان شده است، دگرگونی‌های طبیعت، نقشی مهم در شکنندگی و تباهی اوضاع اقتصادی مردم آخرالزمان دارد.

آنچه از فرمایش‌های پیغمبر اکرم(ص) و دیگر معصومان برمی‌آید، این است که اقتصاد جوامعِ آخرالزمانی هر روز بیش از پیش در آلودگی و کثافتِ «ربا» غرق می‌شود.

در حالی که حقایقی از قرآن وجود دارد که در زمانه ما به وقوع پیوسته و دائما در حال تکرار است. آیا این مصادیقی از حقانیت قرآن کریم نیست؟ آیا این مصادیق نمی‌تواند دلیل دیگری بر صدق نبوت نبی اعظم(ص) باشد؟ همچنین این که اهل بیت عصمت و طهارت(ع) در هزار و چهار صد سال پیش که قطعا با شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی امروز تفاوت داشت حقایقی از زندگی امروز گفتند، تحلیل آن چگونه ممکن است؟ حتی اگر این روایات دلیل یقینی بر امامت اهل بیت(ع) نباشد، مکمل ادله دیگر در رابطه با رسالت و امامت دوازده امام مذهب امامیه است.

منابع

۱–قرآن کریم

۲– ابن أبی زینب(نعمانی)، محمد بن ابراهیم، الغیبة، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۷ق.

۳– ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامة و التبصرة من الحیرة، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.

۴– ابن سعد، الطبقات الکبری.

۵– ابن منظور، لسان العرب.

۶– پاینده، ابو القاسم، نهج الفصاحة، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ش.

۷– راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، .

۸– متقی الهندی، علی، کنز العمال فی السنن و الاقوال.

۹– مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۱۰– مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۱۱– محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبة، ترجمه: سید احمد فهری زنجانی، تهران، دارالکتب الإسلامیه.

۱۲– محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، دار الحدیث.

۱۳– مسند الإمام أحمد بن حنبل، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۶ ق.

۱۴– خبرگزاری تسنیم، ۲۴ مهر ۱۴۰۰ به آدرس:

https://www.tasnimnews.com/fa/news/۳۰/۲۵۹۰۰۵۰/۲۴/۰۷/۱۴۰۰-
%D۸٪AF%D۸٪B۱٪D۸٪B۵٪D۸٪AF-%DA%A۹٪D۹٪۸۸٪D۸٪AF%DA%A۹٪D۸٪A۷٪D۹٪۸۶-
%D۸٪AC%D۹٪۸۷٪D۸٪A۷٪D۹٪۸۶-

%D۸٪B۳٪D۹٪۸۸٪D۸٪A۱٪D۸٪AA%D۸٪BA%D۸٪B۰٪DB٪۸C%D۹٪۸۷-
%D۸٪AF%D۸٪A۷٪D۸٪B۱٪D۹٪۸۶٪D۸٪AF